

برگ‌های از تاریخ معاصر وطن ما

سردار محمد رحیم (شیون کابلی)

ترجمه: غلام‌سخی غیرت

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: برگ‌های از تاریخ معاصر وطن ما

نویسنده: سردار محمد رحیم ضیایی (شیون کابلی)

مترجم: غلام‌سخی غیرت

مرتب: عبداشکور حکم

چاپ نخست: ۱۹۸۷ کابل

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

درباره بازپخش کتاب

تاریخ بیشتر از یک سده اخیر کشور، ملامال از حوادث و وقایع بسیاری بوده که بخشی از آن بیانگر تلاش و فعالیت شماری از وطنپرستان برای آوردن تغییرات عمیق و بنیادی در عرصه‌های گوناگون در وطن است؛ هسته اساسی این تلاش‌ها را تعویض حکمروایی فردی به شاهی مشروطه و عیار ساختن سیستم دولتی بر اصول «قانون‌مداری و نظم مبتنی بر قانون و نه اراده فرد» بوده است که این تلاش‌ها در وجود فعالیت و اقدامات مشروطه خواهان اول ثبت تاریخ وطن شده است.

مشروطه خواهان اول با دادن قربانی‌ها، سرانجام توانستند با حذف فیزیکی امیر مستبد و زنباره حبیب‌الله، دولت امانیه را به قدرت رسانند و زمینه را برای طرد استعمار انگریزی و گشایش راه ترقی و پیشرفت وطن مساعد سازند.

با درد و تأسف زیاد، عمر این دولت نسبتاً ملی و مستقل کوتاه بود و نسبت نداشتن تجربه و شتاب در آوردن تغییرات بنیادی در جامعه، زمینه برای فعالیت دشمن تاریخی، محیل و زرنگ و عمال وطنی آن مساعد و سرانجام آن دولت ساقط گردید و هزاران هواخواه و مدافع آن با سرنوشت‌های دردناکی مواجه شدند: شماری زیادی به توپ پرانده شدند، حلق‌آویز گردیدند، با برجه و قن‌داق تفنگ و مرعی از بین برده شدند و هزاران دیگر سال‌ها در سیاه‌چال‌ها پوسیدند؛ عده معدودی نیز توانستند با برآمدن از وطن، مصیبت‌های فراوان مهاجرت و بی‌وطنی را تحمل نمایند.

سردار رحیم ضیایی (شیون کابلی) یکی از جمله همین مهاجرین است که سرنوشت دردناکی داشته است، موصوف به عوض پرداختن به مصیبت‌های شخصی خویش، درباره حوادث و رویدادهای غم‌انگیز وطن، این کتاب را به یادگار گذاشته است.

درباره سیر زنده‌گی رحیم ضیایی، زنده یاد خالد صدیق چرخ‌چی که آشنایی، معرفت و دید وادید با موصوف داشت؛ در جلد اول کتاب «برگی چند از

نهفته‌های تاریخ در افغانستان» مطالبی جالب و دقیق نوشته اند که هم بیانگر مختصر زندگی شیون کابلی و هم معلومات در باره استعداد و توانایی‌های شعری اوست که برای آشنایی با نویسنده به آن اکتفا و در آغاز این کتاب آورده شده است.

امید است، پخش کتاب برای جستجوگران وقایع تاریخ کشور کمی نماید.
با حرمت
قاسم آسمایی

فهرست

- زنده‌گی نامه سردار محمدرحیم خان ضیائی (شیون کابلی).....أ
- مقدمه ۱
- امیر عبدالرحمن خان ۱
- وفات امیر عبدالرحمن ۷
- مرگ امیر عبدالرحمن (اکتوبر ۱۹۰۱) دسایس حلیمه ۸
- اداره حبیب‌الله خان ۱۴
- سیستم ادارهء کشور ۱۵
- ارتش و پولیس ۱۸
- اقتصاد کشور ۲۰
- سفر امیر به هند ۲۱
- نهضت جوانان افغان ۲۵
- ماموریت نیدرمایر- گین تیگ ۳۱
- سوء قصد علیه امیر ۳۵
- کشته شدن امیر حبیب‌الله ۴۰
- بقدرت رسیدن امان‌الله (۹ حوت ۱۲۹۷) ۴۰
- نخستین ریفورم شاه امان‌الله ۴۸
- ماموریت محمدرحیم خان، برقراری مناسبات دیپلوماتیک ۴۹
- قتل براوین ۵۱

- ۵۳..... تعیین رؤسای ولایات
- ۵۴..... قیام منگل (سال‌های ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲)
- ۵۵..... مناسبات با بخارا
- ۵۷..... مهاجران و اتباع ترکی در افغانستان
- ۶۰..... محمود سامی
- ۶۳..... مهاجران روسی در افغانستان
- ۶۴..... باسماچ‌ها در افغانستان:
- ۶۸..... فرزندان امیر امان‌الله
- ۸۷..... نادرخان امیر افغانستان
- ۹۵..... قتل نادرخان و برادرش محمد عزیز

گرفته شده از جلد اول کتاب «برگی چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان» نوشته زنده‌یاد خالد صدیقی چرخ

زنده‌گی نامه سردار محمدرحیم خان ضیائی (شیون کابلی)

محمدرحیم خان ضیائی فرزند سردار محمدعمر خان ضیائی، متخلص به شیون کابلی، نواسه‌ امیر عبدالرحمن خان (ضیاء‌الملک و الدین) می‌باشد که در برج سرطان ۱۲۷۴ خورشیدی برابر به ۷ جون سال ۱۸۹۵ میلادی، در شهر کابل به دنیا آمده است.



نامبرده بعد از فراگرفتن تحصیلات ابتدائی در مکتب حبیبیه و مکتب حکام، به آموختن تعلیمات زبان و ادبیات عربی و علوم متداول، نزد استادان هندی و ترکی که مقیم افغانستان و مشغول تدریس آن زمان بودند، پرداخت.

شیون کابلی افزون بر زبان‌های فارسی و پشتو، به السنه هندی، ترکی، عربی، انگلیسی و روسی نیز وارد بود و مکالمه می‌نمود.

مشارالیه به محمود طرزی عقیده و ارادت خاص و با سایر جوانان روشنفکر و روشن ضمیران هم عصر خویش، دوستی و معاشرت خوبی داشت و از هواخواهان و طرفداران سرسخت اعلیحضرت امان‌الله خان و جنبش مشروطه خواه بود.

محمدرحیم ضیائی بعد از انشعاب حلقه مشروطه به دو دسته چپ و راست در زمان امیر حبیب‌الله خان که دست راست آن مرکب بود از سردار

نصرالله خان و جمعی از محافظه کاران دیگر و دسته چپ آن به مدیریت اعلیحضرت امان‌الله خان، یک تعداد جوانان روشنفکر از طبقات و اقوام مختلف دیگر فعالیت داشتند، به حلقه اعلیحضرت امان‌الله خان پیوسته و همکاری می‌نمود.

در دسته چپ، محمدنادرخان هم در وهله اول شامل و همفکر بود ولی بعدها تغییر عقیده داده و برنامه‌های اعلیحضرت امان‌الله خان را در راه پیاده کردن یک دولت عصری و تحولات اجتماعی و آزادی‌های فکری و فردی پیش از وقت دانسته، و با وی اختلاف نظر پیدا کرد.

سردار رحیم خان ضیائی این حرکت محمدنادرخان را به نظر انتقاد گرفته، می‌گفت: من طرفدار این نیستم که باید منتظر باشیم تا مردم خودشان راه را از چاه تشخیص دهند و ما نظاره گر آنهایی باشیم که از نادانی خود را به چاه می‌اندازند.

ولی در مجموع، هردو دسته طرفدار از بین برداشتن امیر حبیب‌الله خان از صحنه و تغییر قدرت بودند.

شیون کابلی تجدد خواهی و دست‌آوردهای نوین اعلیحضرت امان‌الله خان را تقدیر نموده و از وی به حیث پیشوا و رهبر ستایش می‌کرد، از داشتن حقوق مساوی مرد و زن جانبداری نموده و نهضت زنان افغان و پیشرفت‌های آن طبقه محروم ملت را از کارهای اولیه دولت جدید می‌دانست.

محمدرحیم ضیائی با دوشیزه یکی از خوانین بدخشان ازدواج نموده بود که اسمش (پی پی کو) بود و از وی دختری به جهان آورد به اسم خدیجه که با اسم هنری (پروین) از پیش کسوتان آوازخوان طبقه زن در افغانستان بود.

گفته می‌شود که دوشیزه خدیجه در اوایل به نام مستعار (میرمن افغان) در رادیو افغانستان آواز می‌خواند و بعدها لقب هنری پروین را برای خود انتخاب نمود.

من زمانی که در سال ۱۹۶۲ بعد از پشت سر گذاشتن ۱۵ سال زندان و پنج

سال تحت نظارت بودن و تلاش هشت ساله، بالاخره موفق گردیدیم از شخص سردار محمد داؤد خان صدراعظم اجازه پاسپورتی را بدست بیاوریم و به خارج سفر کرده بتوانیم، بعداً تقریباً همه ساله از طریق اتحاد شوروی که هزینه نسبتاً کمتر بر می داشت، سفر نموده و به دیدن باقی خانواده خود که در کشور آلمان اقامت داشتند، می رفتیم و از چند روز محدودی که در شهر ماسکو با ویزه ترانزیت می توانستیم بسر برم، یک روز آن را با کاکا رحیم جان می گذشتاندم و داستان های متنوعی که یک قسمت آن حاوی مطالب معلوماتی و یک قسمت آن از رنج و الم های دوره استبداد و یک قسمت آن از شعر و ادب و هنر موسیقی بود، از وی می شنیدم.

مرحوم شیون کابلی در حلقه دوستان و ارادتمندان به نام کاکا رحیم جان یاد می شد و من هم ایشان را کاکا می گفتم و او مرا به نام برادرزاده خطاب می کرد و ازین رو با من خیلی صمیمی و رازدارانه صحبت می نمود.

مسلماً من آن صمیمیت و اعتمادی را که کاکا رحیم جان ابراز می داشت، می دانستم که ریشه های عمیق تر و ابعاد وسیع تری داشته و از یک زندگی باهمی دور و درازی با بزرگان خانواده من در گذشته حکایت می کرد.

به هر حال، کاکا رحیم جان گاهی از همکاری و همفکری خود با اعلیحضرت امان الله خان و عقیدتی که به وی داشت و گاهی از دوستی نزدیکی که با بزرگان خانواده من و همنوایی ای که با آنها داشت و زمانی از دوره استبداد و اختناق که در زمان به قدرت رسیدن نادرشاه در کشور به میان آمد و بعضاً از زندگی عاشقانه اجتماعی و عالم ادبیات و هنر صحبت های شیرین و دلنشینی داشت.

کاکا رحیم جان ضیائی زمانی که حبیب الله کلکانی در سال ۱۳۰۸ هجری - ۱۹۲۹ میلادی، کابل را اشغال کرد، بار اول از کشور فرار نموده و خود را به شهر تاشکند رسانید. نامبرده قرار گرفته های خودش، دیگر عقبگرایی و تاریک فکری را در مملکت تحمل کرده نمی توانست و از آن رو حین اقامت خود در خاک اتحاد شوروی، در همان سال زمانی که مرحوم غلام نبی خان چرخ (کاکای مؤلف) به اثر مکتوب اعلیحضرت امان الله خان که این

موضوع در جای دیگر این تألیف شرح داده شده افغانستان است، با یک تعداد صاحب‌منصبان افغانی که در ترکیه تحصیل می‌کردند، و جمعی از جوانان و افغان‌های که در خاک اتحاد شوروی مقیم بودند، به منظور نجات وطن از دست حکومت حبیب‌الله کلکانی، وارد مزار شریف گردیده بود، محمدرحیم ضیائی هم ماموریت داشت افغان‌های مقیم تاجکستان را جمع‌آوری نموده و با خود به شهر مزار شریف بیاورد و با قوای غلام‌نبی خان چرخ‌ی بیبوندند. جزئیات این غایله در بخش کارنامه‌های غلام‌نبی خان چرخ‌ی مفصلاً تذکر داده شده است. لذا از تکرار آن صرف نظر نموده و می‌پردازیم به زندگی بعدی رحیم جان شیون در زمان به قدرت رسیدن نادرشاه و احراز کرسی سلطنت افغانستان:

وقتی محمدنادرخان از طریق جنوب کشور داخل خاک افغانستان گردیده، مردم آن ولا را جمع‌آوری نموده و به همیاری و همکاری به خصوص جانباز خان چرخ‌ی و شیرمحمد خان چرخ‌ی عموزادگان غلام‌نبی خان، شهر کابل را فتح نمود، محمدرحیم خان ضیائی نیز به فکر این که قرار گرفته‌ها و صحبت‌های نادرشاه که در همه‌جا قدم به قدم اظهار می‌داشت، اعلیحضرت امان‌الله خان دوباره زعامت کشور را در دست می‌گیرد و پیشرفت‌ها و ترقیات مملکت ادامه می‌یابد، دوباره به افغانستان برمی‌گردد. غافل از اینکه نادرشاه در ظاهر اگر به منظور بدست آوردن مطلوب خویش و به هدف رسیدن با دارانش، در اول و در هر جا از اعلیحضرت امان‌الله خان نام می‌برد ولی در باطن داشت برنامه‌های اصلی خودش را که قبلاً پیش از پیش به نظر و هدایت دولت استعماری انگلیس ترتیب و پایه گذاری شده بود، در افغانستان پیاده نماید و از یک کشور آزاد، یک زندان سیاسی بسازد.

رحیم جان ضیائی در اوایل ملتفت این احوال نشده و طوری که گفتیم، با نیت پاک و سالم و آرزوهای نیک و امیدواری‌های زیاد، برای چندی در شهر کابل سکونت اختیار می‌کند ولی به زودی درک می‌کند که آنچه تصور می‌کرد، همه باطل بود و نادرشاه خط مشی خود را داشت و پروگرام‌های معینه خود را در کشور یک به یک انجام می‌داد.

گیر و گرفت‌های مردم روشنفکر و قتل و قتل از طرف دولت و به میان آمدن یک اختناق در کشور، رحیم جان را واداشت تا در صف مخالفین قرار گیرد و روش ظالمانه و اعمال ناهنجار سلطنت نادرشاه را تقبیح و نکوهش نموده، از ابراز احساسات و گفتار آتشین در محافل جوانان آزادی‌خواه خودداری کرده نتواند.

نادرشاه طوری که گفتیم، بر اساس برنامه خود و به هدایت حامیان خود در کشور عمل می‌کرد. در جمله کسانی که یا آنها را از میان برمی‌داشت و یا زندانی می‌ساخت، نام محمدرحیم ضیائی هم جزء یادداشت‌های وی بود که بالترتیب و بالنوبه به آن می‌رسید. ولی به عون خداوند کارساز، سید عبدالله خان شاجی یکی از دوستان نزدیکش که آگاهی از امور داشت، برایش این خبر را می‌رساند و می‌گوید که هرچه زودتر باید خاک افغانستان را ترک کنی ورنه در زمره قربانیان دولت هستی. و علاوه می‌کند که: امر گرفتاری ات صادر گردیده است. سپس محمدرحیم خان ضیائی به معاونت یک عده از دوستان و بخصوص میر علی‌اکبر آقای چنداولی، می‌تواند از مملکت فرار نماید.

مرحوم میر علی‌اکبر آقای چنداولی که از نگاه معرفت به ادبیات فارسی و شعر سرایی به مرحوم شیون کابلی نزدیکی و دوستی زیاد پیدا کرده بود، در مرحله اول او را در چنداول پنهان نگهداشته و متصلاً از کابل خارج نموده و به سمت شمال کشور می‌فرستد.

بدین صورت محمدرحیم ضیائی (شیون کابلی) به معاونت سید عبدالله خان شاجی و همت، مردانگی و وفاداری میر علی‌اکبر آقای چنداولی، از خطر مرگ نجات یافته، خود را به شهر حضرت امام صاحب رسانیده و به کمک دوستان آنجایی، به سواری اسب از دریای آمو عبور کرده به آن طرف سرحد میرسد.*

* «از گفتار شیون کابلی و یادداشت‌های مرحوم سلطان محمد خان نوری از قول ولی احمدجان نوری»

آقای ضیائی وقتی به خاک اتحاد شوروی پیاده می‌شود، به علت این که پاسپورتی در دست ندارد و هویت خود را ثابت کرده نمی‌تواند، مطابق مقررات بین‌المللی زندانی می‌گردد ولی این مدت زندان دیری دوام نمی‌کند و مرحوم رحیم خان ضیائی پس از تحقیق و بازپرسی‌ها، رها می‌گردد.

باز هم این آزادی بسیار زود گذر می‌باشد. طوری که قبلاً گفتیم، بنابر عدم تثبیت هویت دوباره برای پنجسال به اسارت می‌رود.

تلاش‌های وی قرار اظهارات خودش برای بدست آوردن پاسپورت و مراجعات او به دولت افغانستان و نمایندگی‌های آن در راه اینکه بتواند دست کم تثبیت هویت نماید، همه به هدر بوده و به نتیجه پی نمی‌رسد و دولت افغانستان هرگز راضی نشد برای رحیم ضیائی از ارفاق کار گرفته و او را ازین رنج و رویدادهای ناگوار دیگری که در زندگی وی در عالم هجرت و غربت به میان آمد، زیر نام یک انسان و افغان و مسلمان، نجات دهد.

لهذا مرحوم رحیم خان ضیائی برای پنج سال دیگر توأم با کارهای بسیار شاقه در زندان می‌ماند و مهمتر از همه بی‌خبری و درد مفارقت از همسر جوانش به نام «سیما» و دختر پنج ساله او به نام «هما» و پسر کوچک اش به نام «عبدالرحمن» خیلی‌ها او را رنج می‌داد.

ناگفته نباید گذاشت که محمدرحیم خان ضیائی در اواخر سلطنت اعلیحضرت امان‌الله خان ضمن سفری که به شهر تاشکند داشت، با یک دوشیزه روسی تبار به نام سیما ازدواج نموده بود که ثمر این ازدواج، یک دختر به نام هما و یک پسر به نام عبدالرحمن بودند.

الم‌ناک‌ترین و سوزنده‌ترین حادثه در زندگانی سردار رحیم خان ضیائی این بود که بعد از رهایی از زندان پنج ساله به سراغ خانه و کاشانه و همسر و فرزندان می‌افتد، اثری بدست نمی‌آورد و بالاخره بعد از تپ و تلاش زیاد و پرسان پرسان، درب آپارتمانی را در شهر ماسکو دق الباب می‌کند، به امید این که همسر و اولاد خود را بیابد و آنها را در آغوش بکشد. ولی متأسفانه که همه این امیدواری‌ها و آرزوی آتشین به یأس و حرمان مبدل گردیده و

در عوض یکتن از اعضای خانواده مطلوب، مردی در را باز می‌کند و خود را به حیث همسر سیما خانم معرفی می‌کند و لحظاتی بعد سیما خانم از بیرون خانه می‌رسد و ازین برخورد ناگوار متعجب و متأثر گردیده و علت این ازدواج دوم را بی‌خبری مطلق از حیات و ممات شیون کابلی اعلام میدارد.

دردناک‌ترین قسمت این داستان اینست که وقتی رحیم جان شیون کابلی از هما، دخترش و عبدالرحمن، پسر کوچک اش نام میبرد و احوال او را می‌پرسد، سیما خانم تصویر پسر کوچک اش را که چشم از جهان پوشیده و در بستر عدم خوابیده است، از دستکول خویش بیرون کشیده و برای او نشان می‌دهد.



عکس جسد بیجان عبدالرحمن، پسر خوردسال شیون کابلی

شرح بیشتر این داستان دلخراش و پرماجرا را در کتابی به نام (سردار محمدرحیم خان ضیائی «شیون کابلی») اثر دوستم ولی احمد نوری بدست آورده می‌توانید.

در جنگ دوم جهانی، زمانی که قشون آلمان نازی به خاک اتحاد شوروی داخل و به حملات خویش آغاز کرده بودند، هیئت صدر دولت شوروی تصمیم گرفت خارجیانی را که هویت شان ثابت نمی‌باشد، به سایبریا تبعید نماید.

محمدرحیم خان ضیائی یکی از آن تبعید شدگانی بود که بار دیگر مدت هفت سال را با خدمات شاقه و طاقت فرسا، در زندان سایپریا به سر برد. این مرتبه دو تن دیگر هم از اتباع افغانی به نام‌های نادرشاه پغمانی و نصیراحمد ابوی در قطار تبعیدشدگان بودند که به نام نادرشاه پغمانی بیشتر از هم‌وطنان ما آشنایی کامل دارند. اما نصیر احمد ابوی قرار گرفته سردار رحیم خان ضیائی، برای انتقال جسد برادرش دگرمن وکیل احمد خان ابوی از افغانستان آمده بود و به این امر هیئت صدر که خارجیان به سایپریا تبعید کردند، تصادف نمود.

این جوان که ۲۵ سال عمر داشت، در زندان سایپریا در اثر کارهای بسیار شاقه شدیداً مریض گردیده و بالاخره چشم از جهان پوشید.

این حادثه غم‌انگیز هیچ وقت از خاطر رحیم جان ضیائی بدر شده نمی‌توانست، زیرا وی می‌گفت که: من خود در دل خود نماز جنازه خواندم و برای این جوان گور کردم و او را در آنجا دفن کردم.

قصه‌های اندوهگین او در زندان سایپریا و کارهای شاقه، بی‌غذایی و بی‌دوایی و ضعف و ناتوانی اش، خیلی زیاد و دردناک است که یک قسمت زیاد آن را در اثر ولی احمد نوری به عنوان (سردار محمدرحیم خان ضیائی «شیون کابلی» مطالعه کرده می‌توانید.

رحیم جان ضیائی می‌گفت، زمانی که تمام روزنه‌ها برویم بسته بود و شب و روز دشواری به پی‌سرنوشتی و ناامیدی و انواع مشقت‌ها می‌گذشت و بالاخره به هفت سال انجامید، روزی رئیس زندان مرا به دفتر خود احضار نمود و برایم گفت که تو آزاد هستی، می‌توانی از زندان خارج شوی و به هر جایی که خواسته باشی، اقامت اختیار کنی. این خبر غیرمترقب واقعاً از عجایباتی بود که با در نظر گرفتن شرایط زندان در آنجا، به ندرت می‌تواند به وقوع پیوسته و حقیقت پیدا کند. زیرا وقتی برای من خبر احضارم نزد رئیس زندان رسید، کاملاً متیقن بودم که امر اعدام من صادر گردیده و مرا به کشتارگاه می‌برند.

رحیم جان ضیائی بالاخره از زندان سایبریا، بعد از هفت سال دیگر رنج‌های روحی و جسمی، رهایی یافت.

وی می‌گفت، قراری که بعدها برایش معلوم گردید، سردار سلطان احمد خان شیرزوی سفیر افغانستان در ماسکو به اثر تماس و اصرار دوستانم مثل نجیب الله خان تورویانا و سیدقاسم خان رشتیا، از زندانی بودن من مطلع گردیده و شخصاً از استالین حکم رهایی مرا گرفته بود.



رحیم جان ضیائی بعد از آن در طلب کار چند مدتی را در تاشکند سپری نموده و با درآمد کم به کارهای ترجمانی مشغول شده و بعد از آن جانب ماسکو روانه گردیده و در آنجا در سرویس خبری رادیو ماسکو، به حیث نطق زبان دری مقرر می‌گردد و بعدها پروگرام درس روسی را از ورای امواج رادیو ماسکو برای افغانستان آغاز نمود و ما آواز او را که از رادیوی متذکره برودکاست می‌شد، می‌شنیدیم.

مرحوم ضیائی در سال‌های بعدی با خانم دیگری به نام الکساندرا مشهور به شوره خانم از اهالی گرجستان ازدواج نمود که از وی یک پسر به نام محمدمین جان به دنیا آورد که در شهر ماسکو اقامت داشته و در رشته طبابت تحصیلات خود را به پایان رسانیده و به حیث یک طبیب لایق در آنجا به تداوی بیماران می‌پردازد.

مرحوم رحیم جان ضیائی بازهم از نداشتن پاسپورت و ورقه هویت وقتی برای تمدید ویزه اقامت به مقامات دولتی اتحاد شوروی مراجعه می‌کند، به مشکلاتی مواجه گردیده و ازین ناحیه رنج فراوان دارد زیرا قرار قانون و مقررات دولتی اتحاد شوروی برای کسانی که هویت شان ثابت نمی‌بود، تنها برای چندی ویزه اقامت بدون تابعیت می‌دادند بعد از آن، آن اشخاص

مجبور بودند یا از کشور خود سند تابعیت بدست بیاورند و یا تابعیت کشور اتحاد شوروی را قبول نمایند.

عریض متعدد رحیم جان ضیائی به مقامات دولتی افغانستان، حتی به شخص ظاهرشاه همیشه بی جواب مانده و پذیرفتن تابعیت کشور شوروی هم برای او خیلی ننگین تمام می‌شود که به هیچ صورت به این امر تن در نداده و حاضر نمی‌گردد.

بالاخره بازهم عریضه دیگری به عنوان سفیر افغانستان در ماسکو به تاریخ ۱۸ جولای ۱۹۵۰ میلادی به این مضمون نوشته و تقدیم می‌کند:

ماسکو، مورخه ۱۸ جولای ۱۹۵۰

به حضور عالیقدر جلالتمآب، جناب سفیر دولت مقدسه افغانستان!

بنده محمدرحیم ضیائی راجع به اخذ پاسپورت ملی و امداد برای عودتم چند بار عریضه‌های متعدد، چه ذریعه سفارت افغانی و چه توسط دیگر مامورین عالی رتبه مثل جنرال عبدالقیوم خان و جنرال عبدالرزاق خان می‌بند، به حضور اعلیحضرت و جناب سپهسالار شاه محمود خان صدراعظم تقدیم کردم ولی متأسفانه سه سال سپری شد و از طرف کسی جواب مثبت و یا منفی به من مواصلت نکرد.

بدین ترتیب موضوع مراجعات خود را برای اخذ ویزه به مقامات مربوطه دولت اتحاد شوروی و جواباتی که درین راستا بدست می‌آورد و بالاخره ازینکه برایش گفته می‌شود که «تا روز قیامت به این بدون تابعیت بودن نمی‌شود زندگی کرد، یا پاسپورت ملی خود را بگیری و یا پاسپورت تابعیت شوروی را»، درین عریضه مفصلاً شرح می‌دهد و بار دیگر آرزوی اعطای پاسپورت ملی افغانستان را می‌کند و می‌گوید اگر مدت اقامت در کشور اتحاد شوروی به نظر دولت متبوعه مضر نشان داده شده باشد، من حاضر این غلط فهمی را با دلایل مقنعه برطرف سازم.

در پایان از جناب سفیر افغانستان تمنا می‌کند تا این عریضه او را به جایی برساند. ولی بازهم پنج سال دیگر می‌گذرد و ازین آخرین نامه خویش اثری نمی‌بیند.

بار دگر در سال‌های ۱۹۵۷ و یا ۱۹۵۸ میلادی به وسیله مرحوم غلام‌محمد خان شیرزاد وزیر تجارت در کابینه سردار محمدداوود خان که برای انجام کارهای تجارتي و امضای مقاولات بین دولت افغانستان و اتحاد شوروی به ماسکو رفته و درین مدت روزی از رحیم جان ضیائی بازدیدی به عمل آورده بود، عریضه به حضور سردار محمدداوود خان صدراعظم تقدیم و تقاضای پاسپورت نموده بود که آنهم لاجواب باقی ماند.

بالاخره جنرال محمدآصف خان ضمن سفری که به کشور پولند داشت و از آنجا به ماسکو رفته و به پاس دوستی‌های دیرینه که با رحیم جان ضیائی داشت، از میدان هوایی شهر ماسکو راساً به منزل او رفته و از وی دیداری به عمل می‌آورد.

درین دیدار صحبت‌های شیرینی از هر طرف و هر وقت ادوار زندگی به میان آمده و در ضمن از موضوع عرایض و مراجعات مکرر رحیم جان ضیائی به مقامات دولتی افغانستان جهت بدست آوردن پاسپورت افغانی و تثبیت هویت و همچنان موضوع جبهه‌گیری مقامات دولتی ماسکو راجع به صدور ویزه اقامت و اخیراً از عریضه که توسط غلام‌محمد خان شیرزاد وزیر تجارت خدمت محمدداوود خان صدراعظم مملکت تقدیم نموده بود، یاد گردید که جنرال آصف خان آن را به فراموش کاری آقای شیرزاد حمل نموده و از رحیم جان تقاضا می‌کند تا یک عریضه دیگری عنوان داوود خان بنویسد و به وی بسپارد.

نامبرده حاضر است عریضه او را به داوود خان برساند، زیرا او با صدراعظم خیلی نزدیک است و اکثر اوقات را با وی در باغ چهلتن او یکجا می‌گذراند.

سردار رحیم جان ضیائی در جواب می‌گوید که دیگر تصمیم گرفته ام به این خفت سر پائین نکنم و به کسی عریضه‌ی ننویسم و در همینجا تا هنگام مرگ به حالت آوارگی و بیچارگی بسوزم و بسازم.

اخیر در اثر اصرار زیاد جنرال آصف خان بازهم قلم را برداشته، به نوشتن عریضه‌ی عنوان سردار محمدداوود خان صدراعظم مبادرت می‌ورزد و آن

را به دوستش آصف خان سپاریده می‌گوید: قسم به وحدانیت خداوند که این آخرین عریضهٔ منست که به دربار این بی‌پروایان می‌رود.

مشارالیه درین عریضه خود این مرتبه بعد ازینکه از مراجعات مکرر و عریاض متعدد به مقامات دولتی افغانستان و عدم بدست آوردن جواب منفی و یا مثبت یاددهانی می‌نماید، علاوه می‌کند که: من یک افغان ساده و عادی هستم و یگانه آرزویم احیای هویتم می‌باشد که به همین مناسبت این عریضه را خدمت والا حضرت نوشتم.

ولی متأسفانه که سردار مغرور، صدراعظم افغانستان بازهم کوچکترین گوشه چشمی به تقاضاهای یک فرد افغان که اثبات هویت حق مسلم او می‌باشد، نشان نداده، و عریضه را در سال ۱۹۵۸ میلادی توسط غلام محمد شیرزاد و عریضه دیگری را که ذریعه جنرال آصف خان خدمت سردار محمد داوود صدراعظم تقدیم کرده بود، هردو بی‌جواب مانده و این حرکت سبب برافروختگی و عصبانیت او گردید که ابیات آتی را به این مناسبت انشاء نمود:

نشنیدی اگر فغان و فریاد مرا
خرسند نکردی دل ناشاد مرا
من داد خودم به دادگر می‌سپرم
تا از تو ستاند به جفا دادم را
با اهل وطن چرا زرنگی داری؟
در ملک خدا چه دیده تنگی داری؟
تا کی به حفاظت مقام شومت
با خورد و کلان چال و دورنگی داری؟

مرحوم ضیائی به گفته ولی احمدجان نوری، رباعیات فوق را با یک قطعه غزل دور و دراز هجویه و داستان تلخ لاجواب ماندن عریضه خود، به دوستش استاد خلیلی نوشت و راز دل خود را با وی در میان گذاشت.

استاد خلیلی هم طی مکاتباتی که با رحیم جان ضیائی داشت، یکی از نامه‌های خویش را به این بیت حضرت حافظ آغاز نموده:

صد ملک دل به نیم نگه می توان گرفت
خوبان درین معامله تقصیر می کنند

و جمله آتی را علاوه می کند:

«شیوه لطفی که سردار محمد داوود خان به تو کرده بود، در نامه ات خواندم. در چشم این فرزند احمدشاه و اکبر، یک نوع برق مرادنگی می درخشد. من شیوه او را با تو ستایش کردم.»

حالا می بینیم که این بی اعتنائی ارگان های دولت خودکامه و عدم اهمیت دادن ها به حیات افراد ملت و محروم ساختن ها از حقوق حقه آنها، چگونه بالاخره سبب کینه ورزی و عقده پذیری و بدبینی های بیشتر و عداوت های اشخاص می گردد که دست به قلم برده و به قول معروف، دل شان را خالی می کنند.

وقتی که کاکا رحیم جان (شیون کابلی) سروده های هجویه خود را برای من در فرصت دیداری که از ایشان در شهر ماسکو بعمل می آوردم، یکی پی دیگری به خوانش می گرفتند و من بعضی از آنها را یادداشت می کردم، یادم از داستانی آمد که در بین سایر زندانیان سیاسی دهمزنگ، شخصی به نام رحیم بیردی خان تلگرافی هم وجود داشت و نامبرده در جریان مدت اسارت خویش افزون بر رنج زولانه و لت و کوب ها در زمانی که مدیر سیدکمال خان اداره زندان عمومی دهمزنگ را به عهده داشت، به انجام کارهای شاقه هم وادار می گردید.

سیدکمال خان که تحصیلات خود را در شق پولیس در کشور انگلستان به پایان رسانیده و طرف اعتماد زیاد محمد هاشم خان صدراعظم بود، در زندان دهمزنگ از انضباط شدیدتر کار گرفته و سبب آزار بیشتر زندانیان می گردید.

رحیم بیردی خان یکی از آن زندانیانی بود که با داشتن مفکوره های سیاسی خویش تاب شنیدن سخن ناسزا و دشنام را به هیچ صورت و از هیچ کس،

به شمول مدیر زندان قبول کرده نمی‌توانست و ازین رو به امر مدیر زندان اکثر اوقات محکوم به لت و کوب می‌گردید و طرف عتاب وی قرار می‌گرفت.

روزی فرارسید که مدیر سیدکمال خان به کدام وظیفه دیگری گماشته شده و از کار مدیریت زندان سبکدوش گردیده بود. به عوض آن شخص پی‌سوادی به نام دوران خان از ولایت وردگ، به حیث مدیر محبس وظیفه مذکور را اشغال کرده بود.

طبق معمول روزی که سیدکمال خان مدیر جدید را به زندانیان سیاسی معرفی می‌کرد، یکی دو ساعت پیشتر، مامورین زیردست و ده باشی محبس را موظف ساخته بود تا همه زندانیان سیاسی را از اتاق‌های شان اخراج و در صحن زندان پهلوی یکدیگر در یک صف به حالت ایستاده به منظور این که مدیر سابقه با هریک زندانیان وداع و مدیر جدید را معرفی می‌نماید، آماده سازند.

این امر طبق امر مدیر زندان اجرا و مدیر سیدکمال خان با دوران خان در برابر زندانیان ظاهر گردید و از ابتدا صف آغاز نموده، در حالی که با هریک از زندانیان جدا جدا وداع می‌کرد، مدیر جدید را هم معرفی می‌نمود. زندانیان همه سر به زمین انداخته، دستان سیدکمال خان را به رسم خداحافظی می‌فشردند. وقتی نوبت به رحیم بیردی خان رسید، متوجه شد که نامبرده سرش را بلند گرفته و به چشمان وی می‌نگرد. سیدکمال خان دستش را به سوی رحیم بیردی خان دراز نموده و گفت: رحیم بیردی خان، به امان خدا! رحیم بیردی خان در جواب اظهار داشت: برو به خداوند قهار و جبار می‌سپارمت؟

سیدکمال خان بار دیگر پرسید: چرا به خداوند کریم و رحیم مرا نمی‌سپاری؟ رحیم بیردی خان باز به پاسخ گفت: نه هرگز، ترا به خداوند قهار و جبار می‌سپارم تا داد مرا قهراً و جبراً از تو بستاند.

سیدکمال خان با شنیدن این جمله آخر از دهن رحیم بیردی خان، حرف

بیشتر بر زبان نیاورد و از وی گذشت و با زندانی دیگری که در پهلوی او قرار داشت، به وداع گرفتن آغاز نمود.

این داستان را برای این به حکایت گرفتم که آقای رحیم بیردی خان تلگرافی در جریان اسارت خود آنقدر زجر و شکنجه و لت و کوب از دست سیدکمال خان مدیر زندان سیاسی و جنایی دهمزنگ دیده بود که نتوانست کینه و نفرت خود را در لحظات آخری که فرصت مغتنم برایش دست داد، کتمان نموده و از ابراز آن جلوگیری نماید.

همچنان کاکا رحیم جان ضیائی (شیون کابلی) وقتی از هرگونه مراجعات خویش به دولت افغانستان که آنهم برای احراز جا و منصب نبوده و تنها برای اثبات هویت خویش آرزو داشته تا از رنج و عذاب و اسارت یک کشور بیگانه و بی‌خدا نجات یابد و به یک زندگی عادی فردی ادامه دهد، مایوس می‌گردد. از قلم توانایش کار گرفته و کار روایی‌های هریک از خانواده حکمران را با بیان شیوا و طبع رسا بروی شان کشیده و به دسترس مردم خود به منظور این که از صفات عالی و برجسته حکومت متبوعه خود آگاهی بیشتر پیدا کرده بتوانند، می‌گذارد.

کاکا رحیم جان (شیون کابلی) شخص روشنفکر، راستکار و استوار به پیمان‌هایش به اصول مشروطیت، دست‌آوردها و نوآوری‌های اعلیحضرت امان‌الله خان در کشور و مخالف هرگونه عمل تخریبی و عقب‌گرایی‌ها بود و به همین علت از دوست دیرینه و بسیار نزدیک و ادیب خویش، خلیل‌الله خان خلیلی که با حکومت امیر حبیب‌الله کلکانی به حیث مستوفی ولایت مزار شریف همکار شده، و همه نهضت‌های فیزیکی مملکت و فکری مردم را نادیده گرفته بود، سخت رنجیده و متأثر گردیده و این تأثرات خویش را با ادبیات بلند بالایی در چندین رباعی و سروده‌های نغز اظهار و برای دوستش استاد سخن آقای خلیل‌الله خان خلیلی فرستاده بود که من برخی از آن گفته‌های او را راجع به افراد آل یحیی که اعمال ظالمانه و روش‌های غیرعادلانه و خودخواهی‌های آنها را تقبیح می‌کند، همچنان بعضی از سروده‌های او را که حاوی گله‌مندی‌های دوستانه در پارچه‌های نغز توبیخی

و هشدار دادن‌ها به استاد خلیلی می‌باشد، مختصراً خدمت خواننده عزیز
ذیلاً تقدیم می‌دارم:

شیون کابلی

شه عقل و شعور خویش را باخته است
کی درد وطن ز همتش ساخته است؟
طفلی که حرامی از ترقی زائید
در مسجد ارتجاع انداخته است

شاهها! کمر همت و مردی ببرند
تا صید مراد را در آری به کمند
امروز اگر کمر نبندی چون مرد
فردا نه کمر ماند و نی صید و نه بند

شاهان غم خلق گر ملالت نکند
این شیوه دلیل بر جلالت نکند
روزی برسد که دست هر بی‌سر و پا
بوسی و، کسی رحم به حالت نکند

روزی برسد که بر ستونت بزنند
منار و چناری به ...نت بزنند
آماده بشو که این سر پر مکرت
خوش خوش بکنند و پس به ..نت بزنند

در وصف محمد هاشم خان صدراعظم می‌گوید:

نی عقل ترا که نکته‌حالیتم کنم
نی وصف ترا که مدح‌عالیتم کنم

نی ریش ترا که ریشخندت سازم
نی ... ترا که ... مالیت کنم!

ای خدا دادرسی را برسان
ناکسان گیر و کسی را برسان
حالت مخمسه آمد به وطن
شخصی عیسی نفسی را برسان

گر مرد وطن پرست دانایی تو
یا قاید خلق و ملک آرای تو
تحقیر سلف ترا بزرگی نبود
ثابت به عمل نما که دانایی تو

هرچند که دارنده نامی هستی
یا صاحب آسمان مقامی هستی
گر هیتلر برلینی و یا لینی روم
مسئول به روز انتقامی هستی

غزل آتی را برای داوود خان، صدراعظم افغانستان سروده بود:

از عدم آمده ای تا به وجود
نیست از بهر تو نفرین کمبود
در رحمت به رخ منحوست
گشته تا روز قیامت مسدود
راستی در دل تو ناپیدا
مردی از فطرت پستت مفقود
باطنت چون شب تاریک سیاه
طینتت همچو شیاطین مردود

حسد از سینه پر کینه تو
به فلک رفت چو از گلخن دود
سر تاس تو گواهی دارد
که درو نیست فراست موجود
از نفاق و حسد و کینه گذر
که ازین شیوه نیایی بهبود
صاف دل باش که خوشبخت شوی
بخل دروازه شادی نگشود
حسد و بخل و دورویی و نفاق
روزی ای هیچ کسی را نفزود
عزت و منصب و جاهت به دمی
می رود از تو و گویی که نبود
چون رسد وقت مجازات، بود
ناله بی جا و ندامت بی سود

حالا یکی از اشعار انقلابی وی را تحت عنوان مزبله‌ها می‌خوانید که بیانگر احساس و افکار آزاد و مخالف رژیم دیکتاتوری و دولت مطلق‌العنان می‌باشد:

مزبله‌ها*

ما نه آنیم که یاد گل و سنبل بکنیم
یا که تعریف خوش‌آهنگی بلبل بکنیم
ما نه آنیم که از خانه سلطان سر ما
هر نجاست که بریزند، تحمل بکنیم
همه آتش زده نغمه موسیقاریم
می بسوزیم و ز خاکستر خود گل بکنیم
گر خدا یار و مددگار شود آخر کار
پاک ازین مزبله‌ها گلشن کابل بکنیم

* [مزبله: جایی که خاکروبه اندازند]

خاینان را به سنن، نعش سر چته زنیم
گل فشان مندوی و چوک و سرپل بکنیم
ما نه آنیم که از خانه سلطان، سرما
هر نجاست که بریزند، تحمل بکنیم

محمدرحیم ضیائی (شیون کابلی) و استاد خلیلی

شیون کابلی با استاد خلیلی عداوت و خصومت به خصوصی نداشت ولی از آنجا که نامبرده یک شخص آزاده خو و آزادی‌خواه و از طرفداران و وفاداران سرسخت مشروطیت بود و درین راه هیچگاه دست از مبارزه نکشیده و یکی از هم‌زمان این گروه به شمار می‌رفت، از دوست بسیار صمیمی اش استاد خلیل‌الله خان خلیلی که رژیم سقاوی را به رسمیت شناخته و با آن دستگاه همکار گردید، و همه نهضت‌ها و پیشرفت‌ها و روشنفکری‌های را که در دوره سلطنت اعلیحضرت امان‌الله خان به ظهور پیوسته بود، نادیده گرفت و از راه تجدد پرستی منحرف شده، به عقب‌گرایی‌ها پیوست، رنجیده خاطر و گله مند گردید و این آزرده‌گی خویش را طی چندین سروده‌های نغز و ادبیات بلند بالایی که از طبع سرشارش تراوش نموده بود، به ذرایع مختلف به دوستش استاد خلیلی فرستاد که همه آن گفته‌های ادبی را می‌توان زاده یک صمیمیت و دوستی بسیار نزدیک و عمیق دیرینه نامید.

البته این آزرده‌گی‌ها و رنجه خاطرها با چند نوشته‌های ادبی‌پی که فی مابین صورت گرفت، بالاخره مرفوع گردیده و هردو دوست و هردو رفیق و هردو هم طبع و همنوا در اثر یک قصیده غرابی که اخیراً استاد خلیلی به شیون کابلی در مسکو عنوان کرده بود، باهم از در آشتی پیش آمدند و مکاتبات ادبی و تماس‌های دوستانه ایشان پیرانه سر آغاز گردید.

من چند نمونه ازین مکاتبات ادبی را که به زبان شعر و قصیده بین آن دو دلداده صورت گرفته بود، درین تألیف به مطالعه خوانندگان عزیز می‌رسانم. هرگاه خواسته باشند، معلومات بیشتر در زندگانی پرماجرایی محمدرحیم ضیائی متخلص به شیون کابلی به دست بیاورند، لطفاً به کتاب

(سردار محمدرحیم ضیائی «شیون کابلی») اثر احمدولی نوری مراجعه
نمایند.

شیون کابلی:

استاد! خدا داده به تو طبع زرنگ
تا جان به سخن بخشی، به گل‌ها همه رنگ
بالتر از افلاک بری همت خویش
تا پای دسایست نیاید، بر سنگ
استاد مکن عزم نفاق و نیرنگ
هستی سیه رکاب در صفحه جنگ
تا سوی حجاز رفته ای از کابل
بر خاک عرب از قدمت بارد سنگ
استاد ز حرف تو نگردم دلتنگ
سازی سر من هدف اگر به صدها سنگ
خواهم ز قضا که تو به رفعت باشی
نه نقب کنی کثیف بی‌چهره و رنگ
یاد آر زمانی که ترا بود اورنگ
از گوله حمایل و عصای تو تفنگ
آویخته تیغی و تپانچه به کمر
با این همه فتی که نکردی در جنگ
آن وقت به دست داشتی تیغ و تفنگ
خنجر به کمر، به گردنت بار فشنگ*
با آنهمه خون ریختن ناحق و ظلم
در جمره نشستی به امید دو سه سنگ
هرچند که دانا و ادیبی و زرنگ
نتوان بفریبی تو قضاء با نیرنگ

* مطلوب از دوره سلطنت حبیب‌الله کلکانی می‌باشد

سنگی که مقدر است از بهر سرت
بی شک برسد بعد صدها فرسنگ

یکی از داستان‌های کاکا رحیم جان در ماسکو این بود که می‌گفت زمانی که
استاد خلیلی به سفارت بغداد مقرر گردید، نامه‌ی به من فرستاد که متن آن
چنین بود:

الهی رند و مستی را ببخشا
به عصیان پای بستی را ببخشا
خلیل بت شکن را هرکه بخشد
خلیل بت پرستی را ببخشا

و من به جواب وی نوشتم:

استادا! وقتی من مناجاتی را که تو سروده بودی، خواندم، هاتف غیب صدا
زد:

خلیل ار بت شکن ور بت پرست است
و گر رند و اگر میخوار و مست است
ببخشم من، ولی هرگز نبخشم
خلیلی را که بی‌ایمان و پست است

جای دگر می‌گوید:

هرکس که به دوستان خیانت کیش است
هرجا برود حلقه‌ی دارش در پیش است
گر نیست درخت توت در خاک حجاز
بی‌غم منشین، درخت خرما بیش است
استاد ببین سر خدای همه دان
کز کرسی اجلاس فگندت پایان
بُردت به سوی حجاز تا در جمره
سنگی نرود غلط به سوی شیطان
استاد دعا کنم به دربار جلیل
ای کاش شوی سفیر در اسرائیل

صد سنگ زنی مرا گر استاد بجان
از درد نباید که کنم آه و فغان
بگزیده ترا، سنگ تو هم بگزینم
خود کردم و خود کرده ندارد درمان

بعد ازین همه گفت و شنودها، استاد خلیلی در سال ۱۳۴۳ خورشیدی برابر با ۱۹۶۴ میلادی طی یک سفری که جانب ماسکو داشت، در هتل اوکراین که در نزدیکی منزل رهایشی کاکا رحیم جان قرار داشت، اقامت گزیده و امیدوار بود در جریان مسافرت خویش به دیدار دوست دیرینش برسد و با او به دیدار وی بیاید. ولی روزها میگذرد و این اتفاق نمی‌افتد. بالاخره استاد خلیلی در روزهای آخر مسافرتش سروده‌آتی را توسط یکی از کارمندان سفارت افغانی در ماسکو، زیر عنوان (شیون) برای شیون کابلی میفرستد و شیون کابلی وقتی آن سروده شیوا را به دست آورده و می‌خواند، بالاخره حاضر می‌شود به ملاقات استاد خلیلی به هتل اوکراین بیاید و او را با وجود اختلاف نظر و عقیدتی، صمیمانه در آغوش کشد و ارتباط دوستی را ذریعه مکاتبات شاعرانه و دوستانه با وی برقرار سازد.

استاد خلیلی:

شیون

کنم باز از جور ایام شیون!
که بی رویت امروز شد شام شیون!
اگر با سلامی نکردی دلم شاد
کنون شاد سازش به دشنام شیون
به دشنام آزادگان رنجه بهتر
نه از سفله مردم به انعام، شیون!
درین شهر بر من حرامست بی تو
که نوشم به شادی می از جام، شیون!
درین باغ بی تو گناه است دیدن
به گل‌های نغز دل آرام شیون!

بیاد تو پرواز کردم درین راه
چو شهباز برجسته از بام شیون!
بر این عزم بودم که در روز اول
ستانم ز دیدار تو کام، شیون!
نثارت کنم آنقدر لاله و گل که
گردی سراپا گل اندام شیون!
گل اندام گردی به پیری که بودی
به فصل جوانی گل اندام، شیون!
فشارم چنان در آغوش خود تنگ
که گردی چو ابریشم خام، شیون!
سپس زان بریشم، بتابم کمندی
به گردن نهم صبح تا شام، شیون!
بچسبم چنان در تو از شوق و شادی
که چسپد الف در الف لام، شیون!
چه کردم که از من نگیری سراغی
نجاتم ده از شک و ابهام، شیون!
ره کوی تو جستم از هر که دیدم
چه از خاص شیون، چه از عام، شیون!
تو شبها کجایی، سحرها کجایی؟
به مهر که دادی دلت وام، شیون!
ز مخلص مپوش آن غزالی که کرده
دل مهرجوی ترا رام، شیون
مپوش از من آن چشم مستی که بنهاد
به لرزنده دستان تو جام، شیون!
مپوش از من آن ماهرویان طناز
که خورشید من شد لب بام، شیون!
به قلب من زار، یک بارگی کرد
جهان هرچه غم داشت ادغام، شیون!
جوانی بهم خورد و پیری سر آمد

به جا مانده از زندگی نام، شیون!
کنون خم گرفته ز باد خزانی
درخت کشن، شاخ پدرام شیون!
بیاد آر کین زندگانی سراسر
بود رنج و اندوه و آلام، شیون!
چو آن شام تیره که آن را نباشد
نه آغاز پیدا، نه انجام، شیون!
به یاد آر آن دوستانی که دیگر
نگیرد از آنها کسی نام، شیون!
گذشتند و رفتند و بگذاشتند
جهان را به ما و تو، فرجام، شیون!
من و تو هم اکنون به زودی روانیم
یکی بامداد و یکی شام، شیون!
ندانیم و کی کوس رحلت بکوبند
به نام من و تو چه هنگام؟ شیون!
تو مشکن دلم را که آنجا نهفته است
وفای تو چون مغز بادام، شیون!
از آن شعرهای دلایز و شیرین
بساط مرا کن شکر فام، شیون!
بیا تا ترا بوسه باران نمایم
فزون تر ز اعداد و ارقام، شیون!
بیا تا به گوش دلت باز خوانم
از یاران دیرینه، پیغام، شیون!
بیا تا ستاند دل مهر جویم
از برق نگاه تو الهام، شیون!
بیا تا بخندیم، چندانکه خندد
مه و مهر و ناهید و بهرام، شیون!

این بود یک قسمت زیادی از عمر و زندگانی پرماجرایی یک مرد صاحب‌دل، روشنفکر، نو اندیش و دانشمند از سرزمین ما که طرف خصومت نادرشاه و کینه خانواده او واقع گردید و با هزاران رنج و الم و حرمان در غربت گذشت و یگانه آرزویش که بتواند در کشور بیگانه تنها و تنها هویت خویش را تثبیت نماید، در اثر عناد، لجاجت و رویه ظالمانه یک دولت خودکامه، هم تا آخر برآورده نشد.

کاکا رحیم جان یا شیون کابلی بالاخره به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۵ میلادی برابر با ۲۶ دلو سال ۱۳۶۵ خورشیدی به عمر ۹۱ سالگی چشم از جهان پوشید و به اساس توصیه خودش در آرامگاه مسلمین شهر تبلیسی گرجستان به خاک سپرده شد.

روان این مرد مبارز شاد، یادش گرامی و جاودان باد.

مقدمه

می‌گویند: هنگامی که شاهدان عینی سکوت اختیار کنند، افسانه و دروغ پدید می‌آید. متأسفانه در پروسه تاریخ عمداً مطابق میل محافل حاکم نگرش یافته است.

اکنون ما در چنان مرحله‌ای از تاریخ ملی خود قرار داریم که اگر حوادث توسط شاهدان عینی ثبت نشود نسل‌های آینده با انبوه افسانه‌ها دروغ‌ها و جعلیات روبرو خواهند بود.

تقریباً بیست و پنج سال پیش یکی از کارمندان انستیتوت خاورشناسی شوروی اسنادی را درباره تاریخ معاصر افغانستان جهت مطالعه موقتاً بدسترس ما گذاشت: این اسناد به زبان روسی نوشته شده بود. ولی در آن زمان چه جوان بودیم، علاقه‌مندی جدی به مسایل تاریخی و تحلیلی نداشتیم، همین که به مطلبی آشنا می‌شدیم برای ما بسنده بود آن مرد خاورشناس اوراق خود را از ما پس گرفت. لاکن خاطره آن همیشه در ذهن ما زنده بود. در آن وقت او در مسکو زندگی می‌کرد. می‌شد با او ملاقات نمود و حتی به جزئیات بیشتری آگاهی یافت، چنین نشد.

امسال در شماره مجله «یونوست» (جوانی) چاپ شوروی داستان‌های کوتاه نویسنده شوروی «لف رازگون» چاپ گردید. در آنجمله داستانی بود زیر عنوان «شاهزاده» لف رازگون که در سال ۱۹۳۷ زندانی شده بود، در یکی از اردوگاه‌های سایبریا با «شاهزاده» افغانی به گفته خودش، آشنا میشود، داستان این آشنایی را می‌نویسد. (آنها جداگانه در یکی از شماره‌های آینده چاپ می‌کنیم) نویسنده نام و هویت شاهزاده را به دست نمی‌دهد و همچنان از سرنوشت بعدیش آگاهی ندارد.

چندی پیش در یک محفل عروسی در تبلیسی، پیرامون حوادث سال‌های پایان ۱۹۳۰ در شوروی صحبت به میان آمد. طوری که اظهار نمودم لف رازگون داستان يك شهزاده افغانی را می‌نویسد که باری در اردوگاه زندانی بوده است اما هویتش را به دست نمی‌دهد. زن سرسپیدی که رو بروی من نشسته بود اظهار داشت: من این شاهزاده را می‌شناختم، او کاکا رحیم بود. اکنون پسر و دخترش در تبلیسی زندگی می‌کنند.

همان روز با دختر زن سوم سردار (سردار رحیم یکبار در افغانستان و دوبار در شوروی ازدواج نمود. زن دومی يك خانم گرجستانی بود که هنگام عروسی با سردار از شوهر اولش دختری داشت) مانانا شرق شناس و پسرش مجید اولین محصل فاکولته طب دیداری حاصل شد. مانانا اشعار سردار رحیم را که با تخلص شیون می‌نوشت، به من نشان داد و درباره احساسات عمیق وطنپرستانه اش به درازا سخن گفت و چون در باره یادداشت‌های تاریخی سردار رحیم یاد آوری نمودم مانانا اظهار داشت: آخرین نسخه آن نزد من است و اگر تعهد کنی که چاپ می‌شود به تو می‌دهم.

سردار محمدرحیم خان فرزند محمدعمر خان فرزند امیر عبدالرحمن خان به قول خودش در سال ۱۹۰۲ در شهر کابل به دنیا آمد (به گفته، مانانا در سال ۱۸۸۷ یا ۱۸۸۸ تولد شده است. از مکتب حبیبه فارغ‌التحصیل شده و نزد استادان هندی و ترکی زبان‌های انگلیسی، هندی و ترکی را فراگرفت. همچنان زبان و ادبیات عربی آموخت و در ادبیات و علوم متداول وارد بود. از سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۳ در امام صاحب حاکم بود. سپس به تجارت پرداخت (به گفته همسرش که اکنون در مسکو زندگی می‌کند.)

در وقت سقوط حکومت امانی و بقدرت رسیدن امیر حبیب‌الله کلکانی سردار رحیم به اتحاد شوروی رفت و چون نادرخان پاشاه شد به کابل آمد و گویا مناسبات شان تیره گشت، سردار رحیم در سال ۱۹۳۹ برای همیشه

به شوروی رفت. تا سال ۱۹۳۷ در موسسات علمی و تولیدی آسیای میانه کار می‌کرد. در همین سال زندانی گردید و تا سال ۱۹۴۳ در اردوگاه‌ها و زندان‌های مختلف به سر برد.

در سال ۱۹۵۳ به مسکو آمد و در انستیتوت شرق‌شناسی به کار پرداخت، در همانجا در سال ۱۹۵۶ با خانم زیبای روسی گرچی، به نام الکساندرا عروسی کرد.

سردار رحیم ۱۵ فبروری ۱۹۸۷ در مسکو در گذشت بنابر وصیت خودش او را در حضیرهء مسلمانان در تبلیسی دفن کردند. آخرین آرزویش این بود که در زیر صخره‌ی در کوهستان وطن بخاک سپرده شود.

سردار رحیم خان پدر میرمن پروین هنرمند پیش کسوت میهن ما و مردی وطنپرست بود. او شعر می‌گفت، آواز می‌خواند، انواع آلات موسیقی به ویژه رباب را به نیکویی می‌نواخت. برعلاوه زبان‌های ملی دری و پشتو به زبان‌های انگلیسی، هندی، ترکی، عربی و روسی وارد بود. با رجال و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی کشور ارتباط داشت.

بگذار این نمونه سزاوار ستایش، خامه بدستان کشور ما را الهام بخشد تا رویدادهای خونین و بزرگ دوران خود را بنویسند و به نسل‌های آینده به یادگار گذارند.

غلام سخی غیرت

امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان که ده سال در تاشکند، سمرقند و بخارا در مهاجرت به سر می‌برد از تاشکند به عزم تصرف تاج و تخت عازم افغانستان گردید. هنگامی که عبدالرحمن خان قدرت را بدست گرفت ناگزیر گردید در برابر فیودال‌هایی که از حکمرانان گذشته و فعلی اطاعت نمی‌کردند، مبارزه بی‌امانی را به راه اندازد. در مناطقی که حکمرانان فیودالی تسلط داشتند وحشت، خودسری اخلاقی و بربریت حکم فرما بود، به گونه مثال یکی از فیودال‌های محلی به حدی ظالم بود که دستور می‌داد سر رعیتی را در حضورش از تن جدا نموده و در آتش بریان کنند. افزون بران بسیاری از فیودال‌ها از انگلیس رشوت می‌گرفتند و علیه ایجاد یک حکومت قوی مرکزی در افغانستان مقاومت می‌کردند.

عبدالرحمن خان که تازه به وطن باز گشته بود در کوه‌دامن از سوی سرقوماندان انگلیس استقبال گردید و با آنان معاهده‌یی را دربارهٔ رعایت منافع متقابل در حدود امکان امضاء کرد.

ملاقات دوم امیر عبدالرحمن خان با نماینده انگلیس که از تصرف قدرت توسط امیر و امکان ضعف موقف شان در افغانستان سخت در تشویش بودند، در کابل در باغ شهرآراء در آستانهٔ عزیمت سرقوماندان انگلیس از افغانستان صورت گرفت. هنگام این ملاقات، انگلیس‌ها به کنایه گفتند که امیر از برکت موافقت آنها به تخت سلطنت رسیده است؛ به خصوص از امیر خواهش کردند که به دوستان انگلیس در افغانستان مساعدت نماید.

امیر می‌دانست که اگر تمام این دوستان جاسوس نباشند اکثریت آنها یا اجنت یا دست نشانده انگلیس اند. عبدالرحمن خان که مردی زیرک بود اظهار داشت که چون مدت درازی از افغانستان دور بوده است و مبادا نسبت به (دوستان) جفایی برود، لذا بهتر است که انگلیس‌ها لست آنها را به وی بسپارد.

بدین ترتیب امیر لست (دوستان) انگلیس را به دست آورد. و در سال‌های نخست سلطنت خود تقریباً تمام آنها را از بین برد.

نخستین قوماندان پولیس حکومت عبدالرحمن خان نایب میر سلطان بود که از مقاصد امیر آگهی داشت و اوامر امیر را در سرکوب فیودال‌های مخالف و عمال انگلیس فعل بالفعل اجرا می‌کرد.

به امیر اطلاع دادند که گویا نایب میر سلطان مقاصد امیر را افشا کرده و به انگلیس‌ها خبر داده است و روایت می‌کنند که این اطلاعات را در مورد نایب میر سلطان معاون او میرزا محمد حسین [پدر استاد خلیل‌الله خلیلی] به امیر رسانیده بود. تا مقام او را اشغال نماید. پس از استنطاقی که شخصاً توسط امیر انجام یافت، نایب میر سلطان اعدام شد.

باید گفت که امیر در آخرین روزهای حکومت خود می‌خواست به توده‌های وسیع مردم اتکاء نماید. همین طور هم بود. به بهانه‌های مختلف سعی می‌کرد تا با مردم عادی تماس برقرار کند و از همین طریق می‌توانست از وقایع و معلوماتی که از دیوارهای قصر شاهی عبور نمی‌کرد، آگاهی یابد. امیر روزهای جمعه کافه مردم را در برگزاری جنگ قچقار و خروس و بونده می‌پذیرفت و هر يك از حاضران می‌توانست آزادانه نزد امیر رفته عریضه یا شکایت تقدیم کند و با امیر به گفتگو بنشیند.

نظر عبدالرحمن خان در مورد امیر شیرعلی خان سزاوار یادآوریست. به

روایت بی‌بی حلیمه، عبدالرحمن خان از امیر شیرعلی خان بسیار به قدردانی یاد می‌کرد و پدر کلان خود محمداعظم خان را که پدر عبدالرحمن خان را علیه شیرعلی خان تحریک می‌نمود، مورد سرزنش قرار می‌داد.

به عقیده عبدالرحمن خان، محمداعظم خان آدمی بی‌عقل و بی‌اراده بود. عبدالرحمن خان می‌گفت: که اگر پدر کلانش و برخی از اشخاص دیگر مناسبات پدرش و شیرعلی خان را تیره نمی‌ساختند شیرعلی خان بحیث امیر افغانستان باقی می‌ماند و خود امیر عبدالرحمن خان سمت قوماندان نظامی را احراز می‌نمود «در آن صورت ما می‌توانستیم خدمات واقعاً بزرگی برای وطن خود انجام دهیم»

سال‌های امارت امیر عبدالرحمن خیلی ناآرام و طوفانی بود. در این مدت عساکر امیر تقریباً هژده بار در سفربری‌های گوناگونی که دلایل مختلف داشت، شرکت ورزیدند.

در سال ۱۸۸۵ میان افغان‌ها و روس‌ها در منطقه پنجده (وادی پنج ده) تصادم مشهور بوقوع پیوست. این جنگ بدون مداخله انگلیس تدارک نیافته بود. زیرا انگلیس از پیشرفت عساکر روسیه در آسیای میانه و اشغال آن احساس نگرانی نموده و به امیر عبدالرحمن خان پیشنهاد نمود تا منطقه میان مرغاب و هریرود را در وادی پنجده که به هیچ کشوری تعلق ندارد. امیر قوایی را به سرکرده گی جنرال غوث‌الدین خان اعزام کرد. این قواء منطقه را بدون کدام مقاومت به تصرف در آورد، اما روس‌ها درین مورد احتجاج نمودند و ادعا کردند که این سرزمین مربوط ولایت مرو است و برای اثبات ادعای خود نقشه‌پی را ارائه داشتند.

انگلیس‌ها برای اینکه تحریک خود را مخفی نگهداشته و سوءظن، روس‌ها را مرفوع سازند پیشنهاد کردند تا برای رسیدگی این منازعه یک هیئت داوری

تشکیل گردد. این پیشنهاد از جانب روس‌ها پذیرفته شد، در ترکیب اعضای این هیئت از طرف انگلیس‌ها سرپیتر لامسدین، از طرف روس‌ها علی خانوف والی مرو شامل بودند. اضافه بران در کار این هیئت سیاستمدار ماهر جنرال کماروف قوماندان قوای نظامی روسیه در آسیای میانه نیز شرکت نمود.

پس از آنکه انگلیس موقوف علی خانوف را با مقام لامبدین موافق ندانست جنرال زیلیونی به حیث رئیس هیئت نماینده روسیه تعیین شد. اما روسیه به بهانه‌های مختلف از عزیمت او به محل جلوگیری می‌کرد. عساکر روس در عین زمان بدون آن که منتظر فیصله هیئت داوری بمانند به پیشروی پرداخته منطقه پنجده را اشغال کردند. روس‌ها به گمان آن که عبدالرحمن خان به سوی انگلیس متمایل است از اشغال خودسرانه و ناگهانی این سرزمین توسط افغان‌ها ناراضی بودند.

روابط عبدالرحمن خان با انگلیس درین زمان خیلی سردرگم بود هنگامی که امیر به راولپندی بود هراس داشت که مبدا انگلیس‌ها از بازگشت وی به افغانستان جلوگیری کند زیرا درین موقع روابط وی با انگلیس در ارتباط با قیام قبایل سرحدی کاملاً به تیرگی گراییده بود.

انگلیس تصور می‌کرد که عبدالحکیم خان در مقابل آنها از خدعه کار می‌گیرد و تشویش‌شان نیز به جا بود. عبدالرحمن خان پس از آنکه موافقت‌نامه مشهور را با جنرال دیورند عقد نمود طوری سازمان داد که گویا ملانجم‌الدین آخوندزاده (ملای هده) شخص خیلی متنفذ قبایل پشتون و دشمن معروف انگلیس از نزد عبدالرحمن خان از هدهء جلال‌آباد فرار کرده بمیان قبایل پشتون سرحدی پناهنده شده است.

فرار آخوندزاده که قیام قبایل پشتون‌ها را علیه انگلیس به راه انداخته و به

طور سرحدی نزد انگلیس پناه برده بود و در همین حال از امیر عبدالرحمن خان کمک مالی و پولی دریافت می‌داشت، از آغاز تا انجام يك صحنه سازی بود. افزون بران انگلیس‌ها خبر شدند که از بین بردن دوستان انگلیس در افغانستان کار خود امیر بوده است. امیر عبدالرحمن خان برای این که دربارهٔ «تنظیم روابط میان انگلیس و افغانستان» مذاکراتی انجام دهد، به راولپندی دعوت شده بود.

عبدالرحمن خان از بیم آنکه انگلیس او را به راولپندی نگاه خواهند داشت به نزدیکان خود دستور داد که روابط خود را با روسیه تیره بسازند. برای اینکه انگلیس ناگزیر گردد او را به افغانستان بفرستد. این واقعه نیز یکی از علل حوادث پنجاه را تشکیل می‌دهد.

نیروهای افغانستان درین منطقه متشکل بود از يك قطعه کوچک پیاده (۱۴۰) توپچی، ۴ توپ برنجی و سلاح ثقیل کوهی. نظر به برخی روایات نیروهای افغانی در حدود دو هزار نفر بودند که در آق‌تیپه موضع گرفته و از نگاه کمیت و تسلیحات به مراتب کمتر بوده از نیروهای روسی در قزل‌تیپه. تعداد افراد نظامی انگلیس در این منطقه به سرکردگی جنرال ریجوی که با اسلحه خیلی مدرن همان زمان مجهز بودند، به (۱۶۰۰) نفر بالغ می‌گردید.

۲۹ مارچ سال ۱۸۸۵ به قوای افغانی اولتیماتوم داده شد که پنجاه را تخلیه نمایند. افغان‌ها به امید دریافت کمک از جانب انگلیس اولتیماتوم را رد کردند و ۳۰ مارچ جنگ آغاز یافت. و قراری که قبلاً معلوم بود روس‌ها با تلفات ناچیز درین این جنگ برنده شدند.

تلفات جانب افغانی خیلی زیاد بود. جنرال غوث‌الدین خان با چهار صد نفر دیگر نظر به روایتی با يك هزار نفر کشته شدند. قوای متباقی افغان به

طرف هرات عقب نشینی کرد. انگلیس‌ها از کمک بشری و اسلحه به افغان‌ها امتناع ورزید و خود نیز به سوی هرات عقب نشینی کردند.

وفات امیر عبدالرحمن

اطرافیان امیر

زنده گی امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان (۱۹۰۱-۱۸۴۴) مشحون بود از قهرمانی و رویدادهای غم‌انگیز. او پس از مریضی شدید گانگرن در باغ بالا در کابل وفات نمود.

امیر در سال‌های اخیر زندگی خود از مریضی و کسالت شدید رنج می‌برد حرکت کرده نمی‌توانست. قرار معلوم بیماری وی در اثر درد شدید مفاصل به وجود آمده بود. در مورد مرگ امیر شایعات دیگری نیز بود. نظر به شایعات درباره طیب شخصی امیر میرزا عبدالرشید خان در مرگ امیر دست داشت.

گویا عبدالرشید خان به تشویق شهزاده حبیب‌الله و طرفدارانش امیر را مسموم ساخته بود.

امیر عبدالرحمن خان پنج پسر داشت که چهار آنها حبیب‌الله به تاریخ ۲ جولای سال ۱۸۷۲ در سمرقند تولد یافت. نصرالله، امین‌الله و محمدعمر در کابل اقامت داشتند و پسر پنجم او غلام‌علی در مزار شریف زندگی می‌کرد.

مادر غلام‌علی دختر یکی از روحانیون محلی بود. عبدالرحمن خان هنگامی که برای سرکوبی اسحق خان پسر کاکایش که علیه او قیام کرده بود به مزار شریف آمد او را به عقد نکاح درآورد. مادر شهزاده حبیب‌الله و شهزاده نصرالله اصلاً از واخان بود اگر چه خود عبدالرحمن خان در کتاب «تاج‌التواریخ» می‌نویسد که مادر حبیب‌الله و نصرالله خان از تبار امیران

بدخشان است اما می‌گفتند که امیر او را از یک حکمران محلی واخان در بدل ۱۲ طلای بخاری خریده بود. این زن از هرنگاه يك انسان فوق‌العاده شایسته بود. مادر امین‌الله پسر سوم امیر عبدالرحمن خان از تاجک‌های بدخشان کوهی چترال بود.

مادر محمد عمر پدر نگارنده این خاطرات، حلیمه نام داشت. میر عتیق‌الله پسر میر واعظ یکی از روحانیون متنفذ کابل در زمان خودش، پدر حلیمه بود. مادر حلیمه، شمس‌ی جانخان، دختر امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان از پشتون‌های کتواز بود.

در خانواده عبدالرحمن خان میان وارثان بر سر تاج و تخت اختلافات بسیاری وجود داشت. مادر کلان من حلیمه ملکه رسمی افغانستان بود. حلیمه هم در محافل درباری و هم در بین مردم از نفوذ و اختیار فراوان برخوردار بود. اکثراً سوار بر اسب پیشاپیش قطعات عسکری ظاهر می‌شد. تقریباً همیشه می‌توانست هر قضیه را مطابق میل خود حل و فصل نماید در برخی موارد حتی موفق می‌گردید حکم اعدامی را که عبدالرحمن خان صادر کرده بود، ملغی سازد.

مرگ امیر عبدالرحمن (اکتوبر ۱۹۰۱) دسایس حلیمه

پس از وفات امیر عبدالرحمن خان حلیمه نمی‌خواست، حبیب‌الله پسر بزرگ او وارث تاج و تخت شناخته شود. حلیمه درین فکر بود که پسرش امیر شود و تا زمانی که پسر وی به سن بلوغ برسد، خود، زمام مور را در دست گیرد. این امر در محافل درباری سراسیمه‌گی و آشفتگی بزرگ ایجاد کرده بود.

عبدالقدوس خان که در زمان امارت امیر عبدالرحمن لقب «شاغاسی

حضوری»* داشت یعنی وزیر دربار بود، برای این که از مجادله بخاطر تاج و تخت جلوگیری کرده باشد به سود حبیب‌الله دست به کار شد، حلیمه را راضی ساخت او را وارث امیر بشناسد، پدر عبدالقدوس خان، سلطان محمد خان طلائی و مادرش زن سیاه پوستی بود که از چین به مکه او را آورده بودند.

امیر حبیب‌الله خان چون به تخت نشست به پاس خدمت عبدالقدوس خان به او لقب اعتمادالدوله داد. خانواده‌یی که اکنون بنام اعتمادی معروف است از بازماندگان همین شخص است. دوستی امیر عبدالقدوس خان دیر دوام نکرد. میان آنها اختلافاتی پیدا شد. عبدالقدوس خان به بهانه بیماری از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد.

پس‌انتر حلیمه به یاری هواداران خود در دربار بسیار کوشید تا به هر وسیله‌یی می‌شود امیر حبیب‌الله خان را از قدرت برکنار سازد، برای این منظور توطئه‌یی را سازمان داد. توطئه افشا گردید و تمام کسانی که دران شرکت داشتند زندانی شدند. طوری که معلوم شد این توطئه را میرزا محمد حسین خان کوتوال (پدر خلیل‌الله سفیر کنونی افغانستان در عربستان سعودی) که بعداً نیز امور استخباراتی امیر را رهبری می‌کرد کشف نمود. به منظور کاهش امکانات مالی حلیمه و از بین بردن زمینه‌های دسیسه‌سازی، امیر حبیب‌الله حلیمه را وادار ساخت تا تمام دارایی خود را به قسم هدیه به امیر انتقال دهد.

در این توطئه شیرمحمد خان (رئیس شورا) نیز شرکت نموده بود. عناد شخصی وی در مقابل امیر محمدیوسف خان (پدر نادر خان) ازان جا ناشی

* از کلمهء ترکی ایشیک آقاسی گرفته شده است

می‌شد که محمدیوسف خان دختر خود را که به شیرمحمد خان نامزد بوده در عقد نکاح امیر درآورد.

تمام حوادث در افغانستان و همچنان دسایس و توطئه‌های دربار نه تنها پیامد فعالیت نیروها و گروه‌های سیاسی داخلی کشور بود، بلکه از دیر زمانی، نتیجه عمل متقابل و همه جانبه نیروها و نفوذ خارجی محسوب می‌شد. این امر برای درك آنچه که در دربار امیر عبدالرحمن خان و وارث وی امیر حبیب‌الله می‌گذشت از اهمیت بس عمده برخوردار است.

در دربار امیر حبیب‌الله به اصطلاح «مصاحبان خاص» امیر نقش خیلی عمده داشتند. سردار محمدیوسف خان (پدر نادر خان) و سلطان محمد خان «طلایی» پسران یحیی خان از جمله مصاحبان خاص امیر بودند. سلطان محمد خان لقب «طلایی» را از اجداد خود یعنی سرداران پشاور می‌گرفت که در نتیجه رویدادی رسوا کسب نموده بودند، به میراث برد. سرداران افغانی اخلاف سردار پاینده محمد خان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

سرداران کابلی که در جمله آنها وزیر فتح خان و پسر امیر محمد خان شمس الدین خان شامل بودند.

سرداران قندهاری: پردل خان و پسرش محمد صدیق خان، شیردل خان، کهن‌دل خان، مهردل خان و پسرش شیرعلی خان قندهاری، رحم‌دل خان طرزی پدر محمود طرزی،

و سرداران پشاور: عطامحمد خان، یارمحمد خان، پیرمحمد خان، سلطان محمد خان، سید محمد خان و اخلاف آنها.

پس از آنکه امیر دوست محمد خان بر تخت سلطنت نشسته و انگلیس‌ها

و رنجیت سنگ مقدار زیاد طلا به سلطان محمد خان رشوت دادند تا نامبرده در عوض با سایر مخالفان امیر (شاه شجاع و دیگران) به منظور تجزیه ساحه شرقی افغانستان از بدنه آن به مبارزه متقابل پردازند. پس ازین حادثه سرداران پشآوری به طلایی ملقب گردیدند.

"مصاحبان خاص" در دربار امیر حبیب‌الله خان طرفدار پیشبرد سیاست انگلیس و توانستند خود را به امیر نزدیک ساخته او را تحت نفوذ خود در آورند. آنها از همه امکانات استفاده می‌کردند. تا امیر را به همکاری و دوستی با انگلیس متمایل سازند. نفوذ آنها در دربار امیر ناگهانی رشد نکرده و پس منظر تاریخی دارد. آنها در زمان امیر محمد یعقوب خان مصاحبان خاص در آمدند، با داشتن رشته قرابت به امیر، بسیار کوشیدند تا معاهده گندمک عقد گردد (پدر آنها یحیی خان برادر زن امیر بود)

هنگامی که یعقوب خان توسط انگلیس‌ها به هندوستان برده شد، یحیی خان در آنجا وفات کرده بود و این سرداران یک جا با یعقوب خان به آنجا رفتند. آنها در زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان دوباره به افغانستان برگشتند. امیر عبدالرحمن خان نظر به دلایل مستندی که در دست داشت سعی کرد آنها را با اعزاز و اکرام از خود دور نگهدارد. امیر عبدالرحمن خان به بازگشت آنها به کابل موافقه نمود تا گروه یعقوب خان را در هند که مدعی سلطنت بود ضعیف سازد. او بارها گفته بود که اگر محمدیوسف خان و محمد آصف خان باردیگر در دربار وارثان وی نفوذ نمایند، دران صورت آنها دربار را متمایل به اجرای سیاست انگلیس خواهند ساخت.

باید یادآور شد که یکی از مقرین امیر عبدالرحمن خان که در دربار نفوذ زیاد داشت، عبدالقدوس خان بود. امیر حبیب‌الله خان که در نتیجه، کوشش‌های زیاد عبدالقدوس خان به احراز تخت سلطنت توفیق یافت. او را به حیث «اعتماد الدوله» تعیین نمود.

خانواده مشهور اعتمادی که امروز در افغانستان زندگی دارند. از جملهء اخلاف وی بشمار می‌رود. اما خود عبدالقدوس خان در پیشبرد سیاست با امیر حبیب‌الله موافقت نکرده و به بهانه مریضی بزودی از امور دولت کنار رفت.

مصاحبان خاص آصف خان و یوسف خان سعی کردند تا از هر طریق که میشود، امیر را زیر تاثیر خود درآورند. مثلاً با وی خویشاوند شوند که سرانجام به اینکار موفق شدند.

حبیب‌الله چهار زن نکاحی داشت زن اول وی بنام صاحب جمال، برادرزاده و صبیبه ناسکه جنرال امیر محمدخان تگاووی بود که بعداً به رتبه سپهسالاری رسید. صاحب جمال لقب (علیا جاه) و (بدرالحرم) را کسب کرده بود. پسر صاحب جمال شهزاده عنایت‌الله خان به ایران رفت و اکنون در تهران زندگی می‌کند.

زن دوم امیر، سرور سلطان صبیبه محمدرور خان از خانواده شاغاسی خیل، لقب علیا حضرت (سراج الخواتین) داشت. عبدالرحمن خان کاملاً مخالف این ازدواج بود و نمی‌خواست با خانواده شاغاسی خیل و یحیی خان خویشاوندی کند. زیرا در این خانواده امکانات پیدایش حریفان مبارزه برای تاج و تخت را می‌دید. اما حلیمه تحت تاثیر و خواهش حبیب‌الله به این ازدواج پافشاری کرد.

سرور سلطان ملکه رسمی افغانستان شمرده می‌شد و پسرش شهزاده امان‌الله بود که در لیل چهارشنبه دوم جون سال ۱۸۹۲، در پغمان به دنیا آمد. پسر دیگرش عبیدالله بود ملقب به (شاه آقا) که بعداً به ترکیه مهاجرت کرد و همین اکنون در استانبول حیات بسر می‌برد.

دختران سرور سلطان عبارت بودند از سایره (بی بی گل) ملقب به

(سراج‌البنات) که بعداً به همسری علی‌احمد خان پسر لوی‌ناب در آمد وی در زمان حبیب‌الله خان به حیث شاغاسی ملکی اجرای وظیفه می‌کرد و توسط بچه سقا تیر باران شد.

صفیه (بی‌بی شیرین) ملقب به (ثمرات‌السراج) که بعداً به همسری شاه ولی خان برادر نادرخان درآمد.

راضیه (سلطان جان) ملقب به (نورالسراج) همسر محمد حسن برادر مولف این خاطرات بود که همین اکنون با شوهرش در روم بسر می‌برد.

اداره حبیب‌الله خان

ناگفته نماند که برادر دیگر نادرخان محمدهاشم خان مشتاق ازدواج با راضیه بود. اما همین امر که امان‌الله خان خواهرش را به هاشم خان نه بلکه به دیگری داد، در آینده نقش بسیار مهمی را در خراب شدن مناسبات وی با نادرخان و برادرانش بازی کرد. افزون بر آن سه فرزند دیگر سرور سلطان که مملکت و غلام حیدر و ابراهیم بودند در کودکی وفات کردند.

زن سوم امیر زهره ملقب به (علیا رتبه و صدرالرحم) صبیبه سردار محمدابراهیم خان پسر شیرعلی خان بود. این ازدواج به خواست عبدالرحمن خان صورت گرفته و هدف آن خویشاوندی با خانواده شیرعلی خان بود.

محمدابراهیم خان را در افغانستان به خاطری بد می‌دیدند که موصوف هنگامی که غازی‌ها بالا حصار را آزاد ساختند و قوای انگلیس را سرکوب کردند او در حالی که لباس زنانه پوشیده بود می‌خواست نزد انگلیس‌ها فرار کند، اما دستگیر شد، رسوا گردید. بعد از این حادثه نام محمدابراهیم خان مانند نام سایر خائنین مردم افغانستان که با انگلیس‌ها ارتباط داشتند به زشتی یاد می‌شد. این زن امیر فرزندی به دنیا نیاورد.

زن چهارم امیر که به مرض سل دچار بود بزودی پس از ازدواج ولی بعد از مرگ عبدالرحمن خان وفات نمود.

زن دیگر امیر (بعد از مرگ زن چهارم) که ازدواج آنها توسط مصاحبان خاص در سال ۱۹۰۳، سازمان داده شد، محبوب سلطان (نور الحرم) بود

که بزودی لقب (علیاجناب) را کمای کرد.

محبوب سلطان صبیبه یوسف خان و خواهر نادرخان بود که امیر از وی يك پسر بنام اسدالله خان داشت. اسدالله خان بعداً به رتبه جنرالی رسید و پست‌های سفارت افغانستان در پاریس و ترکیه را عهده دار بود. موصوف اکنون در تهران بسر می‌برد .

سیستم ادارهء کشور

فرماندهی امور ادارهء کشور در دورهء حکومت حبیب‌الله خان با موجودیت قدرت مطلقه نامحدود امیر دارای يك سلسله ویژه گی‌ها بود. اعضای کابینه حکومت امیر حبیب‌الله، شاغاسی یاد می‌شدند. شاغاسی‌ها تمام امور دولتی را اداره می‌کردند. اما فیصله نهایی همیشه به صلاحیت امیر بود، در حکومت عمدتاً اعضای خاندان سلطنتی وظیفه شاغاسی را عهده دار بودند.

حبیب‌الله خان چهار پسر داشت. عنایت‌الله خان و حیات‌الله خان (مادر آنها کنیزی از قبایل چترال بود، امان‌الله خان و محمد کبیر مادر آنها کنیزی از قبایل پشتون جنوبی) بود. برادر امیر نصرالله خان (نائب‌السلطنه) امور تقرر و تبدل نائب‌الحکومه‌ها و سردفترها را رهبری می‌کرد، امور نظامی و جمع‌آوری مالیات انفرادی در صلاحیت عنایت‌الله خان (معین‌السلطنه) و تمام امور ملکی در صلاحیت امان‌الله (عین‌الدوله) بود. همچنان مستوفی‌الممالک میرزا محمد حسین که در زمان حکومت عبدالرحمن خان چوکی کوتوالی (رئیس ژاندارمری) را به عهده داشت نیز شامل حکومت بود. برعلاوه اطلاعات داخلی کشور تعقیب عناصر ضد امیر از وظایف میرزا محمد حسین مستوفی‌الممالک به شمار می‌رفت. شاغاسی نظامی پسر عمه، نادرخان محمدسلیمان خان بود که بنام (ایشیک آغاسی نظامی) یاد می‌شد.

وزیر امور خارجه (ایشیک آغاسی خارجه) محمد عزیز خان بود، پسر محمدیوسف خان و برادر بزرگ نادر خان، ولی از مادری دیگر که به قبیله محمد زایی، سدوزی‌ها تعلق داشت.

امور وزارت داخله (ایشیک آغاسی ملکی) را علی محمد خان پسرلوینباز از بارکزایی‌ها که مادرش دختر دوست محمد خان بود اجرا می‌کرد. وزیردربار یا شاغاسی حضوری (ایشیک آغاسی حضوری) نیک محمد خان از گردیز بود.

تمام اشخاص نامبرده و دفاتر آنها یعنی حکومت افغانستان را بازی می‌کردند. در آن زمان هیچ قانون رسمی دولتی وجود نداشت و رهنمای کار شاغاسی‌ها دستورالعمل‌هایی بود که بشکل امر تحریر می‌شد.

حیات‌الله خان پسر امیر بعد از ختم تحصیلات خانگی توسط امیر به حیث نائب‌الحکومه قطغن و بدخشان تعیین گردید.

تقرر وی بعد از مرگ سردار عبدالله خان توخی، نائب‌الحکومه اسبق صورت گرفت که در دوره مهاجرت دوست نزدیک امیر عبدالرحمن محسوب می‌شد. چون حیات‌الله خان هنوز بسیار جوان بود بنابراین شخصی بنام نوراحمد جان خان حکیم که در زمان حکومت عبدالرحمن خان از پشاور به کابل آمده بود به صفت مشاور با وی فرستاده شد. دوکتور موصوف وقتی به افغانستان آمد خانواده اش را در پشاور گذاشته بود با پسرش محمد محفوظ بعداً به کابل آمد و در آن جا اقامت گزید و بعد به بچه سقا پیوست و چوکی ریاست ترانسپورت و خدمات لوژستیکی وزارت دفاع به وی سپرده شد. موصوف را که همراه با حبیب‌الله کلکانی اعدام گردید، در کابل به حیث اجنت انگلیس می‌شناختند.

احمدجان خان در کابل با زنی از قبیله چترال ازدواج کرد و تا آخر عمر در افغانستان بسر برد.

حیات‌الله در زمان نائب‌الحکومگی اش بی‌بند و بار بود و امیر به بهانه‌های بسیار ظریفانه طوری که حیات‌الله احساس رنجش نکند وی را به کابل احضار نمود و چند سال متواتر هنگام مسافرت‌هایی به جلال‌آباد به صفت قایم مقام امیر وظیفه اجرا کرد.

ابتدا امیر، حیات‌الله خان را به علت رفتار و کردار خشن وی دوست نداشت و با شک و تردید به او می‌نگریست این رفتار مشکوک امیر یک دلیل دیگر نیز داشت و آن ازدواج حیات‌الله با زنی بود که امیر می‌خواست وی را به عقد خود در آورد. اما بعداً مناسبات آنها بهتر شد و حیات‌الله خان لقب (عضدالدوله) کسب کرد.

عنایت‌الله خان لقب (معین السلطنه) داشت، امان‌الله خان لقب (عین‌الدوله)، نصرالله خان برادر امیر لقب (نائب‌السلطنه) و خود امیر لقب (سراج‌المله والدین) در سال‌های اخیر حکومت هنگامی که امیر در ایام زمستان برای مدت سه ماه جلال‌آباد می‌رفت ابتدا به مدت یکنیم ماه امان‌الله خان و بعداً حیات‌الله خان یکنیم ماه در کابل جانشین مقرر می‌شد. در سال‌های اخیر امیر حبیب‌الله خان به حیات‌الله وظیفه داد تا به تربیت پسر کوچک امیر، محمد کبیر بپردازد.

محمد کبیر از کودکی به امان‌الله خان نزدیک بود و زیر تاثیر وی قرار داشت: روحیه او را امان‌الله علیه امیر و عنایت‌الله تغییر داده بود. محمد کبیر در سال ۱۹۱۹ که در معیت پدرش در جلال‌آباد بود به بهانه فرستادن موترش جهت ترمیم به پشاور رفت و از آنجا مخفیانه با نوکر و موتروان خود به هندوستان فرار کرد. انگلیس‌ها بعد از اینکه حبیب‌الله از آنها خواست تا پسرش را از افغانستان دور سازند؛ محمد کبیر را به رنگون فرستادند و محمد کبیر سه سال پس از قتل حبیب‌الله به افغانستان باز

گشت و در سال‌های اخیر حکومت امان‌الله مسئولیت وزارت صحت عامه را در حالی که حیات‌الله خان وزیر عدلیه بوده به عهده داشت.

ارتش و پولیس

ارتش در حیات داخلی افغانستان نقش عمده را بازی می‌کرد. در زمان حکومت حبیب‌الله مانند دوران عبدالرحمن ارتشی از افراد داوطلبانه اقوام و قبایل مختلف تشکیل یافته بود. ولی در هشت نه سال اخیر زمامداریش سیستم عسکری (هشت نفری) یعنی از هر هشت نفر يك نفر باید سرباز بدهد، رواج یافت. طبق این سیستم از تمام نقاط کشور نظر به احصایه از هر هشت نفر بود که به سن عسکری رسیده بود يك نفر جبری به خدمت عسکری سوق داده می‌شد. مدت خدمت عسکری که قبلاً عمری بود در سیستم جدید چهار سال تثبیت گردید.

صاحب منصبان عسکری معمولاً از میان بزرگان قبایل انتخاب می‌شدند. اما عبدالرحمن خان نظمی را مروج ساخت که طبق آن عسکرهای ممتاز نیز می‌توانستند به رتبه افسری ارتقا یابند.

سیستم رتبه‌ء عسکری قرار ذیل بود:

نای يك، حوالدار، صوبه دار یا جمعه دار برای سواره نظام کاپیتان یا رساله دار، میجر، کمیدان، کرنیل، جرنیل، نایب سالار، سپه سالار. در هر چونی عسکری يك نفر ملا استخدام و تعیین می‌گردید.

در دوره امان‌الله القاب دیگری حسب آتی برگزیده شد: دلگی مشر، کوت لندک یا کوت حوالدار، پرک مشر، بلوک مشر، تولی مشر، کندک مشر، غندمشر، لوامشر، نایب سالار، سپه سالار.

قطعهء محافظه خاص امیر حبیب‌الله خان (سپور) قطعه سواره‌های بود

که از میان پسران خان‌های قبایل مختلف انتخاب می‌گردیدند. ابتدا قوماندانی این قطعه بدست محمدهاشم خان برادر محمد نادرخان بود. ولی بعداً احمدعلی خان پسر محمدسلیمان خان که پسانتر به سفارت افغانستان در انگلستان و وزارت دربار رسید به حیث قوماندان این قطعه تعیین گردید.

علاوه بر اشکال متذکره بخش دیگر عسکری بنام (ساروس) وجود داشت که به همین اصول ولی خالص از قبایل پشتون تشکیل یافته بود. قوماندان قطعه شاه محمود خان بود. در گارد امیر، همچنان افرادی بنام (رکابی‌ها) که از نورستانی‌ها تحت قوماندانی شاه ولی خان (میر سپور) و از متنفذین هزاره تحت قوماندانی احمدشاه خسر محمدظاهر، پادشاه اسبق افغانستان تشکیل می‌شد، شامل بودند. امور نظامی ظاهراً در دست عنایت‌الله خان بود اما در حقیقت امر تحت رهبری و نفوذ نادرخان قرار داشت که توانسته بود برادرانش را در تمام پست‌های رهبری گارد امیر جایجا کند.

در زمان حکومت عبدالرحمن خان و حبیب‌الله خان، سیستم خاص خدمات پولیسی وجود نداشت. وظیفه پولیس را کوتوال‌ها یا ژاندارم‌های شان و قلعه بیگی ارگ اجرا می‌کردند. بعد از ده بجه شب با فیر توپ در تمام شهر به استثنای آن‌های که اجازه خاص داشته و یا در شب گزمه می‌کردند، گشت و گذار ممنوع بود.

در نخستین سال‌های حکومت امان‌الله نیز این مقرره وجود داشت، هرگاه کسی شب دیر از خانه بیرون می‌آمد باید سه نفر با چراغ او را همراهی می‌کردند،

ادارهء پولیس در دوران حکومت امان‌الله طی سال‌های (۱۹۲۳ - ۱۹۲۴)

وقتی تشکیل شد که همراه با جمال پادشاه قوماندان اسبق پولیس شهر استانبول شخصی بنام بدری بیگ به کابل آمد به کمک و تحت رهبری موصوف اداره پولیس در افغانستان بنیاد گذاشته شد. میر غلام محمد غبار و پسر عمه اش میر محمد شاه که اکنون سناتور در مجلس سنای افغانستان است نخستین رؤسای پولیس و ژاندرمری افغانستان بشمار می‌روند.

اقتصاد کشور

عواید مالی خزانه امیر هنگام حکومت حبیب‌الله از مالیات زمین، مالیات مواشی، مالیات پیشه‌وری، مالیات گمرکی و مواصلاقی، جریمه‌ها و غیره تشکیل می‌شد. علاوه بر آن سالانه مبلغ $1/8$ میلیون کددار هندی کمک از طرف انگلیس‌ها به خزانه امیر تادیه می‌گردید.

داستان این تادیات ازین قرار است. طبق معاهده گندمک انگلیس‌ها تعهد نموده بودند تا سالانه مبلغ (۱۰۰) هزار کددار هندی بنام کسر هزینه به امیر یعقوب خان امضاء کننده این معاهده بپردازند، این کمک هزینه از طرف انگلیس‌ها به خاطر جبران کسر عواید پرداخته می‌شد که از مناطق از دست رفته افغانستان در اثر معاهده گندمک بدست می‌آمد. این فورمول بندی به معنای آن بود که افغانستان بر این سرزمین حق مالکیت دارد بعد از آنکه عبدالرحمن خان تاج و تخت افغانستان را به دست گرفت انگلیس‌ها وی را مجبور ساختند تا شرایط معاهده گندمک را بپذیرد و در قبال آن مبلغ این کمک هزینه تا یک میلیون و هشتصد هزار کددار بلند برود.

عبدالرحمن خان بعد از مراجعت از راولپندی این موضوع را در جرگه‌یی که فرا خوانده بود، در میان گذاشت، موضوع را در رساله جداگانه به نشر سپرده، در آن خاطر نشان ساخت که موصوف با شرایط معاهده گندمک موافقت نداشته ولی به علت عدم موجودیت نیروی کافی به خاطر الغای

آن به پذیرفتن آن مجبور شده است. بعد از اینکه امیر حبیب‌الله خان شرایط معاهده گندم را پذیرفت مبلغ این هزینه از طرف انگلیس‌ها به یک میلیون و هشت صد هزار کلدار بلند برده شد.

اراضی لازم هم در دست اشخاص انفرادی و هم به شکل اراضی دولتی که اراضی مصادره شده را نیز دربر می‌گرفت قرار داشت. اراضی دولتی معمولاً اجاره داده می‌شد. هنگام جمع‌آوری محصولات دولت توسط کارمندان دولتی تعیین می‌گردید.

بخشی از عواید دولتی را عواید معادن منجمله استخراج طلا، نقره، لاجورد و غیره و همچنان معادن نمک تشکیل می‌داد که طور اجاره استخراج می‌گردید. بخشی ازین عواید را مالیات کسبه کاران، ته جایی بازار و مندوی و مسکوکات تشکیل می‌داد. در آن زمان سوداگران، مالداران به خصوص فروشندگان پوست قره‌قل حاکمان محلی، خان‌های قبایل و همچنان بعضی از مامورین و کارمندان دولتی، اشخاص متمول به شمار می‌رفتند.

نخستین موسسات صنعتی افغانستان و منجمله ماشین‌خانه در دوران حکومت عبدالرحمن خان طی سال‌های (۱۸۸۵-۱۸۸۲) بکار آغاز کرده بود. محمد عمر خان پدر مؤلف این خاطرات طی سال‌های (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) رئیس ماشین‌خانه کابل بود ولی به علت اینکه به خوبی از عهده کار بر آمده نمی‌توانست از کار برطرف و خانه نشین گردید.

سفر امیر به هند

۲۱ جنوری - ۷ مارچ

با گرفتن تاج و تخت سلطنت افغانستان، امیر حبیب‌الله خان مناسبات خود را با انگلیس‌ها بهبود بخشید و هرچه بیشتر زیر تأثیر و نفوذ آنها قرار گرفت. امیر حبیب‌الله در سال ششم سلطنت خود از طرف مقامات

انگلیس دعوت‌نامه‌یی را جهت بازدید از هند بدست آورد. متکی برآن بتاريخ دوم جنوری سال ۱۹۰۲ وارد شهر سرحدی پشاور شد. هیئت همراهان خاص امیر درین سفر عبارت بودند از اصغر خان، یوسف خان، ترجمان عظیم‌الله خان از سدوزایی‌های مقیم هند که به خوبی زبان انگلیسی را می‌دانست.

موصوف در زمان امیر عبدالرحمن خان جهت کار ترجمانی به افغانستان آمده بود. اما چون امیر به او اعتماد نداشت پیشرفتی نکرد. ولی در دوره، حکومت امیر حبیب‌الله از اعتبار و نفوذ زیادی برخوردار گردید. مؤلف این خاطرات در زمانش سند مهمی در دست داشت و آن عبارت از نامه‌ء اصلی داکتری بود بنام وزیرمحمد از مسلمانان هند که در سفارت انگلستان در افغانستان اجرای وظیفه نموده و به حیث اجنت مخفی استخبارات افغانستان از طرف امین دایره استخبارات استخدام شده بود. موصوف تحت رهبری اخترمحمد پسر محمدصفر از قبیله، چترال که با امیر عبدالرحمن خان بسیار نزدیک بود و در سال‌های ۴۰ قرن ۲۰ در گذشت کار می‌کرد و راپور نام‌برده نیز عنوانی موصوف تحریر یافته بود. رئیس استخبارات افغانستان در آن زمان نصرالله خان نایب السلطنه بود. در این نامه دوکتور وزیرمحمد اطلاع می‌داد که تمام اعضای هیئت همراهان امیر به هند به شمول آن‌های که در نامه تذکار یافته اند جاسوسان انگلیس اند. متاسفانه این نامه هنگام دستگیری نگارنده در اتحاد شوروی سال (۱۹۳۷) از وی گرفته شد. ناگفته نماند که خود اختر محمد در سال ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ به گناه همکاری فعال با نصرالله در توطئه علیه امان‌الله توسط امیر امان‌الله خان اعدام گردید.

امیر حبیب‌الله هنگام اقامت در هند در شهرها و نواحی آن کشور به سیر و سیاحت پرداخت، شخصی بنام مک مهان کارمند مسؤل وزارت امور خارجه

هند بریتانوی به صفت مهماندار امیر رسماً همه جا وی را همراهی می‌کرد. مک‌مهان به منظور وارد کردن فشار بر امیر و شستشوی بیشتر مغزی وی در طرفداری انگلیس از تمام وسایل و امکانات استفاده بعمل می‌آورد.

یکی از جزئیات مربوط به سفر امیر بویژه قابل یادآوریست، مهماندار با درک نقطه ضعف امیر دو نفر از زنان همکار خویش را که تبعه انگلیس بودند به عنوان (پیش خدمت) در معیت وی قرار داد. این دو خانم همه جا تا بمبئی امیر را همراهی می‌کردند. ولی از کراچی امیر بدون خانم‌های انگلیسی به کابل بازگشت.

حبیب‌الله بعد از مراجعت به کابل مراتب قدر دانی خویش را از خدمتگزاری خانم‌ها و نیز آرزومندی خویش را برای ملاقات مجدد با آنان با مقامات مربوطه سفارت انگلیس در میان گذاشت. انگلیس‌ها به خاطر ارضای خواست امیر وعده دادند تا ملاقات وی را با (آشنایانش) سازمان دهند. دیری نگذشت امیر حبیب‌الله خان به سفری طولانی در کشور آغاز نمود. هدف حقیقی آن را صرف آرزوی ملاقات خانم‌های انگلیسی تشکیل می‌داد. اما صرف نظر از مصارف هنگفت و ضیاع وقت زیاد، این ملاقات صورت نگرفت. در قندهار به امیر اطلاع دادند که متأسفانه «آشنایانش» نتوانستند به موعود حاضر شوند.

سیاست آشکار حبیب‌الله در طرفداری از انگلیس احترازش از اجرای تغییرات داخلی در کشور که توسط عبدالرحمن شروع شده بود موجب بروز نارضایتی‌ها و ایجاد اپوزیسیون کاملاً نیرومند در افغانستان گردید.

باید افزود که امیر حبیب‌الله هنگام مسافرتش در هند بیانیه داد که بعداً موجب تغییرهایی در افغانستان گردید، آنچه به خسارت امیر تمام شد بازگشت امیر از هند از نگاه زمانی با بازگشت محمود طرزی بعد از مهاجرت

طولانی به وطن تصادف می‌کرد، محمود طرزی شخصی بود که حوادث زیاد و اندیشه‌های نوین اجتماعی و سیاسی در افغانستان در آستانهء حصول استقلال این کشور بنام وی پیوند دارد. اما قبل از اینکه پیرامون نقش و اهمیت وی صحبت بعمل آید لازم است پس منظر حوادث قبل از محمود طرزی توضیح گردد.

نهضت جوانان افغان

در سال ۱۹۰۵ مولوی عبدالرؤف قندهاری اجازه نشر جریده سراج الاخبار را بدست آورد. این جریده صرف يك شماره نشر شد. که توسط امیر قدغن گردید. همکاران مولوی عبدالرؤف در نشر این جریده عبارت بودند از مولوی احمدجان الکوزی قندهاری (تاجر) و همچنان پسران مولوی عبدالرؤف هر يك عبدالواسع و عبدالرب. این گروه در افغانستان هسته اصلی نهضت جوانان افغان محسوب می گردیدند. در افغانستان نهضت جوانان افغان به مثابه، نهضت (مشروطه) معروف بوده و هدف عمده این نهضت را تغییر رژیم استبدادی مطلقه امیر به سلطنت (مشروطه) در کشور تشکیل می داد.

مولوی محمدرور (واصف) بعداً در کابل جمعیت اخوان افغان را سازمان داد. شعار این جمعیت (قرآن، شمشیر و قلم) بود. در امر تدوین برنامه و اهداف این نهضت در مرحله نخست نقش مهمی را دکتور عبدالغنی بازی کرد. دکتور عبدالغنی که از مسلمانان پنجاب هند بود و از نگاه روحیه ضد انگلیسی اش شهرت داشت در زمان حکومت امیر عبدالرحمن به صفت دکتور در بازار لاهور به کابل آمده بود.

روحیه ضد انگلیسی دکتور عبدالغنی خان مورد علاقه زیاد عبدالرحمن خان بود. نگارنده این خاطرات زمانی که از زندان رها شده بود، با وی ملاقات کرده است. ناگفته نماند که عبدالغنی خان به اتهام دست داشتن در توطئه ضد امیر به زندان افتاد.

در زمان حکومت امیر عبدالرحمن این حقیقت که امیر افغانستان تصمیم داشت تا کورس‌های درسی را برای تربیه متخصصین و کدر ملی در کشور دایر نماید، تاثیر به سزایی را در سرنوشت دوکتور عبدالغنی از خود بجا گذاشته بود. عبدالغنی در سازماندهی این کورس‌ها سهم داشت ولی فعالیت این کورس‌ها در زمان حیات عبدالرحمن خان گسترش وسیع پیدا نکرد.

عبدالغنی بعد از افغانستان بیرون رفت و همراه برادرش مولوی نجف علی بعد از مسافرت امیر حبیب‌الله به هند دوباره به افغانستان مراجعه کرد. این بازگشت به علتی صورت گرفت که امیر حبیب‌الله خان از موصوف خواهش کرد تا جهت تدریس و ادارهٔ لیسه حبیبیه به افغانستان بیاید.

در لیسه حبیبیه ابتدا عمدتاً معلمین هندی تدریس می‌کردند ولی بعداً معلمین افغان نیز به حیث استاد شامل کار شدند. این استادان عبارت بودند از مولوی محمد سرور، محمدابراهیم، سیداحمد لودین و غیره.

از يك طرف استبداد بی‌انتهای حبیب‌الله خان و از طرف دیگر تملق و چاپلوسی امیر در برابر انگلیس‌ها سبب گرید تا روحیه مخالفت با امیر به سرعت گسترش یابد. این عوامل، کشور و مردم را در وضعی تهدیدآمیز قرار می‌داد. در محافل درباری و در محیط روشنفکری، اندیشهٔ محدود ساختن قدرت امیر توسط پارلمان رشد می‌کرد و به همین سبب این نهضت در مجموع نام مشروطه را به خود گرفت. پیرامون این اندیشه نوین و پیشروان آن باید آن اپوزیسیون تشکل می‌یافت.

عبدالغنی و برادرش شرکت‌کننده‌گان فعال نهضت مشروطه بودند. گرچه دوکتور عبدالغنی اکثراً نقش رهبری‌کننده را درین نهضت بازی می‌کرد، اما در واقعیت امر مولوی محمدرسور قندهاری و سید احمد لودین، رهبران

نهضت بودند. علاوه بران این گروه از حمایت و پشتیبانی مالی حلیمه مستفید می‌شد.

چنانچه من به خاطر دارم که عبدالغنی هنگام ملاقاتش از اینجانب خواهش کرد تا پیغامش را به حلیمه رسانیده و بگویم که آنها هرچه از دستشان آمده، انجام دادند. و گناه آنها نیست که خائنین و ماجراجویان آنها را لو دادند.

هنگام تشکل گروه مشروطه خواهان تمام آنانی که با این گروه همدردی داشتند بدون کدام امتحان و آزمایش پذیرفته می‌شدند، هیچگونه شرایط مخفی کاری مراعات نمی‌شد. اگر چه اکثریت علاقه‌مندان آگاهانه بدین جنبش می‌پیوستند اما بهر صورت تعداد زیاد از اعضای آن اهداف این نهضت را تا اخیر درک نکرده و امکان جلوگیری از نفوذ خائنین در درون نهضت وجود نداشت. بدین گونه دو تن از اشتراک کنندگان جنبش نقش منحوسی در آن بازی کردند. این دو تن عبارت بودند از ملا منهاج‌الدین معلم خانگی محمد کبیر پسر چهارم حبیب‌الله و آمر یکی از شعبات ماشین خانه و استاد محمد عظیم. این دو تن از طریق مستوفی الممالک میرزا محمد حسین در ماه مارچ ۱۹۰۸ «شاید ۱۹۰۹ / حوت ۱۲۸۷» به امیر حبیب‌الله هنگامی که در جلال‌آباد بود در باره اهداف و اعضای سازمان اطلاع دادند و تمام اعضای «مشروطه» زندانی شدند.

تحقیق و بررسی این موضوع به نصرالله خان سپرده شد. در ارتباط این قضیه اشخاص آتی دستگیر و زندانی گردیدند.

- مولوی عبدالواسع قندهاری و برادرش، مولوی عبدالرب که تقریباً یکسال بعد آزاد گشتند (مولوی عبدالواسع توسط حبیب‌الله کلکانی در سال

۱۹۲۹ اعدام گردید و مولوی عبدالرب که مدیر لیسه، حبیبیه بود در نتیجه بیماری کولرا در سال ۱۹۱۳ یا ۱۹۱۴ در کابل درگذشت.

- عبدالجلال کندهاری
- سید احمد خان لودین
- پاچامیر خان وزیر دربار امیر.
- نظام الدین خان یکی از خوانین میدان
- محمدانور بسمل و بعداً پدرش محمدصفر که بزودی آزاد گردید، بسمل در حدود دو سال زندانی بود..
- میر سید قاسم خان از چهار باغ لغمان که دو سال در زندان بسر برد.
- میریار بیگ خان و برادرش میر زمان الدین خان از خانواده امیران بدخشان که بعد از دو سال حبس به ضمانت کاکای شان محمودلی خان آزاد گردیدند.
- داکتر عبدالغنی و برادرش مولوی نجف علی که تا زمان سلطنت امان الله خان زندانی بودند بدین علت که هردو تبعه انگلیس بودند. از اعدام نجات یافتند
- رضابیک و فضلی بیگ دو تن مهاجر ترکی که مدت حبس شان کوتاه بود.
- پروفیسر غلام محمد میمنه گی نقاش مشهور.
- عبدالحبیب خان و عبدالرحمن خان پسران سردار عبدالوهاب خان محمدزایی، پس از آنکه امان الله به قدرت رسید عبدالحبیب خان به حیث معین وزارت خارجه مقرر شد.
- محمدابراهیم خان ساعت ساز دربار.
- عبدالمجید خان متخصص تویچی.

- دو پسر سرور خان پروانی در ارتباط این قضیه توسط امیر حبیب‌الله خان در جلال‌آباد اعدام گردیدند. بسیاری از زندانیان در همانجا مردند.

سازمان دهندگان و رهبران جنبش (مشروطه) سر خود را در این راه گذاشتند. هنگام تحقیقات دو تن از زندانیان جداگانه مورد باز پرس قرار گرفتند. سیدجوهرشاه فرزند سید علی‌اکبر شخصیت برجسته روحانی غوربندی و لعل محمد فرزند خان مشهور نگابی، جان محمد که با امیر عبدالرحمن خان در مهاجرت بسر می‌برد و بعداً هنگام سلطنت عبدالرحمن خزانه دار وی بود. آنها به اعدام محکوم گردیدند و برای اینکه حکم اعدام در موردشان اجرا شود آنها را به درباریان سپردند.

مقصد این بود که بدین وسیله درباریان مراتب فرمان برداری و اطاعت خود را نسبت به امیر نشان دهند. در جلال‌آباد آنها را به تپه شاه مردان بردند، در آن محل محمدشریف قندهاری آمر پیش خدمتان امیر و سگ زنجیری وی قدم پیش نهاد و مشت بر سینه لعل محمد کوبید پس از وی سایر درباریان سوی محکومین آتش گشودند، و لکن بسیاری هوایی شلیک کردند.

این صحنه وحشتناک بود. و درباریان نتوانستند آنها را بکشند. آتش سربازان آنها را از پا در آوردند.

مولانا محمدرور خان، واسع برادرش سعدالله قندهاری و بچه کاکایش عبدالقیوم قندهاری در کابل به توپ بسته شدند. درین زمان جانشین امیر در کابل نصرالله خان بود.

محمدرور جان واسع پیش از آن که به توپ بسته شود. کاغذ و قلم خواست و چنین نوشت:

«ما به خدا و به پیغمبر و بروز جزا ایمان داشتیم و بدین اعتقاد بودیم که خیر و شر از سوی پروردگار است و روز محشر آمدنی است. اما بفرمان امیر ما را بیگناه اعدام نمودند.»

امیر در جلال‌آباد محمدایوب خان قندهاری پولپزایی و محمد عثمان خان فرزند سرور خان پروانی را به توپ بست.

لاکن در لستی که جاسوسان به امیر حبیب‌الله داده بود نام اشخاص معتبری مانند محمدولی خان که در دوره امان‌الله نقش مهمی بازی کرد و پس از او مرد درجه دوم کشور و در زمان نادرخان بخاطر دشمنی سابق زندانی گردید و به اتهام خیانت به وطن اعدام شد، شجاع‌الدوله و دیگران شامل بود. آنها مانند عده دیگری از هواخواهان مشروطه که از امیر نفرت داشتند آزاد بودند و در حد امکان به زندانیان یاری می‌رساندند.

این گرفتاری‌ها و اعدام‌ها يك سال پس از سفر امیر حبیب‌الله به هند صورت گرفت.

اختناق و اعدام روحیه مخالفت را در کشور خاموش نساخت؛ موج نوین نارضایتی با نام محمود طرزی که در آغاز سدهء روان به افغانستان بازگشت و در تاریخ کشور و جنبش افغانیان جوان بویژه نقش برجسته بازی کرد پیوند دارد.

از نخستین روزهای بازگشت خود محمود طرزی به نشر و پخش افکار روشنگرانه پرداخت این اندیشه‌ها زمینه چاپ روزنامه (سراج الاخبار) را مهیا ساخت. این روزنامه را محمود طرزی بنیاد گذاشت و در حدود هشت سال آن را نشر کرد.

محمود طرزی با خانواده اش به افغانستان برگشت. هنگام مواصلت به کابل پنج فرزند داشت. سه دختر، خیریه، ثریا و حوریه و دو پسر

عبدالوهاب و عبدالتواب.

از برکت این که شهزاده عنایت‌الله با خیریه عروسی کرد و با ثریای زیباروی شهزاده امان‌الله، محمود طرزی اعتبار و نفوذ فراوان در کشور بدست آورد. بر علاوه استعداد، دانش و تحصیل، رابطه خانوادگی با امیر در شرایط افغانستان اهمیت عظیم داشت.

در سر مقاله شماره اول (سراج الاخبار) که به قلم محمود طرزی نوشته شده بود آشکارا درباره ضرورت نیل به استقلال افغانستان، سخن می‌رفت. این شماره سانسور و ضبط گردید.

در سال ۱۹۱۲ در کابل مطبوعه (عنایت) گشایش یافت. این مطبوعه با حمایت عنایت‌الله خان تاسیس گردید نخستین کتابی که در این مطبوعه چاپ شد کتاب ژول ورن بود تحت عنوان «دور جهان در هشتاد روز»، این کتاب را محمود طرزی از ترکی ترجمه کرده بود.

مکتب «حریه» که در سال ۱۹۰۹ افتتاح شد نیز تحت سرپرستی عنایت‌الله خان قرار داشت.

ماموریت نیدرمایر- گین تیگ

طوری که معلوم است، هدف اساسی این ماموریت در افغانستان چنین بود که افغانستان را به جانب‌داری جرمنی و محدین آن در جنگ جهانی بکشاند. درین امر هیئت جرمنی در چهره نصرالله خان و طرفدارانش می‌خواستند به جانب‌داری جرمنی فوراً جنگ آغاز شود پشتیبانی جدی حاصل کرد.

اما امیر حبیب‌الله و سایر دوستان انگلیس بصورت قطع مخالف اشتراك در جنگ بودند. امیر حبیب‌الله اعلام داشت که اشتراك افغانستان در

جنگ به جانب‌داری جرمنی «نوعی دیوانگی است» چون جرمنی دور است و انگلیس نزدیک. و محافل حاکمه انگلیس در جریان تمام جزئیات مذاکرات هیئت با امیر قرار داشتند. درین زمان والی هرات محمدرور جان بود. در مرز هرات با ایران دو یا سه نفر انگلیس که غیرقانونی از طریق ایران داخل افغانستان می‌شدند دستگیر گردیدند.

یکی از آنها «دپس» معلوم‌الحال بود که بعداً هنگام مذاکره با امیر امان‌الله در راس هیئت انگلیس قرار داشت. این انگلیس‌ها از هرات بکابل اعزام گردیدند.

به شکوهمندی تام از آنها استقبال شد و امیر حبیب‌الله شخصاً به پیشواز شان رفت. این حرکت عجیب امیر افغان واکنش شدید منفی افکار جامعه را نسبت به وی برانگیخت و بر اعتبار و حیثیت امیر لطمه زد.

امیر حبیب‌الله از انگلیسی‌ها به خاطر اینکه آنها را گرفتار کرده بودند معذرت خواست و با آنها به مذاکره پرداخت و هنگام مذاکره به آنها اظهار داشت که اوضاع در کشور فوق‌العاده متشنج است، مردم به هیجان آمده اند. بعداً افزود: «من فقط در صورتی می‌توانم از خشم مردم بر ضد انگلیس جلوگیری نمایم که انگلیس وعده کند که به افغانستان استقلال می‌دهد.»

دوپس وعده داد که این مسئله را با حکومت انگلیس هنگام مراجعت به هند مطرح سازد. بزودی از طرف زمامداران انگلیس در هند تعهد کتبی مواصلت نمود و دران گفته می‌شد که حکومت انگلیس پس از ختم جنگ به افغانستان استقلال می‌دهد.

ولی پس از ختم جنگ علی‌الرغم تقاضاهای مکرر حبیب‌الله خان از انگلیس پاسخی بدست نیاورد. در محافل درباری افغانستان گفته می‌شد که این تعهد کتبی انگلیس را شاغاسی ملکی علی‌احمد خان دزدی کرد و در مقابل

۴۰ هزار روپیه کددار به انگلیس‌ها تسلیم نمود.

ماموریت نیدرمایر - گین تیک که در ترکی بان کاظم بیگ ترک نیز شامل بود (این شخص بعداً بحیث لوی درستیز ترکیه مقرر گردیده و یکبار در دوره نادرخان بحیث میانچی در قضیه برخورد سرحدی ایران و افغانستان به افغانستان آمد).

چون جواب رد شنید یکسال دیگر در باغ بابر کابل بسر برد. سپس هیئت به همراهی شجاع‌الدوله به هرات رفت. والی هرات محمدسرور خان با آنها کمک نمود تا در لباس ترکمنی و غیرقانونی از طریق ایران به عراق رود. شجاع‌الدوله در هرات باقیماند و منتظر بازگشت رهنمایی هیئت بود و چون اطمینان حاصل کرد که هیات با عافیت از مرز ایران به عراق عبور کرد بسوی کابل رهسپار گردید.

هنگام اقامت هیئت جرمنی در افغانستان، انگلیس‌ها قیام منگل را که در راس آن به تحریک انگلیس جانداد خان قرارداد اشته سازمان دادند.

انگلیس‌ها می‌خواستند بدین وسیله بر امیر فشار وارد کنند و از موفقیت هیئت جرمنی در کابل جلوگیری نمایند.

هنگام قیام نزدیکان امیر که از منافع انگلیس دفاع می‌کردند، بی‌صدا گفتند: یگانه کسی که می‌تواند شورش منگل را فرو نشاند نادرخان است.

امیر حبیب‌الله به نادرخان که در آن زمان جنرال بود وظیفه داد علیه شورش منگل اقدام کند. و انگلیس‌ها برای این که اعتبار نادرخان را بلند ببرند، زمینه را طوری مساعد ساختند که قیام فرو نشیند. جانداد خان دستگیر گردید و با خانواده اش به کابل اعزام شد. در کابل جانداد خان و نزدیک ترین همکارانش تیر باران گردیدند. و خانواده و فرزندانش تحت نظر قرار داشتند.

سرکوبی جانداد خان توسط نادرخان آنچه مطابق نظر انگلیس‌ها بود موقعیت او را نزد امیر بلند برد. از سوی دیگر قیام، يك هدف دیگر انگلیس‌ها را نیز بر آورده سخت؛ امیر را مجبور گردانید تا در مورد تحکیم مناسبات دوستانه با انگلیس توجه مزید مبذول بدارد. آنچه در مذاکرات وی با هیئت جرمنی، ترکیه اثر گذاشت.

سوء قصد علیه امیر

امیر حبیب‌الله در سال‌های اخیر حیاتش بیش از پیش به حرم خود می‌پرداخت و از قبایل مختلف زن‌های بیشتری دران افزوده شده بودند.

شکار و انواع سرگرمی‌ها مصروفیت عمده او را تشکیل می‌داد. در حرم امیر میمونه برادرزاده میرزا محمد خان یفتلی که بعداً در دربار امان‌الله بحیث نخستین سفیر غیر رسمی افغانستان در روسیه شوروی تعیین گردید، با آن محبوس بود.

در این زمان داکتر دربار به عوض غلام محمد که ذکرش گذشت و پیر شده و به هند رفته بود، یک هندو بنام علاچی متخصص امراض چشم داکتر دربار بود. به اثر تقاضای امیر همیشه دواهای مختلف که اثر تحریکی قوی داشت برایش می‌خورانید. این دواها امیر را حساس و عصبانی می‌ساخت، در این زمان بویژه پس از سوءقصد بر جان امیر حبیب‌الله زشت خوبی در کردارش شدت یافت و نسبت به اطرافیان‌ش سخت بی‌اعتماد بود.

در کشور فضای وحشت گسترش می‌یافت. و نارضایتی نسبت به امیر عمیق‌تر می‌شد. علیاحضرت مادر امان‌الله خان مدتی طولانی زن محبوب امیر بود و بر وی تأثیر عظیم داشت. اما بعداً امیر از او کناره گرفت و مخصوصاً پس از آنکه علیاحضرت در باغ چهل ستون جنجالی بر پا کرد. مناسبات امیر با وی آشکارا خصمانه شد، و این امر نمی‌توانست بر مناسبات امیر با پسرش امان‌الله بی‌تأثیر باشد.

باری بقول بی‌بی حلیمه، امیر حبیب‌الله با لحن نیمه شوخی و نیمه جدی از

امان‌الله پرسید: چگونه مرگی را می‌پسندد، مرگ تدریجی یا مرگ با شمشیر؟
امان‌الله جواب داد مرگ آنی بهتر است.

علیاحضرت درین فکر شد که پسرش امان‌الله به تاج و تخت برسد و برای نیل بدین هدف تمام مساعی خود را به خرج می‌داد تا نفوذ و اعتبارش میان برگزیده‌گان دربار افزایش یابد. علیاحضرت دختران خود را مثلاً راضیه، سلطان خاتون و نور سراج را تشویق می‌کرد تا با اشخاص صاحب نفوذی مانند محمدهاشم خان، شاه‌محمود خان، شاه‌ولی خان مناسبات نزدیک دوستی جاناجانی برقرار نمایند. بدینگونه او می‌خواست آنها را به طرفداری خود بکشانند و به امان‌الله خان نزدیک سازند. نادرخان و برادرانش نیز تلاش می‌کردند تا نفوذ شخصی خود را تحکیم بخشند.

بعد از آنکه مناسبات علیاحضرت برهم خورد وی با اقوام بارکزیایی خویش بویژه با پدراوندش محمدسرور خان که شخص بانفوذی در افغانستان بود، روابط خود را تقویت بخشید و آنها را تشویق کرد که به سود امان‌الله خان دست بکار شوند، طوری که در محافل در بسته خانوادگی گفته می‌شد میان نصرالله خان و علیاحضرت مناسبات دوستانه حتی هواخواهی متقابل وجود داشت. نصرالله خان در تلاش بخاطر نیل به تاج و تخت حتی درین فکر بود که با علیاحضرت عروسی کند و بدین وسیله موقف خود را بخاطر مستحق بودن تخت شاهی تحکیم بخشد.

از سوی دیگر علیاحضرت با آنکه نصرالله خان را تشویق می‌کرد در باطن با پلان‌هایش موافقت نداشت ولی از مناسبات او برای برنامه خودش در جهت رسیدن امان‌الله به تاج و تخت استفاده می‌کرد.

مرکز تمام عناصر ناراضی مخالف حبیب‌الله خان محمدسرور خان قرار گرفت. امیر محمدسرور خان را از مقام ولایت هرات سبکدوش ساخت و

وی در سال ۱۹۱۶ به کابل آمد و در عوض محمدسرور خان در سال ۱۹۱۵ محمدسلیمان خان به حیث والی هرات مقرر شد و برادر نادرخان محمدهاشم خان قوماندان فرقه هرات تعیین گردید.

شیراحمد خان که در زمان امان‌الله بحیث رئیس شورای دولتی مقرر شد در مقام ایشیک آغاسی نظامی تقرر حاصل کرد.

در دوره سلطنت حبیب‌الله هر سال دو بار جشن گرفته می‌شد که با شخص خودش ارتباط داشت «جشن تولد» ۲۵ ربیع‌الأول مطابق جون و «جشن جلوس» ۱۶ اکتوبر.

هنگام آخرین جشن جلوس ۱۶ اکتوبر ۱۹۱۸ وقتی که در مراسم جشن از طریق بازار سرپوشیده چارچته، عبور می‌کرد دو گلوله بر امیر آتش شد. گلوله‌ها از نزدیک امیر عبور کرد ولی بر وی اصابت نمود. میرزا محمدحسین مستوفی‌الممالک شخصاً به بازرسی موضوع پرداخت ولی مجرم دستگیر نگردید. به اتهام این عمل عبدالرحمن لودین دستگیر و در ارگ به زندان افتاد، هر چند تقصیر وی ثابت نشد، بعد از مرگ حبیب‌الله لودین آزاد گردید.

افواهاتی وجود داشت که متهم ساختن وی در سوء قصد امیر بی‌اساس نبود. پس‌انتر در زمان نادر شاه عبدالرحمن لودین زندانی گردید و تیرباران شد. کاکا سیداحمد پدر عبدالرحمن لودین در روزگار حبیب‌الله به ارتباط نهضت مشروطه دستگیر شد و مدت ده سال در زندان بسر برد.

محمود طرزی که عبدالرحمن لودین در سراج الاخبار همکاری بود مورد بی‌مهری امیر قرار گرفت و به خانه نسبتاً کوچکی که از امان‌الله خان بود نقل مکان کرد. امیر در نظر داشت او را از افغانستان بیرون کند. لکن به خواهش امان‌الله که نزد وی زبان‌های فرانسوی و ترکی می‌آموخت از

تصمیم خویش صرف نظر کرد، مناسبات محمود طرزی نه تنها با امیر بلکه با نصرالله خان رو به وخامت نهاد.

محمد حسین چندین بار به امیراطلاع داد که علیه او توطئه‌هایی در حال جریان است امیر در آغاز بدین اطلاعات وقعی نگذاشت. اما بعداً هنگام آخرین اقامتش در جلال‌آباد این موضوع مورد توجه وی قرار گرفت و اظهار داشت که چون به کابل آید به بررسی آن می‌پردازد.

افغانستان هم چنان که کشور بسته و جدا از وقایع بزرگ قرن بیست که جهان و خاور را دربر گرفته بوده باقی ماند. لکن دیوار تجرید افغانستان از جهان خارج شگاف برداشت.

هر چند اخباری در مورد انقلاب روسیه (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷) و انقلاب ایران (۱۹۰۷ - ۱۹۱۱) به افغانستان می‌رسید مگر این اخبار گسترش نیافت. در صفحات «سراج الاخبار» پیرامون این وقایع اطلاعاتی ارائه می‌شد ولی این جریده را عده محدود باسواد می‌توانستند مطالعه کنند.

در کتاب‌های محمود طرزی پیرامون جنگ‌های بین روس، جاپان و بالکان اخبار و مطالبی چاپ می‌گردید محمود طرزی از زبان ترکی کتاب قطوری را تحت عنوان «جنگ روس و جاپان» ترجمه نمود.

هنگام جنگ اول جهانی بسیاری از اسرای جنگی ارتش جرمنی، جرمنها، نارویی‌ها، چک‌ها و مجارها توانستند از اسارت روسیه به آسیای میانه و افغانستان بگریزند. این آدم‌ها در افغانستان زیر نظر بودند. ولی از آنها در تربیت ارتش افغانستان در رشته‌های مختلف اقتصاد ملی استفاده می‌کردند، آنها متخصصانی بودند که در رشته‌های مختلف در امر انکشاف تخنیک و پیشه‌وری کشور مساعدت نمودند. درباره‌ی حوادث فراوانی که در جهان می‌گذشت از طریق آنان مردم افغانستان اطلاعاتی بدست می‌آوردند

در میان آنها کسی بود بنام امیل ایچکه که کتاب وی «در مهمانی امیر افغانستان» مشهور است. اخبار مربوط به انقلاب فبروری و انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه به سرعت در افغانستان انتشار یافت دربارهٔ این انقلابات حتی معلمان مکاتب صحبت می‌کردند، هر چند بسیاری از آنان روحیه ضد روسی داشتند. در مطبوعات افغانستان نیز مطالبی پیرامون این انقلابات نشر می‌شد. اخبار مربوط به انقلاب روسیه و آگاهی بر این امر که حکومت شوروی استقلال بخارا را به رسمیت شناخته است در اذهان مردم افغانستان، بویژه آزادی‌خواهان کشور بر روشنفکران جوان، بر دانش آموزان مکاتب حبیبیه و حریبه تاثیر بزرگ داشت. امان‌الله خان که در رأس هواخواهان استقلال کشور قرار گرفته بود علاقمندی اش را نسبت به روس‌ها پنهان نمی‌کرد. در کشور آوازه افتاد که لینن در حصول استقلال کشور از انگلیس‌ها بما کمک می‌کند.

کشته شدن امیر حبیب‌الله

(شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ ق مطابق سال ۱۹۱۹)

بقدرت رسیدن امان‌الله (۹ حوت ۱۲۹۷ هجری مطابق ۲۸ فبروری سال ۱۹۱۹)

امیر حبیب‌الله در سال‌های اخیر سلطنت خود نسبت به اطرافیان خویش سختگیر و عصبانی شده بود و اکثراً نزدیکانش را تحقیر می‌کرد. و شکنجه می‌داد، مثلاً باری میر زمان‌الدین برادر زاده محمدولی خان را بخاطر آن که از فرستادن زنش در مجلس امیر مانع شده بود، لت و کوب کرد. امیر آمر اعاشه دربار محمد شریف خان را آنقدر چوب زد که نیم جاننش ساخت و شجاع‌الدوله را نیز که فرارش باشی بود به بهانه این که خیمه را درست برپا نکرده است لت و کوب نمود.

این عمل تقریباً شش ماه پیش از کشته شدن امیر اتفاق افتاد؛ شجاع‌الدوله که بی‌نهایت تحقیر و شکنجه شده بود نزد امان‌الله آمد و شکایت و درد دل کرد، امان‌الله او را تسلی نمود و مشوره داد از امیر بخاطر آن که او را لت و کوب نموده است انتقام بگیرد، مناسبات شجاع‌الدوله و امان‌الله خان در زمینه نارضایتی بیشترشان از امیر تحکیم و انکشاف یافت، امان‌الله خان (عین‌الدوله) در سال‌های آخر زمامداری حبیب‌الله از هر فرصت مناسب استفاده می‌کرد، برای آنکه تمام عناصر ناراضی و رنجیده خاطر از امیر را به طرفداری خود جلب نماید، امان‌الله همچنان کوشش می‌کرد

اعتبار و نفوذ خود را در کشور ارتقا بخشید. در این امر نخست از همه علیاحضرت او را یاری می‌رساند و از هر لحاظ کمکش می‌کرد. هنگام مسافرت حبیب‌الله در زمستان از کابل به جلال‌آباد امان‌الله بحیث جانشین پدر در کابل تلاش می‌ورزید تا اعتبار خودش را در میان مردم پای تخت افزایش دهد، با احتکار و رشوت و مردم آزاری جداً مبارزه می‌کرد، زندانیان را از حبس رها می‌نمود برعلاوه در این مدت امان‌الله از مشوره‌های اسیران جنگی سابق که از اسارت روسیه گریخته و به افغانستان آمده در کابل زندگی می‌کردند، (اتریشی‌ها، جرمن‌ها، مجارستانی‌ها، چکی‌ها و سلواک‌ها و ترک‌ها) بهره می‌گرفت.

نصرالله خان قطعاً عنایت‌الله خان را دوست نداشت و در زمینه خصومت مشترك با عنایت‌الله خان به مثابه جانشین امیر او یا امان‌الله و مادرش نزدیک شد، هر چند نصرالله خان طرفدار يك رژيم مطلقه ارتجاعی بود. در سال‌های اخیر نصرالله خان حتی معاش که مستحق آن بود نمی‌گرفت و زندگی اش را با عوایدی که از زمین‌هایش بدست می‌آمد، تامین می‌نمود، در توطئه علیه امیر، نصرالله خان نیز نقش داشت لکن غیرمستقیم، به او وعده داده شده بود که تخت و تاج به وی تعلق می‌گیرد.

دران سال طبق معمول حیات‌الله خان سوی کابل رفت تا امان‌الله خان را تعویض کند لکن در طول راه نزدیک کوتل نیلمه چند روز متوقف گردید.

عنایت‌الله چون از مرگ پدر اطلاع یافت، به کابل نرفت و به جلال‌آباد باز گشت. در ماه فبروری (۱۹۱۹) شجاع‌الدوله هنگام سفر امیر به قلعه گوش نزدیک لغمان برای امیر و همراهانش خیمه برپا کرد. در شب ۱۹ بر ۲۰ فبروری مخفیانه به خیمه امیر داخل شد و با فیر تفنگچه امیر را کشت.

شجاع‌الدوله فرزند شاه دوله از قبیله باباکرخیل چهاردهی غوربند بود.

چون پدرش رئیس قبیله بود از کودکی در دربار زندگی می‌کرد، نخست در دربار امیر عبدالرحمن خان و سپس در دربار حبیب الله. حبیب الله که پسانتر او را فراش‌باشی مقرر کرد و در حدود صد و پنجاه نفر فراش امیر تحت امر او بود. هنگامی که امان الله به سلطنت رسید، شجاع الدوله به ترتیب به حیث کوتوال کابل، وزیر امنیت و رئیس امنیت و رئیس تنظیمه، هرات و سرانجام سفیر افغانستان در لندن مقرر گردید.

چون صدای فیر شنیده شد نخستین کسی که به خیمه امیر شتافت عنایت الله خان بود که پدرش را بسیار دوست داشت، همین که پدرش را مرده یافت از هوش رفت و بر زمین افتاد سپس افسر نوکریوال احمد شاه بچه کاکای نادرخان و قوماندان محافظین امیر شاغلی رضا به خیمه رفتند.

صبح جنازه امیر به جلال آباد منتقل شد نظر به قانون پیش از دفن امیر باید امیر جدید انتخاب می‌شد، نخستین کسی که نصرالله خان را بدین مقام پیشنهاد نمود شاغاسی ملکی محمدولی خان بود که عنایت الله خان را دوست نداشت.

محمدولی خان از دودمان فیودال‌های بدخشان (درواز) قوماندان غلام بچگان خاص بود، زنش دختر کاکای مادر امان الله بود. محمدولی خان عضو مخفی نهضت مشروطه بود و به گروه طرفداران امان الله تعلق داشت، همو بود که پیشنهاد کرد شجاع الدوله بکابل اعزام شود. گویا برای این که از امان الله بیعت بگیرد، شجاع الدوله بسیار به سرعت در يك شبانه روز خودش را به کابل رساند و در کابل گویا امان الله او را حبس کرد. و نگذاشت به جلال آباد برود.

امان الله به جلال آباد خبر فرستاد که هیچ امیری را به رسمیت نمی‌شناسد و خودش امیر است و تا زمانی که قاتل پدرش را نیابد شمشیر در غلاف

نخواهد گذاشت. بدین گونه در کشور قدرت دوگانه ایجاد شد.

(عنایت‌الله به نصرالله بیعت کرد. جگدک از کابل تقریباً در نصف راه کابل - جلال‌آباد موقعیت دارد.) به قوماندانی برگد عبدالوکیل خان نورستانی قوای عسکری اعزام شد، قوای عسکری راه‌ها را شغال نمود برای اینکه از اعزام اشخاص نامطلوب به کابل جلوگیری کند، امان‌الله به نشر ابلاغیه‌ها پرداخت و از مردم دعوت نمود از او طرفداری نمایند.

مادر امان‌الله خان در جلال‌آباد بود و در وضع دشواری گرفتار آمد. یکبار دیگر محدودلی خان هوشیارانه پیشنهاد نمود. باید مادر امان‌الله بکابل برود و هر دوی شان از امان‌الله مطالبه نمایند که نصرالله را بحیث امیر بشناسد، نصرالله موافقت نمود، مادر امان‌الله با پسرش عبیدالله «شاه آغا» و محدودلی خان بکابل رفتند و در آنجا باقی ماندند گویا بازداشت شده اند.

امان‌الله شاغاسی خود محمود خان را با فرمان و ابلاغیه به جلال‌آباد فرستاد. هنگامی که شاغاسی به جلال‌آباد رسید. رأی عسکری علیه نصرالله و عنایت‌الله شورید و نصرالله، عنایت‌الله و تمام خانواده نادرخان دستگیر شدند.

بزودی در کابل شایعه افتاد که به اتهام قتل امیر شخص بی‌گناهی اعدام شده است در کار جستجوی قاتل حقیقی امیر غرضی در بین است. اعتبار امان‌الله در میان مردم متزلزل گردید، نفوذش رو به کاهش نهاد.

آنوقت بود که امان‌الله بخاطر ارتقای اعتبار و تحکیم نفوذ خود بخاطر متحد ساختن و یک پارچه ساختن مردم با انگلیس اعلان جنگ داده از سوی دیگر در محافل متمدنی کشور آرزومندی نیل به استقلال کامل فوق‌العاده شدید بود و این محافل معتقد بودند که لحظه تاریخی مساعد

فرا رسیده است. انگلیس بعد از جنگ با جرمنی ناتوان شده است و نمی‌تواند مانع حصول استقلال افغانستان شود.

امیر امان‌الله اعلان کرد که این جنگ: «جهاد» است و از تمام اهالی دعوت نمود هرچه گسترده‌تر در آن شرکت نمایند.

برای انگلیس‌ها اعلان جهاد تکان‌دهنده بود و فوراً ویسرای هند لاردر چلمفورد نامه‌ای به حکومت لندن فرستاده موقوف استقلال‌خواهی امان‌الله را توضیح داده اضافه کرد که اعلان جهاد از طرف امان‌الله خان را باید جدی گرفت.

ویسرای هند فوراً برای ضعیف ساختن جهاد در هند و افغانستان داخل اقدام گردید. اول ویسرای هند با زعیم اسماعیلی در افغانستان تماس گرفته از وی دعوت نمود تا علیه اعلان جهاد دست بکار شود. همان بود که آغاخان فتوی صادر نموده از پیروان خود در هند و افغانستان خواست در جهاد علیه دولت دوست یعنی انگلیس اشتراک نکنند. لیکن فتوای جهاد آغا خان تاثیر مهمی از خود بجا نگذاشت. باز ویسرای هند به نقیب صاحب (سید حسین افندی) تماس گرفت لیکن نقیب صاحب جواب مثبت به دعوت انگلیس نداد.

بزودی پس از آغاز جنگ افغان و انگلیس سه جبهه ایجاد گردید:

۱ جبهه مشرقی به قوماندانی وزیر حربیه سپه سالار صالح محمد خان.

۲ جبهه قندهار به قوماندانی عبدالقدوس خان.

۳ جبهه جنوبی به قوماندانی نادر خان.

انگلیس‌ها در جبهه جنوبی به هیچ‌گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند. در مقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از

عوامل موفقیت افغان‌ها در جبهه جنوبی بود. این «جنگ عجیب» انگلیس‌ها بی‌گمان خواننده را در حیرت فرو می‌برد. بدین سبب نویسنده، این یادداشت‌ها بی‌هوده نمی‌داند که به منظور اثبات ادعای خود از مقاله متوند که در مجله (د جمهوریّت برغ) چاپ شده استمداد بخواهد.

در این مقاله متوند نامهء نادرخان به شاه ولی‌خان مورخ ۳۰ می سال ۱۹۱۹ (۲۹ شعبان ۱۳۳۷ ه.ق) در صفحهء ۲۰ - ۱۸ شماره ۳۱ مجله سال دوم مورخ ۲۲ اگست ۱۹۵۲ چاپ شده است.

متوند مینویسد «پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس‌ها (منظور تعاون مالی و روانی است) و بر پایه پلان قبلاً طرح شده، بدست آمده.»

سپس متوند ادامه می‌دهد «اگر خوانندگان ما بدین سخن باور ندارند دران صورت نامهء نادرخان را بخواند و متن نامه را بشرح آتی می‌آورد:

«من به مفقیت کامل دست یافته ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعات که در دست است عساکر انگلیس بجنگ نمی‌پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب نشینی می‌نماید، وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و بسوی وانو به پیشروی بپردازید، هیچ گونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود، به من اطمینان قطعی داده شده است، به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم هیچکس نباید از موضع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من درین جا کامیاب میشویم.»

در جبههء قندهار نیز عملیات به سود نیروهای افغانی بود، در جبههء مشرقی افغان‌ها موفقیت‌های چشمگیری نداشتند، صالح محمد خان قوماندانی ضعیف و بی‌ابتکار، با استعدادی پایین تر از متوسط بود.

افزون بران در همان آغاز عملیات در پاشنه پا زخمی گردید و پس از آن عساکر افغانی نا منظم و پراکنده شدند.

طیارات انگلیسی چند بم در کابل فرو ریخت، این بمبها به تعمیر وزارت حریبه، ارگ، مقبره عبدالرحمن و اصطبل عسکری افتاد، در میان سربازان داو طلب افغانی هرج و مرج آمد چون نخستین بار بود طیاره را می دیدند، فرار از خدمت آغاز نهاد. وزیر امنیت شجاع الدوله نزد سربازان رفت بعضی سربازان فراری را که ملاها در رأس شان قرار داشتند دستگیر نمود آنها را لت و کوب کردند و به قطعات برگردانیدند به زودی آتش بس اعلام گردید.

جهت مذاکره با انگلیسها هیئتی بریاست محمود طرزی به میسور رفت، در ترکیب هیئت اشخاص آتی شامل بودند، محمود طرزی وزیر خارجه، غلام محمد وردك وزیر تجارت، دیوان نرنجن داس آمر امور مالی، کرنیل پیر محمد خان، عبدالهادی داوی، میرزا بازمحمد و عبدالوهاب طرزی.

هیئت انگلیس بریاست دابس جهت مذاکره به افغانستان آمد، این هیئت چند ماه در کابل اقامت داشت و قرار داد مقدماتی صلح را امضا کرد.

در ترکیب این هیئت شیخ محبوب علی کارمندی از پشاور و چند نفر از مسلمانان دیوبند با دابس به کابل آمده بودند.

در دیوبند مدرسه اسلامی فعالیت داشت که مصارف آن از طرف انگلیس تمویل می شد و برای مسلمانان خاور افراد روحانی تربیت می کرد. شیخ محبوب علی تحصیلات انگلیسی داشت و طوری که می گفتند فقط جامه اش اسلامی بود و روحش انگلیسی.

انگلیس این حق را بدست آورد که در کابل قطعه زمینی برای ساختمان سفارت خود خریداری کند؛ همچنان که افغانستان چنین حقی را در لندن حاصل کرد، انگلیسها زمین و تعمیر سردار امان الله خان پسر سوم امیر

عبدالرحمن خان را در ناحیه نانجی زیر باغ بالا خریداری کردند. در جوار این زمین قطعه زمینی بود که به شیرغور خرازی فروش مشهور کابل تعلق داشت، انگلیس‌ها به او پیشنهاد کردند زمین خود را برای شان بفروشد او گفت اگر در عوض چار جریب زمین او چار جریب زمین در لندن برایش می‌دهند در آنصورت معامله می‌کند، انگلیس‌ها نپذیرفتند و معامله سر نگرفت.

بعد از ماموریت دابس نخستین سفیر انگلیس در افغانستان سر همفری تعیین شد و معاونش شیخ محبوب علی. در ترکیب هیئت همچنان دگروال میکانیکی که بعداً در زمان نادرشاه سفیر انگلیس مقرر گردید و جگرن خورد که آتشه نظامی تعیین شد، شامل بودند.

در زمین خریداری شده، انگلیس‌ها به اعمار سفارت خود پرداختند خود شان موقتا در سرای علیا (باغ چرمگری نزدیک مکتب حریبه) ساکن شدند و درین وقت انگلیس‌ها جدی علیه امان‌الله فعالیت می‌کردند وزیر عنوان مواد دیپلوماسی مقدار زیاد اسلحه و مهمات به کابل انتقال می‌دادند. اداره شجاع‌الدوله درباره این عملیات آگاهی داشت. و به امان‌الله موضوع را گزارش داد. باری شامگاهان اطراف سرای علیا به عللی نامعلوم آتش سوزی رخ داد و خاموش ساختن آن میسر نگردید و تمام سفارت انگلیس سوخت و صدای ترقی و تروق انفجار مهمات در شهر پیچید بعد از این حادثه کارکنان سفارت به ساختمان ناتمام نقل مکان کردند.

نخستین ریفورم شاه امان الله

در ترکیب نخستین کابینه وزیران امیر امان الله اشخاص آتی شامل بودند:

- وزیر حربیه صالح محمد خان
- وزیر خارجه محمود طرزی که بعداً بحیث نخستین سفیر افغانستان در فرانسه تعیین گردید.
- وزیر تجارت غلام محمد وردک
- وزیر داخله علی احمد خان و بعداً گویا به دلیل می‌گساری سبکدوش گردید و عوض وی عبدالعزیز خان تعیین شد.
- وزیر معارف عبدالرحمن خان
- وزیر عدلیه محمد ابراهیم خان
- وزیر زراعت عظیم الله که پسان نخستین سفیر افغانستان در ایتالیا مقرر گردید.
- وزیر امنیت شجاع الدوله که بعداً عوض نخستین سفیر افغانستان در انگلیس عبدالهادی داوی تعیین شد.
- وزیر صحیه محمد کبیر برادر کوچک امان الله که از رنگون به کابل آمده بود.

بعد از امضای قرارداد با انگلیس امان الله به اجرای اصلاحات پرداخت. بردگی ملغی اعلام شد. تمام امتیازات ارثی قبیلوی فیودالی ملغی گردید. امان الله اعلام داشت که تمام اراضی و مواشی دولتی به قیمت نازل به مردم فروخته شود و قیمت آن به اقساط طولانی اخذ گردد. زیرا گفته امان الله دولت نباید به کار زمینداری پردازد و نه به مالداري) در آن زمان اراضی

وسیع زراعتی منجمله باغات، عمارات، آسیاها و سایر املاک غیرمنقول در تصرف دولت بود.

در کابل لیلام اموال تحویلخانه‌های دولتی صورت گرفت. در شرایط افغانستان هنگام حراج اراضی دولتی انواع زد و بندها و دزدی‌ها به کار افتاد و نیت خیر امان‌الله تحقق نیافت. اراضی را عمدتاً اشخاص ثروتمند و متنفذ با پرداخت رشوت به مامورین دولت خریداری کردند. مقدار کم زمین به کشتمندان خرده پا رسید.

تمام اتباع مسلمان افغانستان در برابر قانون دارای حقوق مساوی اعلام گردید. هندوها و یهودی‌هایی که در افغانستان زندگی می‌کردند مانند گذشته باید «جزیه» می‌پرداختند اما امان‌الله به هندوها اجازه داد در لیسه (حبیبیه) و (حربییه) درس بخوانند. پیش از آن فقط در مکتب مخصوص خودشان در هندو گذر آنان می‌توانستند تحصیل کنند.

افزون بران اعلام گردید که هیچ مردی بیش از چهار زن و کنیز نمی‌تواند داشته باشد اگر کسی چهار زن دارد باید سایر کنیزان را آزاد کند. اگر تعداد زنها از چهار کمتر است می‌تواند رسماً با کنیزان دیگر عروسی نماید. لکن تعداد زنها از چهار باید تجاوز نکند.

ماموریت محمدولی خان، برقراری مناسبات دیپلوماتیک با روسیه شوروی

پس از حصول استقلال در پاییز سال ۱۹۲۰ امان‌الله ماموریت فوق‌العاده‌ی را به مقصد سفر به روسیه و کشورهای اروپایی به ریاست محمدولی خان سازمان داد. در ترکیب این ماموریت اشخاص آتی شامل بودند:

میرزا محمد خان یفتلی که بعداً بحیث نخستین سفیر در روسیه شوروی مقرر شد، قاضی سیف‌الرحمان و سلطان‌احمد خان که پسانتر دوبار سفیر

افغانستان در اتحاد شوروی تعیین گردید. فیض محمد خان که بعداً وزیر خارجه و وزیر معارف مقرر شد و اکنون در ایالات متحده امریکا به سر می برد ، علی اکبر در دوره سفارت یفتلی بحیث آتشه نظامی کار می کرد و غلام جیلانی خان سکرتر سفارت بود، وی سپس بحیث قونسل افغانی در تاشکند منصوب گشت.

در سال ۱۹۲۹ زمانی که محمد عزیز خان سفیر افغانستان بود غلام جیلانی بحیث مشاور سفارت کار می کرد. پسانتر نسبت مخالفت با نادرخان و جانب داری از امان الله از کار سفارت کناره گرفت، زن روسی داشت بیش از ۱۰ سال دور از میهن آواره بود، بعد از مرگ همسر، با پسرش جمال به افغانستان بازگشت.

اشخاص دیگری نیز در ترکیب هیئت شامل بودند: محمودلی خان یفتلی را به حیث سفیر و غلام جیلانی خان و علی اکبر را بحیث کارمندان سفارت در مسکو گذاشت و خود بسوی اروپا رفت.

یکی از مسایل مورد مناقشه مرزی میان افغانستان و روسیه مسئله تعلق داشتن جزیره درقده بود، صحبت بر سر این است که دریای آمو اغلباً مسیرش را تغییر می دهد، هنوز در زمان حبیب الله میان روسیه بخارا و افغانستان نسبتاً قرار دادی منعقد نشده بود که بر پایه تمام جزایر که در دریای آمو ایجاد می گردند به آن جانبی تعلق دارد که آب آن بیشتر است. بدین گونه درقده به افغانستان تعلق می گرفت. در آن زمان والی منطقه ناظر محمد صفر بود. هنگامی که هیئت افغانی در راس فرزند وی انور بسمل در بخارا در این موضوع مذاکراتی را پیش می برد (سال ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸) امیر بخارا به بسمل رشوه یک میلیون تنگه را در قبال پذیرش وابستگی جزیره درقده به بخارا پیشنهاد نمود. بسمل پیشنهاد امیر بخارا را رد کرد و اظهار داشت که قرارداد - قرار داد است و باید آنرا مراعات نمود. پس از سقوط

امارت بخارا و استقرار حکومت شوروی در آنجا مسئله وابستگی این جزیره لاینحل باقیمانده بود، هر چند جزیره در اختیار افغانستان قرار داشت.

زمانیکه مقامات شوروی به صورت یکجانبه این جزیره را اشغال نمودند و عساکر و کارکنان سرحدی افغانستان حتی سفر بری عمومی اعلان کرد و آمادگی گرفت که با روسیه شوروی جنگ آغاز نماید، بدیهیست که در صورت شروع جنگ انگلیس‌ها فوراً به کمک امان‌الله می‌شتافتند. مسئله جزیره در قد صرف در سال‌های ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ با امضای موافقتنامه به صورت نهایی حل و فصل گردید و جزیره به افغانستان تعلق یافت.

قتل براوین

نخستین سفیر روسیه شوروی در افغانستان براوین مقرر شد که مدت دو سال در این مقام کار کرد، براوین یک کارمند سابقه‌دار وزارت خارجه روسیه بود، در زمان جنگ اول جهانی براوین بحیث قنصل در تربت (ایران) کار می‌کرد، هنگام ملاقات خود در کابل با شجاع‌الدوله درباره سازماندهی بازگشت هیئت جرمی به عراق از اخیرالذکر ستایش نمود.

حکومت روسیه در ایران به براوین وظیفه داده بود تا هیئت جرمی را در ایران دستگیر نماید، اما براوین در اجرای این دستور ناکام ماند. در ضمن اقامت خود در کابل طبق تقاضای حکومت افغانستان برای کارمندان وزارت خارجه افغانستان حقوق بین‌الدول و علوم حقوقی تدریس می‌کرد. در میان شاگردان او یکی علی محمد خان بود که اکنون وزیر دربار است. محمد امیر برادر کوچک میرزا محمد یفتلی غلام غوث خان سابق معین وزارت تجارت، عزیز الرحمن سابق جنرال قنصل افغانستان در تاشکند نیز درین کورس‌ها درس خوانده اند.

براوین بزودی با انگلیس‌ها تماس قایم کرد و در افغانستان پناهندگی سیاسی

خواست و اعلام کرد که دیگر به شوروی باز نمی‌گردد، پس از کنار رفتن براوین از مقام سفارت دگروال ریکس معاون سابق براوین و آتشه نظامی سرپرست امور سفارت گردید. بعداً روس کولینکوف و پس از او به ترتیب سورتس و استارک سفیر مقرر شدند، وقتی هیئت دابس در افغانستان قرار داشت براوین با اعضای این هیئت تماس برقرار کرد و این هم برای افغان‌ها و هم برای روس‌ها تشویش جدی ایجاد نمود.

امان‌الله به شجاع‌الدوله وزیر امنیت خود فرمان داد که او را از افغانستان خارج کند براوین با همسر خود که اهل پولند و زنی بسیار زیبا بود، تصمیم گرفت به هند برود. او مبلغ هنگفت پول و مقدار زیاد اسناد مختلف و بسیار مهمی با خود داشت که بیرون بردن آن‌ها از افغانستان نامطلوب و پیامدهای ناگوار می‌توانست داشته باشد، دسته‌های محافظ او متشکل از هفت نفر به قوماندانی اسلم جهت مشایعت براوین تعیین گردید. هنگام توقف در غزنی چون براوین شامگاهان به گردش بیرون آمد توسط اسلم یا یکی از عساکر او کشته شد، یکی از مجرمینی که در زندان بخاطر جنایات در انتظار اعدام بود به قتل وی متهم گردید.

به وی وعده داده شده بود که اگر او اعتراف کند که براوین را بخاطری به قتل رسانیده که احساسات مذهبی او را جریحه دار ساخته بود در ازای آن به خانواده اش مبلغی هنگفت پاداش داده می‌شود. همین جنایتکار به عنوان قاتل براوین اعدام گردید. اموال براوین تفتیش گردید و بخشی از آنها مصادره شد، در وقت تفتیش و مصادره اموال مذکور شخصی بنام میر زمان‌الدین حضور داشت که جهت تفتیش از کابل به غزنی آمده بود. همسر براوین با عافیت از افغانستان بیرون رفت.

تعیین رؤسای ولایات

هنگام زمامداری امان‌الله تقسیمات ملکی افغانستان مشتمل بود بر ولایات کابل قندهار، هرات، مزارشریف، قطغن و بدخشان، حکومت‌های اعلا میمنه - چخانسور - فراه - مشرق - حکومت کلان غزنی - دایزنگی «هزاره‌جات»، سمت شمالی «جبل السراج» و بدخشان جهت تامین نظم در ولایاتی که وضع در آنها همیشه ناآرام بود، امان‌الله در حوالی ۱۹۲۳ بعضی از وزرای خود را همزمان به حیث رؤسای تنظیمیه مقرر کرد.

عزیزالله خان که ابتدا وزیر امور داخله و بعد وزیر حربیه امان‌الله بود به قندهار، شجاع الدوله وزیر امنیه به هرات محمدابراهیم خان وزیر عدلیه به مزار شریف - نادرخان وزیر حربیه به قطغن و بدخشان، محمدهاشم خان به جلال آباد، و صالح محمد خانه به میمنه تعیین شدند.

در این زمان یکی از نزدیکان امیر، غلام‌نبی خان بحیث رئیس تنظیم ولایت جنوبی مقرر گردید ولی بزودی روابطش با امیر به سردی گرائید و دلیل آن خودخواهی غلام‌نبی خان و برخورد متکبرانه وی بدون استثنا در برابر همگان بود. متعاقباً وی به عوض نادرخان که استعفی کرده بود بحیث سفیر افغانستان در فرانسه مقرر شد که به صورت عنعنوی محل تبعید آبرومندان‌های برای مقربان مغضوب و یا آنانی که برای امیر افغانستان خطرناک تصور می‌شدند به شمار میرفت، غلام‌نبی خان در زمان سفارتش در فرانسه کوشش می‌کرد پسر امان‌الله، هدایت‌الله خان را که در آنجا با سایر محصلان افغانی درس می‌خواند تحت نفوذ خویشتن در آورد. غلام‌نبی درین امید بود که با کسب خوشبینی هدایت‌الله خان پس از آنکه وی را در

عوض امیر به تخت نشاند، عملاً خودش حاکم تمام افغانستان می‌گردد. زیرا هدایت‌الله خان نه از فضیلت اخلاقی برخوردار بود و نه در تحصیل دانش موقعیتی داشت.

در زمان ولایت عبدالعزیز خان در قندهار رشوت عظیم شیوع یافته بود، و خود رشوه می‌ستاند، حتی با سردسته های دزدان و قطاع‌الطریقان تماس داشت و منظم از آنها حق می‌گرفت، محمدابراهیم خان با باسماچ‌ها دار و دسته عبدالله خواجه خلیفه ایاق روابطی برقرار کرده بود. او سرداران ترکمن را جهت تاراج و رهنی به خاک شوروی، کرکسی چارجوی و غیره می‌فرستاد و ثلث یا ربع اموال غارت شده را تصاحب می‌کرد.

جنگ‌های باسماچ‌ها به خاطر کرکسی با موافقت محمدابراهیم خان صورت می‌گرفت و از جریان آن اطلاع داشت.

صالح محمد خان در میمنه نیز چنین می‌کرد، همچنان نادرخان در روابط خود با دسته باسماچ از آنها عقب نمی‌ماند ذکر این قضیه بعداً خواهد آمد.

قیام منگل (سال‌های ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲)

این قیام را همانند قیام منگل در زمان حبیب‌الله خان انگلیس‌ها سازمان دادند. آنها در مرز، تفنگ‌های مدرن را به قیمت ارزان می‌فروختند، تفنگ یازده تیره، پنجاه روپیه، تفنگچه موزر یازده تیر به بیست روپیه و مرمی این تفنگ‌ها دانه یک پول بود. به پاسخ اعتراضات امان‌الله انگلیس‌ها می‌گفتند که این یک عمل ساده و معمولی تجارت است و نه بیشتر از آن.

در رأس قیام ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ و ملا عبدالرشید قرار گرفتند و همچنان پسر مدعی تاج و تخت افغانستان یعقوب خان یکی از اقوام نادرخان و عبدالکریم خان به آنها پیوست، آخری چون به منگل رسید، با

خواهر جنت خان فرزند خان منگل که خواهر دیگرش زن امیر حبیب‌الله و يك خواهر دیگرش زن پسر امیر حبیب‌الله خان (عضدالدوله) بود، عروسی کرد.

عملیات جنگی علیه منگل را محمودولی خان که قبلاً وزیر حربیه کشور بود به پیش می‌برد، فعالیت محمودولی خان در این عملیات با خردمندی و تدبیر شایان تحسین همراه بود، در عملیات جنگی قشون نمونه ترکی که حبیب‌الله در صفوف آن سرباز بود و بعداً در اثر خدمات نظامی اش بحیث قوماندان دلگی (نه يك) ارتقا کرد، بدرخشید.

سرکردگان شورش دستگیر شدند، ملا عبدالله (لنگ) ملا عبدالرشید و شصت نفر دیگر از سرکردگان قیام درین روز در کابل تیر باران شدند، پیش از اعدام آنها را دستور دادند قبر خود شان را بکنند، بعد از سرکوبی شورش عبدالکریم خان موفق شد به هند بگریزد.

مناسبات با بخارا

به زودی پس از آن که امیر امان‌الله به قدرت رسید، نخستین هیئت بخارا به ریاست پروانه چی (بلندترین مقام نظامی در امارت بخارا) میر صاحب که از تبار امیران درواز و کاکای زمان‌الدین خان بود، به کابل آمد، پس‌انتر امان‌الله دو فیل جنگی با چند ضرب توپ و در حدود يك تولى عسکر به بخارا فرستاد، این قطعه سربازان در عملیات نظامی علیه نیروهای شوروی به جانبداری بخارا فعالیت کردند.

شمار زیاد افغان‌ها در بخارا زندگی می‌کردند، تاجران، پیشه‌وران، مزدورکاران، و جنایتکارانی که از افغانستان گریخته بودند.

افغانهای مقیم بخارا به امیر آنجا چون سرنگون شد یاری رساندند تا از طریق کارشی و حصار که در کلاب موقعیت دارد، به افغانستان بگریزد.

حاکم حصار در این زمان پروانه چی اولیافل بخارایی بود که چون امیر بخارا در راه افغانستان زن او را با خود برداشته سوی بخارا آمد، پسانتر باسماچ‌های مقسومی در جرقزگان (حومه فیض آباد قلعه ناحیه سرای کمر) او را حلق آویز کردند.

امیر بخارا با حرمرای بزرگ و سرمایہ هنگفت به افغانستان آمد «از برکت این دارایی در افغانستان به یکی از بزرگ‌ترین تاجران و آنهم تاجر قره‌قل مبدل شد. امیر اسبق بخارا در هند نمایندگی‌های تجارتی خود را داشت. پس از سقوط امارت بخارا در سال ۱۹۲۰ امان‌الله هیئت را به ریاست عبدالهادی داوی معین وزارت خارجه به بخارا فرستاد (غلام صدیق خان نیز در ترکیب هیئت شامل بود) هیئت ماموریت داشت با مقامات شوروی درباره تخطی از موافقتنامه تضمین استقلال امیر بخارا مذاکره نماید. حکومت شوروی پاسخ داد که موضوع سقوط امیربخارا مسأله داخلی مردم بخارا است و این موضوع به حکومت شوروی هیچ‌گونه ارتباط ندارد.

امیر بخارا چون به کابل آمد در قلعه حشمت خان منزل کرد، تقریباً دو سال در اینجا اقامت داشت. امیر بخارا با انگلیس‌ها ارتباط داشت و چند بار از امیر امان‌الله تقاضا نمود که او را اجازه دهد گویا به مکه سفر کند. هدف وی رفتن به هند بود و انگلیس‌ها با اصرار او را دعوت می‌کردند، ولی امان‌الله خان با بهانه‌های مختلف اجازه مسافرت به او نداد.

مهاجران و اتباع ترکی در افغانستان

بعد از آنکه در سال‌های ۲۳ - ۱۹۲۲ مصطفی کمال در ترکیه به قدرت رسید، بسیاری از رجال برجسته جنبش ترک‌های جوان موفق شدند از ترکیه مهاجرت نمایند، طلعت پاشا به جرمنی رفت، انورپاشا و جمال پاشا با اجازه حکومت شوروی به آسیای میانه آمدند و وعده کردند در امر تأمین مناسبات نیک میان جمهوری شوروی و خلق‌های مسلمان بخارا ترکستان و افغانستان مساعدت نمایند و خصومت اسرای جنگی ترکی را که بعد از جنگ جهانی اول در آسیای میانه و افغانستان زنده‌گی می‌کردند از بین ببرند.

لاکن انورپاشا در آسیای میانه زیر قولش زد و سرنوشت خود را با بسماچی‌ها یکی کرد. جمال پاشا به افغانستان رفت، در افغانستان امیر امان‌الله او را رئیس کمیسیون طرح قوانین و نظام نامه‌ها تعیین نمود. اداره ویژه‌ی تحت نظر او تشکیل گردید، که در آن شمار زیادی از مهاجرین هندی کار می‌کردند.

به رهبری جمال پاشا و افسران ترکی‌پی که با وی به افغانستان آمده بودند، یوسف جنابک، سید بحری صدق افندی، عبدالحمید افندی، حسن افندی و دیگران در کابل قطعه‌ء نمونه عسکری ایجاد شد، حبیب‌الله کلکانی دران قطعه سرباز بود.

هنگام شورش قبایل جنوبی این قطعه در عملیات محاروبی شجاعت و دلیری فراوان نمایان ساخت. قطعه نمونه‌ء عسکری پس از آن که شورش قبایل جنوبی را سرکوب نمود، در اثر تحریکات و دسائیس انگلیس لغو شد.

و مناسبات میان قوماندانان این قطعه و وزیر حربیه وقت، نادرخان و نیز با جنرال محمود سامی قوماندان مکتب حربیه بسیار متشنج بود، نادرخان و محمود سامی در قوماندانان قطعه نمونه حریفان خود را در امر نفوذ بر امیر افغانستان می‌دیدند. باری هنگامی که این قطعه در منطقهء قرغه معروف تطبیقات نظامی بود، محمود سامی در همان زمان و در عین محل تطبیقات مکتب حربیه را به راه انداخت، نزدیک بود میان آنان بر خورد مسلحانه صورت بگیرد. سامی فرمان آماده‌گی آتش داد یوسف ضیا بیگ بر وی خشم گرفت و زشت گفت:

باری بر جمال پاشا چنین واقعه‌پی گذشت. روزی نادرخان نزد امیر امان‌الله آمد و خریطه‌پی که دو هزار سکه طلای ده ربلی تزاری در آن بود، پیش وی نهاد و گفت:

که این سکه‌ها را از طریق جمال پاشا سفارت شوروی به خاطر خدمات و همکاری‌های آینده میان آنان به وی فرستاده است. هنگامی که امان‌الله جمال پاشا را نزد خود احضار نمود و از وی توضیح خواست جمال پاشا خودش را در پای امیر انداخت، و بخشایش طلب کرد و اظهار داشت که این کار در اثر ابتکار خود نادرخان که از وی خواسته بود با سفارت شوروی روابط او را قایم سازد، صورت گرفته است. این واقعه سبب شد تا بدگمانی امیر امان‌الله نسبت به هر دوی شان به شدت تقویت یابد.

دربارهٔ انگیزه حقیقی این قضیه دشوار است سخن گفت؛ صرف معلوم است که جمال پاشا با آنکه یک پان ترکیست مؤمن سرسخت بود اغلب به سفارت شوروی می‌رفت و نادرخان به خاطر نفوذ رو به افزایش وی بر امیر نگران بود و به مقصد سقوط اعتبار وی از هیچ عملی دریغ نمی‌کرد. پیش از این حادثه نادرخان اکثراً با جمال پاشا ملاقات می‌کرد و با وی صحبت‌های طولانی می‌داشت.

به زودی جمال پاشا اجازه یافت از افغانستان به برلین سفر کند. برلین مرکز فعالیت ترک‌های جوان بود که از ترکیه مهاجرت کرده بودند. و جمال پاشا می‌خواست با طلعت پاشا در برلین ملاقات کند. بعداً اخیرالذکر توسط دشمنان کشته شد و جمال پاشا نیز هنگام بازگشت از برلین در تفلیس از دست داشنایکی دیگر به قتل رسید.

(داشناک‌ها - احتمالاً افرادی از پیروان اتاترک بوده اند).

طوری که گفته شده، بدری بای در سازماندهی پولیس در افغانستان مساعدت نمود، او بیمار شد و در کابل در گذشت، افواه بود که نامبرده، به فرمان امان‌الله که از پان ترکیزم او شدیداً در تشویش بود، مسموم شد. بدری بای در زمانش با انور پاشا و جنبش باسماچی مناسبات نزدیک داشت

در میان ترک‌هایی که در افغانستان بسر می‌برد، به ویژه از خیرالدین افندی باید یادآوری نمود. وی پس از استعفای محمود سامی به حیث قوماندان مکتب حربیه مقرر شد. در زمان جنگ اول جهانی خیرالدین افندی و یکنفر ترکی دیگر که شیرینی پز دربار بود به منطقه قبایل آزاد گریختند و در آنجا برعلیه انگلیس‌ها قیامی به راه انداختند. انگلیس‌ها از این قیام سخت در تشویش افتادند، و آن را به مثابه تبارز عملی فعالیت اتحاد جرمنی - ترکیه ارزیابی کردند و حبیب‌الله خان به محمدحسن مستوفی الممالک فرمان داد آنها را دستگیر نمایند.

پس از دستگیری آنان را به کابل آوردند و تا زمانی که امان‌الله به قدرت رسید، در منزل خود شان حبس بودند، و چون آزاد شدند شیرینی پز به ترکیه رفت و خیرالدین افندی به امارت بخارا روی نموده و با جنبش بخارای جوان را بطه برقرار کرد. هنگام سرکوبی جنبش بخارای جوان خیرالدین افندی در بخارا اعدام شد. سایر اتباع ترکی در افغانستان به زودی از طریق

عراق و اتحاد شوروی به ترکیه رفتند.

محمود سامی

سید محمود سامی از تبار سید عبدالقادر جیلانی (غوث الاعظم) از وابسته‌گان نقیب مردی عرب و اهل عراق بود، در آموزشگاه نظامی استامبول درس خوانده و سپس در بغداد افسر مقرر شده بود.

نقیب از اخلاف عبدالقادر جیلانی بود و در بغداد بسر می‌برد، تحت تأثیر انگلیس‌ها قرار گرفت و در سال‌های اخیر فرمانروایی عبدالرحمن به وی نامه فرستاد و در آن خواهش نمود، عبدالرحمن خان به وی اجازه دهد به افغانستان سفر کند چون در افغانستان به سلسله جیلانی مردم بسیار اعتقاد دارند، عبدالرحمن خان پاسخ داد که در کشور با روحانیون متنفذ مبارزه جدی جریان دارد، مبدا به نقیب آزاری برسد، به همین دلیل تقاضایش را رد نمود. نقیب در زمان حبیب‌الله به افغانستان آمد و در جلال‌آباد منزل کرد، در کشور نفوذی گسترده یافت و همانجا در جلال‌آباد، در گذشت، از وی دو پسر ماند.

محمود سامی در بغداد به خاطر تجاوز بر سربازی تحت محاکمه قرار گرفت و جزای اعدام تهدیدش می‌کرد، از بغداد به بمبئی گریخت، در آنجا انگلیس‌ها او را مزدور کردند، و به افغانستان آمد. در افغانستان لقب کرنیل یافت و با پشتیبانی عنایت‌الله خان مکتب حربیه را تأسیس کرد، تعداد آموزگار منجمله در مضامین ریاضی و زبان ترکی از ترکیه دعوت نمود، در میان آموزگاران شوهر خواهر محمود طرزی معلم سواری عباس افندی و نیز معلم زبان و ادبیات ترکی نظیف افندی شامل بودند.

محمود سامی قوماندان مکتب بود و مضمون عسکری و جمناستیک تدریس می‌کرد، خودش جمناستی ورزیده بود. سایر معلمان مکتب حربیه افغان

بودند، در این مکتب يك تولى تعليمی نیز وجود داشت.

عنایت الله خان بر محمود سامی بسیار عنایت داشت و در کارش همه جانبه مساعدت می کرد، مدتی امان الله خان و عنایت الله خان نیز در مکتب حربیه درس خواندند؛ نخستین فارغان مکتب حربیه تربیت و دانش نظامی عالی از خود نشان دادند.

چند سال بعد از آمدن محمود طرزی یکی از شاگردان مکتب حربیه به عنایت الله خود شکایت نمود که محمود سامی به زور او را به هم خوابه گی مجبور می سازد.

تحقیقات سری صورت گرفت و معلوم شد که شکایت حقیقت دارد.

عنایت الله خان محمود سامی را نزد خود احضار نمود و امر کرد او را به تخت خواب بسته کنند و آنقدر چوب بزند تا نیمه جان شود و چون به حال آمد تحت الحفظ از مرز کشور بیرونش اندازند که به هند رود.

محمود سامی از افغانستان بیرون انداخته شد، لکن از داکه طبق تقاضای علیاحضرت و پسرش امان الله که اظهار داشت نزد محمود سامی زبان ترکی و زبان فرانسوی می آموزد، به کابل احضار شد، چون دوباره به کابل آمد دیگر به مکتب حربیه راه نیافت، امان الله خان قطعه زمین و خانه‌یی به او داد، محمود سامی در آنجا منزل کرد، هنگامی که امان الله بقدرت رسید به محمود سامی لقب جنرالی اعطا کرد و مجدداً بحیث قوماندان مکتب حربیه مقرر شد، سپس قوماندان عسکری کابل تعیین گردید و در زمان قیام حبیب الله هیچگونه مقاومتی علیه وی از خود نشان نداد و حتی از قربان وی شد.

محمود سامی را نادرخان در قضیه محمدولی خان اعدام نمود، در حقیقت میان آنان هیچگونه ارتباطی وجود نداشت. محمود سامی همیشه

وظیفه‌پی را که انگلیس‌ها به او می‌سپردند اجرا می‌کرد.

محمود سامی انسانی جبون، بد اخلاق و زشتخو بود، هنگام سلطنت امان‌الله با دختری از قبیله محمدزایی عروسی کرد، از او چند فرزند به دنیا آمد که اکنون در افغانستان زنده‌گی می‌کنند.

دختر برادر ارشد محمود سامی که در دوره حبیب‌الله به کابل آمده بود، در زمان امان‌الله به عقد ازدواج محمد یعقوب خان وزیر دربار در آمد.

در کابل به اصطلاح حکومت مؤقت هند بسر می‌برد. مولانا عبیدالله، سیدعلی عباس، حکیم اسلم خان بلوچ، قاضی عبدالولی، نواب سالم خان و عده‌پی دیگر از جمله شخصیت‌های سیاسی فعال هندی مقیم افغانستان به شمار می‌رفتند، ماهندرا پراتاب چند بار به افغانستان سفرهای کوتاهی انجام داد و برکت‌الله با هیئت جرمنی - ترکیه از افغانستان بیرون رفت.

در زمان امان‌الله در مکتب حریبه داکتر عبدالحافظ هندی دانشمند برجسته کیمیا که در جرمنی تحصیل کرده بود تدریس می‌کرد. وی پس‌انتر به جرمنی رفت تعدادی از هندوهای مهاجر ساکن افغانستان از طریق اتحاد شوروی به ترکیه و ایتالیا رفتند، و برخی در اتحاد شوروی رحل اقامت افگندند.

بطور مثال محمدعلی لاهوری در مسکو سکونت گزید، او یک کمونیست بود و نویسنده این سطور در کابل با نامبرده معرفت داشت، نثار محمد از یوسف‌زایی‌های پشاور بود که با دختری یهودی عروسی کرد و در انستیتوت خاورشناسی بنام تاری مانوف تدریس می‌کرد. در سال ۱۹۳۷ زندانی شده و همانجا مرد.

از جمله سایر مهاجرین هندی در افغانستان شخصی بنام ظفر حسن که با الله‌نواز هنگام سلطنت حبیب‌الله به افغانستان آمد در وقت امان‌الله به

ترکیه رفت و در آموزشگاه نظامی درس خواند و در ارتش ترکیه افسر شد، او همیشه با خانواده نادرخان ارتباط داشت، و هنگامی در سال ۱۹۳۵ شاه محمود خان که در آن وقت وزیر حربیه بود برای مشورت به اتحاد شوروی آمد، در ترکیب هیئت وی ظفر حسن نیز شامل بود.

دربارهٔ يك نفر هندی دیگر الله نواز که در افغانستان زنده گی می کرد جداگانه صحبت خواهد شد.

مهاجران روسی در افغانستان

اگر چه شمار مهاجران روسی در افغانستان قابل ملاحظه بود ولی آنان مانند مهاجران هندی و ترکی جمعیت واحد متمرکزی را تشکیل نمی دادند.

در کابل عمدتاً آنها در سرای ملاکه یکی از بزرگترین عمارت شهر بود و در زمان حبیب الله مدتی محمود طرزی آنجا زنده گی می کرد ساکن بودند.

در میان روس های مهاجر دشوار است چهره معروف و مهمی را یافت جز مکسیم که نقاش بود و خانمش که زنی اشرافی بود و از روسیه فرار کرده بود.

در میان مهاجران روس اشخاص آتی را نگارنده به خاطر دارد: یکنفر آموزگار توپچی، یکنفر استاد پرواز که در مکتب حربیه تدریس می کرد، یکنفر مامور بنام نیکلای که در (کشک) مسلمان شد و نام عبدالله اختیار کرد و در مکتب حبیبیه زبان روسی درس میداد و شخص دیگری بنام نیکلای افاناسف، آخرالذکر هم اسلام آورد و نام عبدالرحمان بر خویشتن گذاشت، مدتی دراز در افغانستان زنده گی کرد، ترجمان بود. هنگام جنگ دوم جهانی به جاسوسی برای شوروی متهم گردید و از افغانستان به شوروی فرستاده شد.

باسماچ‌ها در افغانستان:

از جمله رهبران باندهای بزرگ باسماچی که در افغانستان پناه یافته بود از ایشان سلطان و فوزایی مقسوم که بعداً اول الذکر را به قتل رسانید، باید نام برد، باندهای باسماچی لوقی‌ها بسرکرده‌گی رحیم بیک، علی مردان داد خواه، الات پهلوان، عبدالقیوم پروانه چی خسر ابراهیم بیک، و عبدالرحمان مینک باشی ترکمن و باندهای قونغورات‌ها به سرکرده‌گی خرم بک و حاتم بک در مناطق تاجکستان و ازبیکستان و باندهای خلیفه قزل ایاق عبداللّه، شیرمحمد کور فرغانه‌یی و ایشان جنید خان در ترکمنستان فعالیت می‌کردند.

پس از فرار امیر بخارا به افغانستان بسیاری از مالداران و بای‌ها از ترس حکومت شوروی گریختند و به افغانستان آمدند. آنها نیز در جنبش باسماچ‌ها فعال شرکت می‌نمودند و اموال غارت شده را با امیر تقسیم می‌کردند، باسماچ‌ها از طریق چترال، بدخشان افغانستان و پامیر از انگلیس‌ها کمک فراوان سلاح و مهمات می‌گرفتند و پشتیبانی می‌شدند. باسماچ‌ها با دگروال بیلی که در آسیای میانه فعالیت می‌کرد، رابطه داشتند. در افغانستان افواه بود که شخصی لارنس نزد باسماچ‌ها آمده بود.

پس از آن که انور پاشا در میان باسماچ‌ها در آسیای میانه سرکشید این جنبش به مرحله نوینی گام گذاشت. انور پاشا با تأمین ارتباط با سرکرده‌گان باسماچ‌ها به زودی یکی از برجسته‌ترین سازمان دهنده‌گان و رهبر مبارزه مسلمانان به حکومت شوروی گردید و اعلام داشت که امپراطوری تمام ملیت‌های ترکی را ایجاد می‌نماید.

دانیار بک افسر اسبق ارتش روسیه تزاری از مردم لزگین، فاروق بک، حسن افندی پسانتر معلم سواره نظام در مکتب حربیه کابل دوست نزدیک

محمود سامی و شماری دیگر از همکاران فعال انور پاشا بودند.

زمانی که نادرخان وزیر حربیه بود، هم‌زمان امیر امان‌الله او را رئیس تنظیمیه ولایات قطغن و بدخشان تعیین کرد. در این مقام نادرخان با انور پاشا رابطه قایم ساخت، هیئتی را در رأس محمد انور بسمل با سکه‌های طلا، سلاح و البسه و نیز يك دسته افراد مسلح قبایل جنوبی، نزد وی فرستاد. انور بسمل که دوست زندان‌نگارنده در افغانستان بود، اظهار داشت که البسه و سلاح انگلیسی از طریق چترال و از جانب انگلیس‌ها مواصلت کرده بود، نادرخان بدون آن که امان‌الله را آگاه سازد و به ابتکار خودش بدین عمل دست بازید. بعداً نادرخان امان‌الله خان را در جریان قرار داد. هیئت افغانی از آنجا بازگشت و دسته افراد مسلح بحیث محافظان شخصی با انور پاشا باقی ماندند، قوماندان بلوک شخصی بود بنام نوراحمد ملقب به بچه اندر (مادرش زن نورمحمد باشی مطیح نصرالله خان بود و چون شوهرش درگذشت نصرالله خان وی را به زنی گرفت). پسان‌تر امان‌الله خان هدایت داد این دسته به افغانستان احضار شود. بسمل در نتیجه ملاقات‌هایی که با انور پاشا داشت، جداً معتقد گردید که اجزای پلان انور پاشا به قول بسمل (پان‌تورکیست افراطی و ما جرا جو در آسیای میانه) قطعاً، به سود افغانستان نیست بلکه وسیله‌ی دردست انگلیس خواهد بود.

بعد از کشته شدن انور پاشا و همکارانش باسماچ‌ها مجدداً پراکنده شدند، قوای شوروی بر عملیات خود افزودند و باسماچ‌ها مجبور گردیدند به افغانستان بگریزند.

فوزاییلی مقسوم، کور شیرمحمد فرغانه‌یی با برادرش ابراهیم بیک بکابل انتقال یافتند و در اینجا تحت نظر قرار داشتند و خارج شدن از شهر برای شان ممنوع بود. در کابل کور شیرمحمد بمرد و فوزاییلی در همین شهر از دست آدم ناشناس کشته شد.

افزون بر آن در زمان امان‌الله خان با موافقت وزیر عدلیه و رئیس تنظیمیه ولایت مزار شریف محمدابراهیم خان سر کرده دسته‌های بزرگ با سماچی عبدالله خواجه خلیفه قزل ایاق به همراهی سرداران ترکمن حمله‌پی را به خاطر تصرف کرکی سازمان دادند. جنگ کرکی بسیار شدید بود و دسته‌های بزرگی در این عملیات جنگی اشتراک ورزیدند، با سماچ‌ها، مجبور گردیدند عقب نشینی نمایند. امیر امان‌الله چنان وانمود کرد انگار درباره این قضیه معلوماتی ندارد، بعد از شکست با سماچ‌ها امر کرد که تمام مهاجران ترکمن را به خارج کشور نقل دهند، ولی این فرمان اجرا نشد.

بعد از آن که حبیب‌الله به قدرت رسید ابراهیم بیک اجازه یافت به قطغن برود و به سود امیر بخارا به فعالیت بپردازد. امیر بخارا نزد حبیب‌الله حرمت و اعتبار فراوان داشت، چون حبیب‌الله به قدرت رسید مساعدت همه جانبه اش را به امیر بخارا وعده داد و اظهار داشت: «بخارا را با چنین امیری شادباش می‌گوییم».

امیر بخارا در فعالیت‌های ضد شوروی خود نه تنها با با سماچ‌ها بلکه با انگلیس‌ها نیز رابطه داشت.

ابراهیم بیک فعالیت دسته‌های با سماچی را در قلمرو شوروی تقویت کرد، هنگامی که نادرخان به سطنت رسید، بسیاری از طرفداران سابق حبیب‌الله از کوه‌دامن به باندهای ابراهیم بیک پیوستند.

نادرخان به ابراهیم بیک پیشنهاد نمود تسلیم شود. وی این پیشنهاد را رد کرد. پس‌انتر درباره این مطلب بخوانید.

در اثر تماس‌های نادرخان امیر بخارا بچه کاکایش میرصاحب دروازی را که نخستین سفیر امیر بخارا در دربار امان‌الله و از تبار محمدولی خان بوده نزد ابراهیم بیگ فرستاد گویا برای این که او را وادار سازد که تسلیم شود، اما

میرصاحب حامل پیام سری امیر بخارا بود که عملیات ضد شوروی را هرچه گسترده تر دامن زند.

نگارنده این سطور در سال ۱۹۳۰ به قطغن آمد هنگامی که میر صاحب آنجا بود و در جریان تمام وقایع قرار داشت؛ اما شخصاً با ابراهیم بیگ آشنا نبود، نگارنده خسر او عبدالقیم را از زمان حاکم بودنش در امام صاحب در دوران امان‌الله می‌شناخت. نگارنده همچنان با سرکرده‌گان باسماچ‌ها خرم بیگ، حاتم بیگ، علی مردان، دادخواه، الات پهلوان، عبدالرحمن بیگ باقی و غیره از نزدیک آشنایی داشت و همیشه آنان را با مشوره‌های خود از حمله بر قلمرو شوروی بر حذر می‌ساخت این امر سبب گردید که مناسبات وی با آمر نزدیکش والی قطغن و بدخشان محمد سلیمان خان که طرفدار سرسخت باسماچ‌ها و مخالف حکومت شوروی بود، تیره شود.

تابستان سال ۱۹۳۰ در عوض ناظر محمد صفر، والی قطغن احمدعلی خان که قبلاً بحیث معاون وزیر حربیه کار می‌کرد، تعیین شد و همو بود که ابراهیم بیگ را نزد خود خواست. مذاکرات احمدعلی خان و ابراهیم بیگ در سه دوره بی‌نتیجه ماند. زیرا ابراهیم بیگ و آدم‌هایش از ترس احتمال خیانت نادر و والی وی سخت محتاط بودند، پس‌انتر والی مزار شریف یعقوب خان نیز با ابراهیم بیگ مذاکره کرد که ناکام ماند.

قوای شوروی در ماه‌های جون و جولای سال ۱۹۳۰ با موافقت نادرخان در منطقه چاردره علی آباد به مقصد سرکوبی باسماچ‌ها از مرز گذشتند و به خاک افغانستان داخل شدند، ولی باسماچ‌ها به عمق کشور رفته بودند و قوای شوروی دو روز بعد دست خالی برگشتند. بعد از این حادثه ابراهیم بیگ فعالیت‌های خود را تقویت بخشید.

به منظور مبارزه با ابراهیم بیگ نادرخان وزیر حربیه شاه محمود خان را بحیث رئیس تنظیمیه قطن مقرر کرد، از میان قبایل جنوبی با وعده چور و چپاول دسته‌های داوطلب به سرعت سازمان یافت، اهالی قطن هم از دست باسماچ‌ها و هم از دست این دسته‌های داوطلب که غارت می‌نمودند، می‌کشتند و به کودکان تجاوز می‌کردند، متحمل مصائب فراوان شدند، به زودی ابراهیم بیگ ناگزیر گردید با دسته‌های خودش از افغانستان خارج شود و به شوروی برود و آنجا سرکوب گردید و کشته شد.

فرزندان امیر امان‌الله

امیر امان‌الله چار بار زن کرد. از زن اولش دختر شیر محمد شغنانی پری گل پسری داشت بنام هدایت‌الله. زن دومش ثریا دختر محمود طرزی دو پسر آورد، رحمت‌الله که اکنون در روم استاد است و احسان‌الله انجنیر ساختمان که فعلاً از طریق ملل متحد در ایران کار می‌کند. دخترش آمنه شوهر ترك دارد، عابده سراج خانم عنایت‌الله سراج سابق رئیس کلتوری سفارت افغانستان در مسکو، ملیحه خانم يك نفر ترکی، عاده زن يك ایتالوی است. هندیه نخست شوهر ایرانی داشت اکنون به ازدواج عبدالروف سابق وزیر اقتصاد افغانستان در آمده است و ناجیه شوهر ترك دارد.

امان‌الله خان چند روز قبل از آن که افغانستان را بگذارد روی ملحوظات سیاسی با عالیه دختر نصرالله عروسی کرد. ۲۷ می سال ۱۹۲۹ امان‌الله از افغانستان بیرون رفت تصور می‌کرد با این ازدواج اتهاماتی را که علیه او مبنی بر پیوندش با محمود طرزی وارد می‌شد، تضعیف کند و طرفداران نصرالله خان (افغانهای پیر) را که از اصلاحات و سیاست داخلی وی ناراضی بودند به جانبداری خود بکشانند.

و دقت آماده‌گی گرفته شود و این آماده‌گی مدتی طولانی را در بر می‌گیرد، در یکی از آخرین دیدارها امان‌الله مستقیماً از طرزی بخاطر «نصیحت پردازی دایمی» نارضایتی خود را اظهار داشت و علاوه نمود که گویا طرزی می‌خواهد همه عمر برایش لالا بزرگ باشد، که وی (امان‌الله) چنین چیزی را تحمل کرده نمی‌تواند، چون پس از این گفت و گو طرزی بیرون رفت امان‌الله با عصبانیت (آن مرد از ترس دیوانه شده است) امان‌الله به خود اطمینان داشت و همیشه می‌گفت: آنچه را من می‌خواهیم مرده افغانستان می‌پذیرد و طبق آن عمل می‌کند. او نارضایتی رو به افزایش مردم و توطئه‌ها و دسایس دایمی انگلیس را قطعاً در نظر نمی‌گرفت، از بازگشت طرزی مدتی نگذشته بود که استعفی داد. در عوض وی غلام صدیق خان چرخي بحیث وزیر خارجه مقرر شد، وی آدم جاه طلب بود و آرزوی کرسی صدارت را در دولت امیر امان‌الله در دل می‌پرورانید.

طرزی تمام دارایی و اهل خانواده را با خود برد و هدفش این بود که دیگر به افغانستان برنگردد. طرزی قبل از سقوط حکومت امان‌الله از افغانستان بیرون رفت.

حضرت شوریازار (محمد صادق خان) و قاضی عبدالرحمان دو مرد روحانی متنفد در رأس گروهی که اصلاحات و ابداعات امیر ناراضی شان ساخته بود، میان قبایل جنوبی رفتند، هدف شان این بود که علیه امان‌الله شورش برپا کنند، آنها را دستگیر کردند و به کابل آوردند. بعد از عودت امان‌الله از سفر خارج، شورش شنوار علیه حکومت امیر در گرفت، این شورش با آمدن پیر کرمشاه از هند (لورنس) میان قبایل آزاد هم‌زمان رخ داد، شورش شنوار با حملات حبیب‌الله علیه کابل نیز مصادف بود.

در سال‌های اخیر حکومت امان‌الله نه فقط محمود طرزی بلکه شمار دیگری از همکاران و طرفداران از امیر کناره گرفتند.

امان‌الله که نسبت به خویشتن بسیار پر مدعا بود بعد از سفر اروپا هنوز بیشتر معتقد گردید که سرنوشت مردم افغانستان در دست اوست. امان‌الله اشخاص متملق و چاپلوس را دور خود جمع کرد از جمله عبدالله خان که پسانتر (مصاحب) امیر گردید و در زمان نادرشاه و ظاهر شاه بحیث رئیس شورا مقرر شد. متملقان کمتر بکار و وظیفه علاقه داشتند، نه درباره خیر و رفاه کشور و مردم آن فکر می‌کردند بلکه در اندیشه تامین منافع خود شان بودند به توطئه و دسیسه می‌پرداختند و در راه تقویت نفوذ خویش بر امیر علیه یکدیگر مبارزه می‌کردند.

امان‌الله خان در سیاست خود چنانچه باید ثابت قدم و پیگیر نبود و به آسانی حاضر بود آن را تغییر دهد.

در دربار گروه بندی و دسته بندی‌های گوناگونی ایجاد گردید. جالب توجه است که طرفداران قبلی امان‌الله اشخاصی مانند محمودطرزی، محممدولی خان (این دو نفر دوستان بسیار نزدیک بودند) و دیگران قطعاً بدین دار و دسته‌ها نپیوستند.

در این زمان جنرال غلام‌جیلانی خان چرخي برادر غلام‌نبی خان در انقره، شجاع‌الدوله در لندن، نبی خان در مسکو سفیر افغانستان بود.

شجاع‌الدوله هنگامی که در لندن بود با نادرخان که در خارج اقامت داشت مکاتبه می‌کرد. نادرخان تلاش فراوان بخرج می‌داد تا همه اشخاص ناراضی از امان‌الله را دور خود جمع کند.

در نامه‌های خود شجاع‌الدوله سیاست داخلی امیر را انتقاد می‌نمود و بخاطر عاقبت نیندیشی وی تشویش داشت و بدین باور بود که سیاست سال‌های اخیر امان‌الله خان بر ضرر کشور تمام می‌شود، یکی از چنین نامه‌ها به دست میرزا عبدالله سکرتر اول سفارت افتاد. او آدمی جاسوس بود،

نامه را از طریق وزیر امور خارجه غلام صدیق به امیر فرستاد و همین امر سبب گردید که مناسبات امیر با هم‌رزم سابق به تیره گی و تشنج گراید.

برادر ارشد نادرخان محمد عزیز خان سابق شاغاسی خارجه در دوره امیر حبیب‌الله، در زمان امان‌الله بحیث ناظم امور درسی «محصلان افغانی» در فرانسه مقرر شده بود، شاه ولی قوماندان عسکری کابل بود بعداً بحیث مصاحب امیر ارتقا یافت. شاه محمد خان در قطغن و بدخشان رئیس تنظیمیه بود، قبلاً نادرخان رئیس تنظیمیه قطغن و بدخشان بود که از وظیفه سبکدوش گردید در عوض وی بچه کاکایش محمدسلیمان خان در این بست مقرر گردید.

علت سبکدوشی نادرخان چنین بود، امیر امان‌الله اسنادی به دست آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکرده‌گان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله لنگ، برادرش عبدالرشید و قوم نادر خان، عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند مدعی تخت و تاج افغانستان، یعقوب خان که در راولپندی هند میزیست، ثابت می‌ساخت. در حقیقت این عبدالکریم بود که انگلیس‌ها او را نزد قبایل منگل فرستادند برای این که در جنوب کشور پایگاه مخالفت با امیر امان‌الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادر خان، امیر امان‌الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادرخان با باسماچ‌ها نیز در نظر گرفت.

امان‌الله خان، نادرخان را به کابل احضار نمود و برای این که وی را دور ساخته باشد در عوض محمود طرزی که به افغانستان آمده بود در فرانسه سفیر ساخت.

نادرخان که از بیماری توبرکلوز رنج می‌برد اندکی بعد از سفارت استعفا داد و در ونیس ویلایی خرید و در آنجا مسکن گزید.

بعد از نادرخان غلام‌نبی سفیر فرانسه تعیین شد و پس از وی حبیب‌الله طرزی. محمد عزیز خان از پاریس و محمد هاشم خان سفیر افغانستان در مسکو به ونیس نزد برادر خود نادرخان آمدند. و امیر امان‌الله که این گردهمایی سه برادر او را نگران ساخته بود تصمیم گرفت آنها را بکابل احضار کند. شاه‌ولی خان مصاحب به ونیس اعزام گردید و احتیاطاً خانواده اش در کابل نگهداشته شد، لاکن شاه‌ولی خان برنگشت، پول سفر خرج را نیز مسترد نکرد، اکنون بدگمانی امان‌الله خان نسبت بدین چار برادر که در ونیس جمع شده بودند هنوز بیشتر شد.

هنگامی که حبیب‌الله به قدرت رسید خواست نادرخان و برادرانش را به افغانستان برگرداند پسر کاکای شان احمد شاه خان را به فرانسه اعزام کرد. لاکن او هم به افغانستان نیامد. بعداً ظاهر شاه با دختر احمد شاه عروسی کرد، احمد شاه خان در وقت سلطنت ظاهر شاه مدتی وزیر دربار بود.

نادر خان، شاه ولی خان و محمد هاشم خان در میان قبایل جنوبی افغانستان رفتند برای این که جنبش ضد حبیبی را رهبری نمایند (محمد عزیز خان و احمد شاه خان در ونیس ماندند، پس از آن که قطعه‌ء نمونه ترکی لغو شد حبیب‌الله که در آن خدمت می‌کرد آزاد گردید و به کوه‌دامن آمد و به کار کشت و زراعت پرداخت).

ولی چند بار به اتهام دزدی او را زندانی ساختند و او دزد نبوده سرانجام بخشم آمد، دست‌هایی را ایجاد کرد و به حملات شجاعانه‌یی که بی‌کیفر ماند دست یازید؛ حتی عساکر حکومتی را خلع سلاح کرد.

زمستان حبیب‌الله از میان قبایل جنوبی، به هندوستان و پشاور می‌رفت، در یکی از این مسافرت‌ها هنگامی نام او بیرون از مرزهای افغانستان مشهور شده بود، عده‌یی با وی رابطه، برقرار کردند، او را جانبدار خود ساختند و

به توافق رسیدند که او در کشور نا آرامی ایجاد کند برای این که زمینه به قدرت رسیدن نادرخان فراهم آید و این يك پلان بود.

در اوج شورش شنوار حبیب‌الله علیه کابل به حمله پرداخت ولی در وقت جنگ زیر کوتل خیرخانه نزدیک قریه ده کپک در شانه زخمی شد و عملیات جنگی وی موقتاً فروکش کرد، پس‌انتر افشا شد که حبیب‌الله زخمی را انگلیس‌ها برداشتند و در شفاخانه سفارت خود تداوی نمودند و چون صحت یافت از ایشان پول و سلاح دریافت کرد و با نیروی جدید به عملیات جنگی علیه امان‌الله پرداخت. در این وقت وزیر حربیه افغانستان عبدالعزیز خان بود، او سلاح و مهمات دولتی را می‌فروخت و این سلاح و مهمات بدست مخالفان می‌افتاد.

در این روزگار دشوار وطن ۱۰ جنوری سال ۱۹۲۹ امیر امان‌الله اعلام نمود که از تاج و تخت به نفع عنایت‌الله خان صرف نظر می‌کند و نمی‌خواهد که در کشور خون ریزی شود، امان‌الله به خانواده اش که در قندهار بود، پیوست، او امیدوار بود که به یاری آنان مبارزه به خاطر کابل را پیش برد، افزون بر آن قندهار از قدیم مرکز پشتون‌ها بوده است، و بدین دلیل امان‌الله خان آرزومند بود که تبلیغات وی علیه (شورشی تاجک) موثر افتد و پشتون‌ها را متحد گرداند.

* * *

«۱» نادرخان در خلال اقامتش در جنوب کشور مصارف زیادی داشت زیرا مبارزه با امان‌الله خان در قندهار و حبیب‌الله خان در کابل احتیاج به مصارف مالی داشت و باید در منبع مالی وی تحقیق صورت گیرد. همچنان تهیه سلاح و مهمات حربی که با دست باز در اختیار قبایل گذاشت. در مورد استاد حامد می‌گوید: انگلستان نادر را از فرانسه با امکانات کافی از

طریق هند و از راه پاراچنار به افغانستان فرستادند همه عوامل فرومایه خود را در افغانستان که در میان ملت و جاهت و نفوذی هم داشتند، تشویق کردند تا در پهلوی وی بایستند و با او همکاری کنند. مردم ما مطلع اند که همکاری این عوامل مکار و نقش شان در تطبیق نقشه انگلستان از چه قرار بوده است.

انگلیس‌ها در گوشه‌ای زیر درختی، در سمچی، در قبری یا قبرستانی سلاح را دفن می‌کردند. فردا همان عامل انگلیس خوابی میدید. بمردم می‌گفت (به فلان منطقه بروید زیر فلان درخت و در فلان قبر و فلان سموچ سلاح دفن است) طوری وانمود می‌کرد که گویا به وی الهام شده باشد. کسانی می‌رفتند و اسلحه و پول بیرون می‌آوردند. بدین ترتیب انگلیسیان طرفداران نادر را مسلح می‌کردند.)

«۲» بنابر اظهار نظر خلیل‌الله خلیلی قبل از وفات شان در پشاور گفته بودند که حبیب‌الله از اثر چهره توپ شرنپل در شانه‌ء چپیش زخمی گردید پس حبیب‌الله امر عقب نشینی را صادر و قوای وی دوباره از راه نه برجه و ده کیپک و هزاره بغل به حسین کوت عقب نشینی نموده قلعه‌ء حسین کوت را معسکر خود قرار داده و چند نفر طبیب‌های محلی که در عساکرش موجود بودند در صدد علاج وی بر آمدند و چندی بعد امیر صحت‌یاب گردید این بیان استاد با اظهار نظر شاه آقا مجددی و صاحبزاده عبدالکریم خسروی تطبیق می‌کند.)

«۳» بنابر اظهار نظر عزیزاحمد جان پنهان که از زیان خواهر امیر حبیب‌الله اظهار نموده، حبیب‌الله ولد امین‌الله ولد عبدالله از خوانین کلکان و در سال ۱۸۹۰ متولد گردید مادرش مریم دختر امیر خان از قوم تره‌کی کوچی بود.)

عنایت‌الله سه روز امیر کابل بود در این مدت فقط توانست هیئتی را نزد حبیب‌الله بفرستد و از او بخواهد بیعت کند و تسلیم شود و حضرت شور بازار (محمد صادق خان) که از زندان ارگ آزاد شده بود، عضو هیئت بودند.

حبیب‌الله هیئت را در قلعه مراد بیگ که تقریباً ۲۰ کیلو متر از کابل فاصله دارد پذیرفت. حضرت شور بازار پیشنهاد نمود که نه عنایت‌الله خان بلکه محمد عثمان خان را که در زمان امان‌الله خان رئیس شورا و از خانواده سلطان محمد خان (طلایی) بود حبیب‌الله بحیث امیر قبول کند، هنگام مذاکره یکی از همکاران نزدیک حبیب‌الله، شیر جان نزد او آمد و از او خواست برای صحبت رسمی به اتاق همجوار برود، شیر جان به حبیب‌الله گفت که اگر نمی‌خواهد به عنایت‌الله خان بیعت کنید پس چرا باید این گرگ پیر محمد عثمان خان امیر شود، در این صورت بهتر است خودش امیر افغانستان گردد. گویا تا این لحظه در اندیشه حبیب‌الله خطور نمی‌کرد ادعای تاج و تخت داشته باشد. چون بعد از این گفت و گو حبیب‌الله نزد هیئت آمده اعلام داشت که نه عنایت‌الله و نه محمد عثمان را بحیث امیر افغانستان می‌پذیرد و دو روز به عنایت‌الله وقت می‌دهد برای این که کابل را بگذارد، با چنین پاسخی هیئت به کابل برگشت.

عنایت‌الله با خانواده و خزانه دولتی توسط طیاره‌پی که انگلیس‌ها در اختیارش گذاشتند به هند پرواز کرد و از آنجا به قندهار آمد با امان‌الله پیوست و آنها برای جنگ با حبیب‌الله که اینک کابل را گرفته بود از قندهار حرکت کرد و تا قلات و مقر رسید.

در میان عساکر حبیبی بی‌نظمی دایمی حکمفرما بود، طرفداران امان‌الله در کابل فعالانه عمل می‌کردند.

فرزندان امیر امان‌الله

نادرخان عملیات جنگی خود را علیه حبیب‌الله در میان قبایل جنوبی آغازید، در شمال غلام‌نبی خان و در هرات شجاع‌الدوله نیز علیه حبیب‌الله به مبارزه برخاستند، عساکر امان‌الله غزنی را تهدید می‌کرد، تمام این فعالیت‌های موفقانه انگلیس‌ها را در تشویش انداخت، نورالمشایخ کهن‌سالترین عضو خانواده حضرت شور بازار که در سال‌های اخیر حکومت امان‌الله به هند گریخته بود و اکنون نادرخان را همراهی می‌کرد، نیز از موفقیت امان‌الله خان نگران بود. بناءً قبیله سلیمان خیل را که در میان شان نفوذ فراوان داشت علیه وی بشورانید و چون امان‌الله خان مشاهده کرد که دشمن عمده او صرف حبیب‌الله نیست و دشمن گنده تری وجود: دارد (هنوز از موفقیت‌های غلام‌نبی خان و شجاع‌الدوله اطلاع نداشت) به قندهار بازگشت تمام هست و بود خود را جمع کرد و با عنایت‌الله خان از طریق چمن به هند رفت. آنها تا بمبئی رفتند، و از آنجا با کشتی امان‌الله به اروپا رفت و عنایت‌الله به ایران.

عنایت‌الله در اثر سکت قلبی در سال ۱۹۶۹ در تهران در گذشت و در سال ۱۹۹۳ خاک او را به افغانستان آوردند و در جوار مزار پدرش در جلال‌آباد دفن کردند از عرشه کشتی امان‌الله به اتاترک و به پادشاه ایتالیا ویکتور امانول تلگرام فرستاد، اول الذکر با وجود مناسبات نیک قبلی سکوت کرد و پادشاه ایتالیا موافقت کرد، امان‌الله را بپذیرد و او هم به روم رفت.

علت عقب نشینی امان‌الله از قندهار همانا شورش قبایل سلیمان خیل، اندرو تره‌کی بود. این شورش عمدتاً علیه شخص امان‌الله برپا شده بود.

در زمان شورش شنوار علی‌احمد خان والی کابل به منظور فرونشاندن شورش از طرف امان‌الله خان مامور شده بود، در جلال‌آباد علی‌احمد خان خود را امیر اعلان کرد و چون به او بیعت نکردند به هند رفت و بعد از مهاجرت امان‌الله به قندهار آمد و مجدداً خود را امیر اعلام نمود، سپس به همراهی مولانا عبدالواسع که حمایتش می‌کرد توسط نیروهای حبیبی دستگیر گردید و در کابل به توپ بسته شد.

چون حبیب‌الله بقدرت رسید علیه او در کابل توطئه‌پی سازمان داده شد. در این توطئه برادر امان‌الله حیات‌الله خان و برادر دیگرش عبدالحمید که در آموزشگاه نظامی فرانسه درس می‌خواند، سردار محمدعثمان خان و حبیب‌الله خان ابوی سابق وزیر حربیه از خانواده ابو احمد خان سردار جنگی زمان عبدالرحمن خان شرکت داشتند. توطئه کشف گردید و تمام اعضای آن اعدام شدند، بعداً توطئه دیگری را جوانان کابل سازمان دادند و تلاش گردید علیه حبیب‌الله سوءقصدی صورت گیرد. در این توطئه قاری دوست محمد (پدر ضیاء قاری‌زاده) نیز عضویت داشت. قاری موضوع را به حبیب‌الله اطلاع داد، اعضای این گروه هفت، ده نفر بودند. هنگامی آنها را نزد حبیب‌الله آوردند به ایشان گفت هر پادشاه دیگری نیز امر می‌کرد آنها را تیر باران کنند.

قاری دوست محمد در محفل حاضر بود و انتظار داشت که جایزه بگیرد، ولی حبیب‌الله باوصف آنکه قاری خبر توطئه را به وی رسانیده بود، امر کرد نخست قاری بحیث عضو گروه تیر باران شود، مقربان حبیب‌الله از قاری حمایت و پشتیبانی نمودند ولی حبیب‌الله اظهار داشت که او خاین است اول این را تیر باران می‌کنند، قاری تیر باران شد سپس سایرین اعدام گردیدند.

انگلیس‌ها به حبیب‌الله اعتراض می‌کردند که چرا تاج و تخت را به نادرخان

نداده بلکه علیه او به عملیات جنگی پرداخت. حبیب‌الله با صراحتی که داشت پاسخ داد او امیر افغانستان است و نمی‌خواهد نه با انگلیس‌ها و نه با نادرخان از تبار خاینان کدام ارتباطی داشته باشد.

اعضای حکومت حبیب‌الله عبارت بود آن از سید حسین وزیر حریبه، عبدالقادر وزیر داخله، عطاءالحق وزیر خارجه، شیرجان وزیر دربار و ملک محسن والی کابل.

شیر جان فرزند حاجی جان صاحب زاده یکی از خردمندترین رجال سیاسی آن زمان بود. در زمان حبیب‌الله از مقربان عنایت‌الله خان بود، پدر وی نیز با عنایت‌الله خان روابط نزدیک داشت در دوره امان‌الله علاقه دار مقرر گردید و هیچگونه تلاش به خرج نمی‌داد در مقامات دولتی پیشرفت کند چون خیلی خوب می‌فهمید که اصلاحات امان‌الله چقدر بی‌بنیاد است، از اینجا مناسباتش با امان‌الله تا حدی بدبینانه بود، شیر جان عقیده داشت که امیر امان‌الله شخص عاقل و دوراندیشی نیست امان‌الله نیز شیر جان را دوست نداشت. وی می‌پنداشت که او از طرفداران عنایت‌الله خان است، در آغاز شیر جان امید وار بود که عنایت‌الله خان به قدرت خواهد رسید ولی بعداً به جانبداری حبیب‌الله برخاست و نیز او از اعتبار زیاد برخوردار گردید، شیر جان مانند بسیار کسان دیگر آروزمند بود که در افغانستان جمهوری به میان آید. می‌گفتند که باری حبیب‌الله به شیر جان گفت: «بیا که در کشور جمهوری بسازیم ببینیم نتیجه چه می‌شود، شیر جان به وی توضیح داد که برای ایجاد جمهوری زمان لازم است و باید بسیار کارهای مقدماتی انجام گردد و آماده‌گی گرفته شود. بطور کلی حبیب‌الله هم در زنده‌گی و هم در نظریات خود بسیار دموکرات بود، به غارتگری و تجاوز اجازه نمی‌داد.

دو برادر دیگر شیر جان نیز زنده‌گی خود را با حبیب‌الله گره زده بودند،

دگروال محمد صدیق خان که افسری شجاع بود، با نادرخان جنگید و حتی هنگامی که در پا زخم برداشت به جنگ ادامه داد. ولی سرانجام دستگیر و اعدام شد، دو دیگر عطاالحق که در زمان حبیب‌الله وزیر خارجه بود (پسرش عبدالحق واله شاعر است و مدتی در رادیو مسکو کار کرده است و حیات دارد).

رئیس دفتر سلطنتی حبیب‌الله شخصی بنام سید جعفر بود که در زمان امان‌الله بحیث معاون مالی اداره امور برق کار می‌کرد در این مقام به مناسبت خویشاوندی دوری که با سیدحسین داشت مقرر گردید (سید جعفر یکی از آشنایان دیرینه نگارنده بود).

سید جعفر خدمات فراوانی کرد و زنده‌گی شمار زیاد طرفداران و نزدیکان امان‌الله را از مرگ نجات داد. بسیاری را یاری رساند پیش نادرخان بگریزند این او بود که حبیب‌الله را مشوره داد سابق وزیر در بار امان‌الله خان را به فرانسه نزدیک نادرخان بفرستند تا وی را تشویق کند به افغانستان برگردد. حبیب‌الله به احمدشاه دو هزار پوند سترلنگ داد. احمدشاه به فرانسه رفت و برنگشت.

سید جعفر همچنان به وزیر حربیه اسبق شاه محمود خان، الله نواز و سید عبدالله شجاع کمک کرد مخفیانه از کابل بیرون روند. پسانتر از این که به نادرخان کمک کرده بود سید جعفر به تلخی پشیمان بود.

چون شیر جان و دیگران حبیب‌الله را از فعالیت‌های سیدجعفر آگاه ساختند، سخت برآشفتم و از برکت حمایت سید حسین از مجازات اعدام نجات یافت و در منزل خودش محبوس گردید. هنگامی که نادرخان به قدرت رسید سید جعفر معاون ماشین‌خانه مقرر شد. سید عبدالله شجاع رئیس ماشین‌خانه بود، سید جعفر یکنیم، دو سال پس از کشته شدن

نادرخان زندانی گردید. و پسانتر به قندهار تبعید شد.

زمانی که حبیب‌الله در کابل به تخت نشست بسیاری می‌فهمیدند، که این يك چهرهء تصادفی در تاریخ کشور است که به کمک انگلیس‌ها موقتاً به قدرت رسیده است و به زودی تعویض می‌شود. در داخل کشور و در میان رجال افغانی در خارج مراکز مختلف اپوزیسیون و مبارزه علیه حبیب‌الله به وجود آمد.

صرف فهرست نام اشخاص که علیه حبیب‌الله برخاسته بودند بسنده است گسترش جنبش مخالفت آشکار گردد.

به جانبداری امان‌الله در منطقه مزار شریف عبدالغفور خان فرزند غلام رسول خان اسحاق زای و عجب خان و برادر خردش شاهزاده خان آفریدی در سرپل برخاستند. بنابر تقاضای انگلیس آنها را از منطقهء سرحدی قبایل ناحیه عزیز آباد نقل مکان داده شده بودند. چون علیه انگلیس‌ها عمل می‌کردند. (نایب قربان در دره صوف فعالیت داشت و ایشان عظیم خواجه نذیر قل فرزند روزی قل کاروان باشی، میرزا محمد خان بارکزایی محمد خان شمولزایی دروېزه خان اچکزایی در زمینه فعالیت می‌نمودند.)

لاکن این مبارزات آنها بود که سرنوشت تاج و تخت حبیب‌الله را تعیین کرد.

به مقصد مبارزه با رژیم حبیبی، نادرخان و شاه‌ولی خان در میان قبایل جنوبی که نفوذ فراوان داشتند رفتند. شجاع‌الدوله به هرات رهسپار شد و غلام جیلانی خان از ترکیه نخست با شجاع‌الدوله به هرات رفت و از آنجا عزم قندهار نمود که با امان‌الله به پیوند و غلام‌نبی خان [چرخ] در این وقت از طریق هرات به مسکو آمد و در اینجا به نماینده‌گی امان‌الله با حکومت شوروی دربارهٔ مساعدت به مذاکره پرداخت. وی توضیح نمود

که امان‌الله شخصی مترقی است و محافل مذهبی او را به انتشار اندیشه‌های کمونیستی و بی‌دینی متهم می‌سازند.

شجاع‌الدوله در ماه اپریل سال ۱۹۲۹ هنگامی که در تاشکند بود به نگارنده گفت که وی از لندن به نادرخان تلیفون کرد و اظهار داشت که از مطبوعات با اعلامیه نادرخان به ارتباط تصرف تاج و تخت توسط حبیب‌الله آگاهی یافته است. در این اعلامیه نادرخان گفته بود تا زمانی که تاج و تخت را به امان‌الله باز نگرداند در اروپا آرام گرفته نمی‌تواند. آنها قرار گذاشتند در پاریس دیدار کنند و یک جا راه افغانستان را در پیش گیرند، برای این که امان‌الله به قدرت برسد. اما زمانی که شجاع‌الدوله به پاریس آمد معلوم گردید که نادرخان او را فریب داده است و چون نخواستہ او را با خود ببرد از طریق پاریس به بمبئی رفته است.

شجاع‌الدوله عزیزت نادرخان و پی‌آمدهای احتمالی آن را به غلام‌نبی خان خبرداد و از طریق جرمنی، مسکو تاشکند، کوشک به هرات آمد.

غلام‌نبی خان [چرخ] که در تاشکند با شجاع‌الدوله همراه بود به مزار شریف رفت. غلام‌نبی خان را شمار زیاد افغان‌ها عمدتاً از هزاره جات که به مقصد کسب و کار به روسیه آمده و حتی در جنگ به نفع روسیه با جرمنی جنگیده بودند همراهی می‌کردند. افزون بران قطعات قابل توجه شوروی به قوماندنی پریماکوف با نام مستعار رحیم بیک در ترکیب همراهان غلام‌نبی خان شامل بودند. (این پریماکوف در زمان سکولیکوف بحیث آتشه نظامی در افغانستان آمد.)

نیروهای غلام‌نبی خان مزار شریف را تصرف نمودند و اوضاع به نفع وی انکشاف می‌یافت. در نیروهای غلام‌نبی خان تعداد زیاد افسرانی که در روسیه و ترکیه تحصیل کرده بود نیز شامل بودند.

دران زمان افواهاات گوناگونی دربارهٔ غلام‌نبی خان شایع شده بود برخی می‌گفتند او به جانبداری امان‌الله خان می‌جنگد و تعدادی بدین باور بودند که خودش می‌خواهد تاج و تخت افغانستان را به دست آورد. لکن هنگامی نگارنده این سطور پیش از عزیمت وی به مسکو در قراول بازار با وی صحبت کردم غلام‌نبی خان ناکامی خود را چنین توضیح نمود که مردم افغانستان دیگر نمی‌خواهند دنبال امان‌الله خان بروند و از وی (غلام‌نبی خان) با سرور و شادمانی حمایت می‌کردند ولی او چنین خیانتی را نسبت به امان‌الله مرتکب نمی‌شود.

هنگامی که امان‌الله افغانستان را گذاشت و به هند رفت در انگلیس حکومت ماکدونالد روی کار آمد. حکومت شوروی بر پایه مطالبات انگلیس که قطعات منظم خود را در صورت ادامه حضور نظامی آن کشور به افغانستان می‌فرستند نیروهای خود را بیرون کشید. پس از آن نیروهای غلام‌نبی خان ناتوان گردیدند. چون غلام‌نبی خان عازم مزار شریف گردید از نویسنده این خاطرات تقاضا کرد تا تمام افغان‌هایی را که در تاجکستان هستند جمع آوری کند و به قطغن آورد تا با او بپیوندند. افغان‌های مقیم تاجکستان جمع آوری گردیدند و به قطعات تنظیم شدند و حاضر بودند به طرفداری غلام‌نبی خان عمل کنند، اما سلاح نداشتند. صد دو صد میل تفنگ نیاز حتمی شان بود.

نگارنده با این قطعات به ترمز رفت، و از آنجا به تاشکند به غلام‌جیلانی خان مراجعه نموده و از وی تقاضای سلاح کرد. غلام‌جیلانی خان به مزار شریف رفت، و چون از آنجا بازگشت پریشان و ناراحت بود، اظهار داشت که امان‌الله خان افغانستان را گذاشته و رفته است و قطعات شوروی به وطن شان فراخوانده شده اند.

نگارنده با غلام‌جیلانی خان نزد کرمانویچ معاون فرماندار قوای ترکستان در

بینکو رفتیم و از او خواهش نمودیم چند نفر توپچی در اختیار نیروهای افغانی بگذارند. ولی او با قاطیت تقاضای ما را رد کرد.

پس از این حادثه نیروهای غلام‌نبی خان پراکنده شدند و او یک روز بعد به شوروی آمد. نگارنده این خاطرات به تاشکند آمد و با غلام‌نبی خان یکجا منزل داشت، غلام‌نبی خان بحیث سفیر افغانستان به مسکو بازگشت و برادرش غلام صدیق خان به جرمنی رفت. او اغلب به جرمنی سفر می‌کرد. هم سفیر بود و هم بکار خریداری کالا و ماشین آلات می‌پرداخت. در هزاره جات محمد امین سراج (برادر ناتنی امان‌الله که چون لیسه حبیبیه را ختم کرده، به اکادمی نظامی جرمنی درس خواند و در آخرین سال‌های سلطنت امان‌الله خان به افغانستان آمد.)

خواجه هدایت‌الله، سابق والی مزار شریف و قندهار، علیه حبیب‌الله فعالیت می‌کردند، هدایت‌الله خان به آنان خیانت کرد و به قندهار رفت. حبیب‌الله از کابل عبدالرحمن فرزند دادمحمد را نزد محمد امین سراج و یارانش فرستاد و آنان او را حلق آویز کردند.

قبل از سقوط حبیب‌الله، محمد امین میان قبایل جنوبی نزد نادرخان رفت، اما آخری به او توصیه نمود، افغانستان را بگذارد و به هند برود و در آنجا غم ضحت خود را بخورد.

محمد امین سراج در هند با میرزا عبدالحکیم خان نماینده تجار قی امان‌الله در پشاور دیدار کرد، و آنها در میان قبایل وزیر و مسعود رفتند و علیه نادرخان و انگلیس‌ها به فعالیت پرداختند، انگلیس‌ها آنان را دستگیر کردند و به رنگون فرستادند و زمانی که پاکستان تأسیس شد به کراچی آمدند، و در همین جا عبدالحکیم در گذشت.

محمد امین یکبار دیگر نیز هنگام بروز قضیه پشتونستان میان افغانستان و

پاکستان در صحنه تاریخ افغانستان ظاهر شد.

حکومت پاکستان به او تاج و تخت افغانستان را وعده کرد. محمدامین سراج دست به یک سلسله اقدامات بی نتیجه زد، از پاکستان به لندن رفت، و اکنون در لندن با کار و زحمت خود زنده گی می کند و از حکومت انگلیس مستمری نمی گیرد و گویا آرزومند بازگشت به افغانستان است.

در وقت شورش شنوار و جنگ حبیب الله خان علیه کابل غندهای مسلح از مناطق و قبایل مختلف افغانستان به حمایت امان الله خان به کابل اعزام گردیدند، قوماندانی غند مزار شریف را عبدالرحیم کوهدامنی فرزند غلام قادر سیدآبادی کوهدامن مربوط قبیله صافی (خواهرش مادر خلیل الله خلیلی بود) به عهده داشت، این غند بعداً به جانبداری حبیب الله برخاست.

حبیب الله نخست عبدالرحیم را به مزار شریف فرستاد و بعداً به میمنه که حکومت حبیبی را برقرار کرد و سپس به هرات، بزودی قوای غلام نبی خان مزار شریف را تصرف کردند، برای این که از پیشرفت عبدالرحیم جلوگیری شده باشد، به کوتل مرغاب به قوماندانی جنرال محمدغوٹ خان که در وقت امان الله قوماندان عسکری هرات بود، قواء اعزام گردید. (غلام غوٹ از نزد قوای حبیبی گریخت به شوروی آمد و با غلام نبی خان پیوست، دختر غلام غوٹ خانم علی محمد پوپل سفیر افغانستان در ترکیه می باشد، و پسرش محمدرسول نام دارد که به مردم افغانستان بسیار ضرر رساند و بعداً بحیث رئیس ضبط احوالات مقرر شد).

عبدالرحیم هنگامی که شجاع الدوله رئیس تنظیم هرات و وزیر عدلیه بود، زیر دست او کار می کرد و مناسبات حسنه با او داشت. ازینرو چون وی به هرات رسید اظهار داشت که امان الله بازی را باخته است. و حبیب الله در

کابل مدتی دراز دوام نمی‌کند. زیرا اعمال وحشتناکی انجام می‌دهد عبدالرحیم به شجاع‌الدوله پیشنهاد نمود، در هرات بماند، و یا هر جایی که میل دارد برود. قبل از مواصلت شجاع‌الدوله در هرات سربازان بخاطر بر خورد حیوانی و تجاوز بر آنان اشخاص آتی را کشتند:

محمدابراهیم خان والی هرات سابق وزیر عدلیه، دو دامادش جنرال عبدالرحمان قوماندان عسکری هرات محمد صدیق (نگارنده با محمد صدیق در مکتب هم صنفی بود) قتل آنان بصورت قطع راه‌های مصالحه با امان‌الله را از بین برد.

چون مقتولین باوی مناسبات خانواده گی داشتند سربازان نور احمد فرزند سیدمحمد خان بارکزایی را قوماندان خود انتخاب نمودند.

شجاع‌الدوله مجبور گردید از هرات به مشهد برود، در راه بروی تیراندازی شد و گلوله کلاهش را سوراخ کرد. از مشهد به مسکو و از آنجا به لندن رفت، لاکن در مدت بیست و چهار ساعت حکومت انگلیس او را از لندن بیرون راند و او به برلین آمد و تا آخرین لحظات حیات در این شهر زنده گی کرد.

در کانون جنگ دوم جهانی در اثر بیماری مغزی شجاع‌الدوله در گذشت، هنگامی که در جرمنی زنده گی می‌کرد شجاع‌الدوله با فاشیست‌های هتلری همکاری می‌کرد، می‌گویند تا لحظه مرگ تفنگچه را که بقول خودش با آن حبیب‌الله را کشته بود، با خود داشت، با وی در محفل دوستان این تفنگچه را نشان داد و گفت خیلی متاسف است که به موقع با آن امان‌الله را نکشته است زیرا در نتیجه در افغانستان (جمهوری برپا می‌شد) و تاریخ کشور مسیر زنده دیگری میگرفت.

مناسبات وی با نادرخان تا آخر زنده گی خراب بود. اخیرالذکر از وی می

ترسید و شجاع الدوله نادرخان را خاین به مردم و خاین به وطن می‌شناخت
و از روابط دیرینه اش با انگلیس اطلاع داشت.

نیروهای عبدالرحیم هرات را تصرف کردند، پس از آن که در کابل نادر
خودش را امیر اعلام نمود هرات مدتی خود مختاری نسبی اش را حفظ کرد
و عبدالرحیم فوراً با نادرخان بیعت ننمود، و در این اندیشه بود که خود
مختاری هرات را مانند زمان یارمحمد خان حفظ کند.

نادرخان امیر افغانستان

هنگام عملیات نادرخان علیه کابل هسته اساسی نیروهایش را ملیشای قبایلی انگلیسی و جنگجویان قبایل جنوبی که لباس افغانی پوشیده بودند تشکیل می‌داد. قبل از حمله بر کابل نادرخان به آنان وعده نمود که چون شهر تصرف شد آن را در اختیار قوا بگذارد که در مدت سه شبانه روز غارت کنند. نادرخان به قول خود وفا کرد. بقول شاهدان عینی از غارت و تجاوز قوای نادرخان شهر خساراتی به مراتب بیشتر متحمل گردید نسبت به آنچه در دوره حبیب‌الله خان متحمل شده بود.

نادرخان اعلام داشت که امیر افغانستان را جرگه تعیین می‌کند. لکن تمام نمایش مسخره انتخابات آزاد برای آن بود که ۱۴ سپتمبر سال ۱۹۲۹ نادر خان، نادر شاه، امیر افغانستان شد. در این وقت او ۴۹ سال عمر داشت.

حبیب‌الله به سمت شمال گریخت و پلان‌های که به منظور دستگیری او صورت گرفت، بی‌نتیجه مانده آنوقت بود که هیئتی نزد وی اعزام گردید تا از او تقاضا نماید تسلیم شود، نادرخان در قرآن مجید سوگندنامه‌ی نوشت که اگر حبیب‌الله داوطلبانه تسلیم گردد، زنده‌گی وی در امان خواهد بود.

حبیب‌الله بدین سوگند باور کرد. تسلیم گردید و در ارگ زندانی شد. مدتی نگذشت که طبق هدایت محرم نادرخان در این قسمت ارگ آتش سوزی صورت گرفت و طرفداران حبیب‌الله را بران متهم کردند، که گویا می‌خواستند زمینه فرار او را مساعد سازند. حبیب‌الله همکاران او شیر جان وزیر دربار برادرش حمیدالله، سید حسین وزیر حربیه، محمد محفوظ

رئیس اکمالات عسکری، ملک محسن والی کابل و چند نفر دیگر تیرباران شدند.

بعد از اعدام حبیب‌الله مهردل و عمرا خان در راس قیام قرار گرفتند. قوای عسکری به قوماندانی عبدالوکیل خان علیه آنان اعزام شد. عبدالوکیل قوماندان قوای نورستان بود و قیام‌کننده‌گان او را کشتند. نادرخان مجدداً به شیوه آزمون شده خودش در جهت ارتقای روحیه افراد جنگی متصل شد و به آنان وعده داد که با تسخیر کوهدامن آن را چپاول و غارت کنند. قیام سرکوب شد و رهبران آن به شمول مهردل اعدام گردیدند.

در این وقت عبدالرحمن لودین سابق رئیس بلدیة کابل آگاهانه ابلاغیه‌های صادر می‌کرد که در شهر بی‌نظمی و پراکنده‌گی ایجاد شود.

هنگام قیام کوهدامنی‌ها، عبدالرحمان لودین از نادرشاه تقاضا نمود به اهالی کابل سلاح توزیع شود، گویا برای اینکه شهر را از شورشیان دفاع کنند. برنامه اصلی لودین این بود که اهالی را مسلح سازد و در درجه اول نادر را از بین ببرد. نادر با تردید بدین پیشنهاد نگریست و می‌فهمید که لودین مخالف انگلیس و از همکاران امان‌الله خان است. اداره جاسوسی انگلیس که فعالانه نادرخان را در گرفتن قدرت و پیگرد طرفداران امان‌الله یاری می‌رساند، نیز این مطلب را میدانست.

شایع بود که قبلاً کتابچه‌های یادداشت حاوی نظریات انقلابی و اشعار معرفی و انتقادی و نوشته‌های تاریخی عبدالرحمان لودین دزدی شده بود. همین اسناد بهانه به دست داد که نادرخان بعد از سرکوبی قیام کوهدامن او را زندانی کند و در جون سال ۱۹۳۰ در محوطه قصر دلکشا تیرباران نماید.

این یادداشت‌های لودین، یکی از معروفترین رجال دوران خودش و مبارز

ضد استبداد اکنون نزد حافظ نورمحمد کهگدای رئیس دفتر شاهی موجود است.

نادرشاه املاک و دارایی قیام کننده گان کوهدامنی را به خانهای قبایل جنوبی بخشید. آنها بر علاوه زنان مردم را نیز به اسارت گرفتند، لکن هنگامی که میخواستند اموال غارت شده و زنان را از منطقه، وردک عبور دهند، مردم وردک به آنها اجازه عبور ندادند، و اعلام داشتند که غارت نام و ننگ تمام افغانهاست و زنان کوهدامنی به خانوادههای شان برگردانده شدند.

نادرشاه علیه تمایلات خودمختاری هرات نیز اقدامی در پیش گرفت. از تاشکند غلامجیلانی را احضار نمود غلامجیلانی با غلامنبی مناسبات حسنه داشت و نادرخان او را به هرات فرستاد. عبدالرحیم میخواست دختر خود را به عقد نکاح غلامجیلانی خان درآورد و آخری تمام سرمایه خود را به عبدالرحیم خان انتقال داد.

غلامجیلانی خان همراه نگارنده این خاطرات از تاشکند حرکت نمود آنها به مرو آمدند و از آنجا نگارنده به عشق آباد رهسپار شد و غلامجیلانی به هرات نزد عبدالرحیم رفت.

هدف محترم غلامجیلانی خان این بود که عبدالرحیم خان را تشویق کند در هرات مرکزی را به منظور گسترش دموکراسی در افغانستان ایجاد نماید. لکن بدین نیت خود موفق نشد.

عبدالرحیم، نادرخان را به رسمیت شناخت، لکن در هرات حکومت خود را حفظ کرد. پسانتر به حیث وزیر فواید عامه مقرر شد و به کابل آمد. در زمان شورش صافی زندانی گردید. ولی به زودی آزاد گشت و مدتی نگذشت که بمرد.

غلام‌جیلانی به کابل آمد. نادرخان غلام‌نبی خان را سفیر افغانستان در انقره تعیین کرد. و برادر خود محمد عزیز خان را بحیث سفیر مسکو برگماشت. نادرخان برای این که مناسبات خود را با غلام‌نبی خان محکم گرداند از دخترش برای پسر خود محمد ظاهر خواستگاری نمود. اما غلام‌نبی خان جواب رد داد و اظهار داشت که نمی‌خواهد (از طریق زن مناسباتش را استوار گرداند).

در آغاز سال ۱۹۳۱ غلام صدیق خان نیز به کابل آمد و مخفیانه اوراق تبلیغاتی امان‌الله خان را ضد نادرخان و نیز روزنامه (زمیندار) را که درد هلی چاپ می‌شد و از امان‌الله خان حمایت می‌کرد و اعلامیه‌های امان‌الله را انتشار می‌داد، باخود آورد.

سفیر افغانستان در جرمنی عبدالهادی داوی بود که چون با نادرخان مخالفت داشت استعفا داد و بکابل آمد. غلام صدیق خان عوض داوی سفیر افغانستان در جرمنی مقرر شد و تا زمانی که بعد از اعدام غلام‌نبی خان از وظیفه سبکدوش گردید در جرمنی باقی‌ماند.

غلام‌نبی خان بر خلاف میل نادرخان نظر داد که محمود سامی تیرباران شود محمودولی خان نه سال زندانی گردید و محمد امین چهار سال یا شش سال. نگارنده، همچنان شاهد اعدام محمود سامی بود.

در آغاز سال ۱۹۳۲ در افغانستان گروهی از جوانان مترقی که نسبت به رژیم نادرخان ناراضی بودند، دستگیر شدند. در این گروه محمد مهدی از قزلباش‌های چنداول و کارمند وزارت خارجه، فقیر محمد پنجشیری که در هند تحصیل کرده بود و در وزارت خارجه کار می‌کرد.

غلام‌نبی خان بر خلاف میل خود بر پایه اصرار و پافشاری غلام صدیق خان به کابل بازگشت. او در نظر داشت همراه غلام‌نبی خان در کشور

نیروی اپوزیسیون نادرخان را به وجود آورد.

در اولین روزهای بازگشت غلام‌نبی خان، نادرخان یاورش سید شریف را نزد وی فرستاد و او را به قصر دلکشا دعوت کرد. هنگامی که غلام‌نبی خان با برادرش غلام‌جیلانی و پسر کاکاهایش جنرال جان بازخان و دگروال شیراحمد خان به دلکشا آمد دو نفر آخری در ارگ زندانی شدند و غلام‌نبی خان نزد نادر شاه احضار گردید.

نادرخان بی‌مقدمه به فحش دادن و ناسزا گفتن غلام‌نبی خان پرداخت و او را توطئه گر خواند. غلام‌نبی خان به شدت پاسخ داد و اظهار داشت: «توطئه و دسیسه تخصص توست». آنگاه نادرخان به محافظین خود دستور داد او را چنان لت و کوب نمایند تا قالب تهی کند. سید شریف با قنداق تفنگ به فرق او کوبید سپس او را چندان زد تا بمرد.

همین که نادرخان به قدرت رسید فوراً به حبس اشخاصی که مطابق میل امیر نبودند آغاز نهاد. یکی از نخستین کسانی که زندانی شد محمد امین بود، کارمند وزارت خارجه و برادرزاده محمدولی خان. اندکی بعد محمدولی خان و محمود سامی به اتهام خیانت دولت دستگیر شدند و برای شان دوسیه ساخته شد. نگارنده این خاطرات شخصاً در جلسات جرگه‌پی که در سال ۱۹۳۰ برگزار شد حاضر بودم در جلسات این جرگه مسئله اندازه جزای متعلمین مورد بحث قرار می‌گرفت. گفته می‌شد که حکومت یا دقیق‌تر شخص نادرخان نظر دارد که محمود سامی تیر باران شود. محمدولی خان نه سال زندانی گردید و محمد امین چار سال یا شش سال.

نگارنده همچنان شاهد اعدام محمود سامی بود. در آغاز سال ۱۹۳۲ در افغانستان گروهی از جوانان معرفی که نسبت به رژیم نادرخان ناراضی بودند دستگیر شدند. در این گروه محمد مهدی از قزلباش‌های چنداول و

کارمند وزارت خارجه، فقير محمد پنجشيري که در هند تحصيل کرده و در وزارت خارجه کار می کرده، مادر وی امان الله را شیر می داد. دگروال علی اکبر از تبار محمد زایيها و سابق آتشه نظامی در مسکو و شماری اشخاص دیگر شامل بودند. همزمان با آن محمد هاشم خان که پیش از دستگیری به شیر جوانی مورد لت و کوب قرار گرفت، خواجه هدایت الله خان که یکجا با محمد امین سراج در هزاره جات علیه حبیب الله کلکانی فعالیت می کرد و پسانتر چون نادر بقدرت رسید، در وزارت خارجه به کار پرداخت و مدتی هم که جنرال قونسل در دهلی بود و نیز حاکم دایزنگی که در بین مردم آنجا نفوذ و اعتبار فراوان داشت زندانی گردیدند.

تعدادی از خوانین هزاره جنرال غلام نبی، جنرال فتح محمد هزاره، جنرال محراب علی خان یک جنرال دیگر آنهم غلام نبی و دیگر خانهای هزاره جات دستگیر شدند.

در سال ۱۹۳۲ بعد از قتل وحشیانه غلام نبی خان نادر خان در همان روز محمود ولی خان، فقیر احمد، محمد مهدی، پسر غلام جیلانی برادرزاده غلام نبی خان، غلام ربانی، برادر شانزده ساله اش غلام مصطفی، عبدالطیف فرزندان عبدالعزیز خان و یکی از برادران غلام نبی خان را که فقط پانزده سال داشت، اعدام نمود.

نادرخان محمد عظیم فرزند منشی نظیر فارغ التحصیل لیسه حبیبیه که در جرمنی نیز تحصيل کرده بود و در سال ۱۹۳۲ سوء قصدی را علیه سفیر انگلیس میکانیکی انجام داده حلق آویز کرد. سوء قصد ناکام ماند، لکن در نتیجه این محمد عظیم سکرتر و دو نفر از کارمندان سفارت انگلیس کشته شدند و علت سو قصد به قول خود محمد عظیم آن بود که سفیر انگلیس دشمن سوگند خورده افغانستان بود و پیوسته علیه افغانستان توطئه راه می اندازد. ولی بعد از آن که دستگیر گردید او را مجبور ساختند اعتراف نماید

که سوء قصد را روی انگیزه‌های چاقو کشی و بزن بهادری انجام داده است. بدینگونه نادرخان کوشش کرد صحنه را از وجود مخالفان واقعی و یا بالقوه پاک سازد و در مقامات مسئول دولتی اعضای خانواده خود را مقرر کند، در درجه اول برادرانش را و خودش را در قلعه آدم‌های خودی محفوظ گرداند.

«آدمیا» مردی هندو و جاسوس انگلیس بنام الله نواز بود. بعد از آن که چترال از افغانستان جدا شد مهتر چترال از انگلیس تقاضا نمود برای او طیبی بفرستند و آنها داکتری بنام رب نواز، پدر الله نواز را نزد او فرستادند.

الله نواز در چترال تربیت یافت و در هند تحصیل کرد. با دختری از نزدیکان مهتر چترال عروسی نمود و پسانتر به کابل آمد. الله نواز با ظفر حسن هندی در سال ۱۹۱۲ یا ۱۹۱۳ به افغانستان آمد و از همان وقت در کنار نادرخان بود. در زمان امیر حبیب‌الله ترجمان انگلیسی نادرخان بود.

در وقت جنگ استقلال در میان قبایل جنوبی با نادر بود و چون نادر در وقت امان‌الله وزیر حربیه شد بازهم او را خدمت می کرد. ولی هنگامی نادرخان در فرانسه سفیر شد، نواز در کابل ماند و همراه سید عبدالله شجاع در شرکت جرمنی که امور انتقالات موثری را میان کابل پشاور انجام می داد کار می کرد. چون حبیب‌الله کلکانی به قدرت رسید خسارتی ندید، و اظهار داشت که تبعه هند است. زمانی که نادر به جنوبی آمد وی به یاری سید جعفر که ذکرش رفت، و رئیس دفتر حبیب‌الله کلکانی بود و بعداً در سال‌های ۱۹۳۴ الی ۱۹۳۷ هاشم خان او را زندانی نموده، به نادرخان پیوست.

نادرخان چون بقدرت رسید الله نواز را نخست، سریاورش مقرر کرد، و پسانتر وزیردربار، برگمارید. الله نواز همیشه در تمام مذاکرات نادرخان با

انگلیس‌ها در راس میکانیکی حضور می‌داشت.

افکار عامه کابل از این که یک نفر تبعه هندی و جاسوس انگلیس در حکومت شامل است سخت ناراضی بود این بدان معنی بود که انگلیس‌ها از تمام اسرار دولت افغانستان اطلاع داشتند، این مطلب سبب شد که الله نواز به بهانهء تداوی همسرش به اروپا رفت و از کشورهای جرمنی، سوئیس و غیره دیدن نمود. و انگلیس‌ها در ارتباط به او جگرگیری فاشیزم می‌خواستند در جرمنی آدم‌های خود را داشته باشند. در این زمان بود که به مشوره انگلیس‌ها عوض علی احمد خان، الله نواز سفیر افغانستان در جرمنی تعیین گردید. تا پایان جنگ دوم جهانی وی در این مقام باقی‌ماند.

می‌گویند که در زمان جنگ دوم جهانی الله نواز که در برلین اقامت داشت، با انگلیس‌ها کار می‌کرد و چون قوای شوروی به برلن داخل شد غلام صدیق خان و الله نواز در جمله اسیران درآمدند. به زودی الله نواز آزاد گردید و نظر به تقاضای خودش پاسپورت افغانی به او داده شد. بعداً غلام صدیق خان نیز رها شد. بعد از تقاضاهای مکرر سفیر افغانستان در اتحاد شوروی سلطان احمد خان، غلام صدیق خان نیز آزاد شد، هنگام علامه گذاری سرحد افغان - شوروی سلطان احمد خان در حالی که مولوتوف حضور داشت تقاضایش را به شخص استالین ارائه نمود، استالین اظهار داشت که غلام صدیق مدت‌ها پیش آزاد می‌شد اگر حکومت شوروی اسناد فراوانی که همکاری او را با جرمنی فاشیستی بر ضد شوروی ثابت می‌سازد، در دست نمی‌داشت.

به هدایت شخص ستالین غلام صدیق خان آزاد گردید و به برلین که به چند زون تقسیم شده بود رهسپار شده غلام صدیق خان در برلین ثروت زیاد داشت منجمله دارایی غیرمنقول وی در زون تحت تصرف شوروی مصادره گردید.

غلام صدیق خان در برلین غربی مسکن گزید. گفته می‌شد که او با انگلیس‌ها نیز ارتباط داشت. الله نواز چون آزاد گردید نیز به جرمنی رفت و اکنون در آنجا زنده‌گی می‌کند، گاهی به کابل نزد فرزندان خود می‌آید، یک پسر دارد و یک دخترش خانم فرهنگ است و دومی خانم پسر شاه محمود خان. حالا الله نواز با یک زن غیرقانونی جرمنی زنده‌گی می‌کند.

شاید شایعاتی که درباره ملاقات امان‌الله با هتلر هفت - ده ماه قبل از سقوط برلین بر زبان‌ها افتاد، بدین موضوع ارتباط داشته باشد.

در این ملاقات گویا هتلر وعده داده بود که در صورت پیروزی جرمنی تاج و تخت افغانستان و بخشی از سرزمین هند تا دریای سند به امان‌الله داده میشود. (این مطلب را یک متخصص افغان از قول کسی نقل کرد که در زمان امان‌الله در کابل زنده‌گی می‌کرد و پروفیسور حقوق از نزدیکان هتلر و یک نازی برجسته بود، اکنون در کلن به سر می‌برد.) «احتمالاً این متخصص افغانی عبدالغفور برشنا باشد که با نویسنده خاطرات روابط دوستی دیرینه داشتیم.» مترجم

قتل نادرخان و برادرش محمد عزیز

۷ نوامبر است ۱۹۳۳ تقریباً یک سال پس از کشتار وحشیانه غلام‌نبی خان نادرخان کشته شد، قاتل او عبدالخالق فرزند منشی خانگی غلام‌نبی خان فارغ‌التحصیل لیسه نجات بود، از کودکی با فرزند غلام‌نبی خان تربیت شد. او سوگند خورد از نادرخان خائن و قاتل انتقام بگیرد.

روزی که با فارغ‌التحصیلان لیسه نجات در باغ ارگ، چمن دلکشا شهادتنامه توزیع می‌شد، نادرخان با پسرش ظاهر و برادرش شاه محمود خان از برابر صف فارغ‌التحصیلان می‌گذشت، عبدالخالق از صف قطار دوم بیرون آمد و سه فیر سوی نادرخان شلیک کرد، گوله‌ها به سر، به

دهن و به گردنش اصابت نمود، امیر جا به جا کشته شد، عبدالخالق کوشش کرد فرار نماید، لکن دستگیر شد، اقوام، نزدیکان و دوستانش نیز حبس گردید و شب دوم دستگیری عبدالخالق به قوماندان زندان گفت که او به خاطری توانست نادرخان را به قتل برساند که احدی را از تصمیم خود آگاه نساخته بود.

عبدالخالق به شکل وحشیانه‌پی کشته شد، زنده او را قطعه قطعه کردند، پدر کاکا و تعدادی دیگر از نزدیکان و دوستانش نیز تیرباران گردیدند.

برادر ارشد نادرخان محمد عزیز خان از مادر دیگر مربوط قبیله محمد زایی توسط یک محصل افغانی در جرمنی که فارغ‌التحصیل حبیبیه بود و سید کمال نام داشت در برلین به قتل رسید.

احتمالاً در این عمل غلام صدیق خان که در جرمنی بود مداخله داشت، می‌گفتند که محمدعزیز خان سفیر افغانستان در جرمنی در مورد برخی محصلان در جرمنی اطلاعاتی به دست می‌آورد محصلانی که نسبت به رول نادرخان مخالف بودند و از امان‌الله خان پشتیبانی می‌کردند، آنان با غلام صدیق خان رابطه داشتند، در نتیجه این خبر، محصلان از مدد معاش محروم گردیدند بعداً افشا گردید عتیق‌الله رفیق در میان محصلان جاسوسی می‌کرد و هنگامی که محمد عزیز خان کشته شد وی می‌خواست بر سید کمال حمله کند؛ بناءً در شانه زخم برداشت.

پس از این حائثه عتیق‌الله به سرعت ترقی کرد. یکی از خواهران زن ظاهر شاه به عقد وی در آمد. او ثروت هنگفتی به دست آورد و حال در کابل زنده گی می‌کند.



محمد رحيم ضيائي (شيون كابل)
۷ جون سال ۱۸۹۵ - ۱۵ فبروري ۱۹۸۷

<https://rahparcham.org>